

بسم الله الرحمن الرحيم

جزوه تفسير موضوعی قران کریم

۱- کلیات

منابع اسلامی:

► قَالَ النَّبِيُّ ص: إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ النَّفْلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ (كمال الدين و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۲۳۹)

پیامبر اسلام، هنگام رحلت، دو امانت گرانجا برای جهانیان به ودیعه نهاد که عبارتند از قرآن و عترت طاهرين آن حضرت.

۱- کتاب

۲- سنت:

سنت شامل: گفتار، رفتار و تقریر معصومین علیهم السلام

برخی منابعی که به جمع آوری سنت پرداخته است: کتب اربعه: الکافی - من لایحضره الفقیه - استبصار تهذیب نهج البلاغه و صحیفه سجادیه

معرفی برخی منابع سنت:

الکافی:

از ابو جعفر، محمد بن یعقوب کلینی رازی، از برجسته‌ترین علمای شیعه، در آغاز قرن چهارم هجری (متوفای ۳۲۹ ق). حاصل ۲۰ سال تلاش در تدوین کتاب کافی

کتاب کافی، به زبان عربی و شامل مجموعه روایات اصول و فروع دین است که از ائمه (ع) رسیده است.

کتاب کافی، از قدیمی‌ترین و معتبرترین کتاب‌های روایی شیعه می‌باشد که در عصر غیبت صغری نگاشته شده است.

کتاب کافی شامل بیش از ۱۶ هزار روایت است که این تعداد روایت از تمام روایات صحاح سته نیز بیشتر است. روایات کافی را می‌توان به‌طور کلی در سه بخش اعتقادات، احکام و اخلاق جای داد.

من لایحضره الفقیه:

مؤلف شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، از چهره‌های برجسته علمای شیعه در قرن چهارم هجری (۳۰۵ - ۳۸۱)

موضوع: مجموعه روایات اهل بیت علیهم السلام درباره مسائل فقهی و احکام شرعی.

شیخ صدوق در این کتاب روایات فقهی را که از دیدگاه خود صحیح و معتبر بوده جمع آوری نموده است.

شیخ صدوق در این کتاب حدود ۶ هزار روایت نقل کرده است که عموماً در باره مباحث فقهی و احکام شرعی است.

تهذیب

ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطائفه»، در خراسان، ۳۸۵ - ۴۶۰

او از ستارگان بسیار درخشان جهان اسلام است و در فقه و اصول، حدیث، تفسیر، کلام و رجال تألیفات فراوان دارد.

شیخ طوسی، این کتاب را قبل از کتاب «الاستبصار» نگاشته است.

کتاب، در ده جزء تنظیم شده است و شامل ۳۹۳ باب و ۱۳۵۹۰ حدیث است.

مؤلف، در این کتاب، به مباحث اصول عقاید اشاره‌ای ندارد و فقط به بیان فروع و احکام شرعی؛ یعنی از اول تا آخر فقه و از کتاب طهارت تا کتاب دیات پرداخته است.

الإستبصار فیما اختلف من الأخبار

مؤلف شیخ الطائفه، شیخ طوسی

شیخ طوسی در این کتاب کلیه روایاتی را که در مباحث گوناگون فقهی وارد شده و روایتی نیز بر خلاف آن آمده، جمع کرده است.

به عبارتی دیگر؛ ایشان روایات متعارض و مخالف را جمع آوری و به بررسی آنها پرداخته و روایات صحیح و غیر صحیح را مشخص نماید.

شیخ طوسی تعداد احادیث و روایات کتاب استبصار را خود مشخص کرده تا در آن کم و زیاد نشود.

این کتاب شامل ۵۵۱۱ روایت است.

۲-۲- نهج البلاغه «أخ القرآن»

کتاب شریف «نهج البلاغه»، شامل سخنان و کلمات و نامه‌های گهربار امیر المؤمنین و امیر بیان، علی بن ابی طالب (ع) است که در موقعیت‌های گوناگون بیان فرموده یا برای افراد مختلف نوشته است.

گردآورنده این کتاب ارزشمند، سید رضی، ابو الحسن، محمد بن حسین موسوی است (۳۵۹-۴۰۶ ق).

ترتیب نهج البلاغه

نهج البلاغه، دارای سه محور اصلی است:

۱. خطبه‌ها: تعداد آنها ۲۳۹ خطبه است که از نظر زمانی به سه بخش تقسیم می‌گردند:

الف. قبل از حکومت، مانند (خطبه‌های ۵-۶۷-۱۳۹ و...).

ب. در هنگامه خلافت (مانند خطبه‌های ۳-۱۲-۱۵-۱۶ و...).

ج. دوران حکومت (مانند خطبه‌های ۲۰-۲۱-۲۷-۱۰۵-۴۷-۱۰۸ و...).

۲. نامه‌ها: تعداد آنها ۷۹ نامه است و تقریباً تمام آنها در زمان خلافت آن حضرت نوشته شده است.

۳. کلمات قصار یا قصار الحكم: تعداد آنها ۴۸۰ کلمه است و از حیث موضوع بسیار متنوعند.

صحیفه سجادیه

این کتاب شریف، مجموعه دعاهایی است که امام زین العابدین علیه السلام انشا فرموده‌اند و امام محمد باقر علیه السلام فرزند بزرگوارشان آن‌ها را نوشته‌اند و امام جعفر صادق علیه السلام نیز در مجلس حاضر بوده و آنها را می‌شنیده است.

صحیفه سجادیه را علاوه بر امام محمد باقر علیه السلام، زید بن علی علیه السلام- برادر آن حضرت- نیز، نوشته است.

کتاب صحیفه سجادیه دارای ۵۴ دعا است که شامل مباحث عرفانی، اخلاقی، اعتقادی، اجتماعی و سیاسی می‌باشد.

کتاب صحیفه سجادیه در میان علمای شیعه به انجیل اهل بیت و زبور آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ملقب گردیده است و در بسیاری از اجازات علمای امامیه نیز این کتاب را به‌اخت القرآن یعنی خواهر قرآن وصف نموده‌اند (در برابر نهج البلاغه که آن را «أخ القرآن» یعنی برادر قرآن گفته‌اند).

عنوان برخی نیایشهای صحیفه: حمد و ثنای خدای عز و جل، درود بر حاملان عرش و ملائکه، دعای در حق خود و دوستان، دعا برای حوادث مهم و آنده بار، طلب حاجت از خدای تعالی، دعا برای پدر و مادر و فرزندان

► چیستی تفسیر

تفسیر به معنی کشف، اظهار و پرده برداری است زیرا بیان معنای خاصی از لفظ به ذهن نمی رسد و نیازمند بررسی و کشف است یعنی باید لوازم آشکار و غیر آشکار کلام مورد بررسی قرار گیرد تا پیام استخراج شود

در لغت:

اگر از ریشه «فسر» باشد به معنای روشن کردن است و اگر از ریشه «سفر» باشد به معنای کشف و ظهور است.

در اصطلاح:

عبارت است از بیان معنای آیات قرآن و کشف مقصود آیات چه آنکه الفاظ مشکل باشد یا غیر مشکل و چه آنکه در معنای مراد ظهور داشته باشد یا نداشته باشد

هدف علم تفسیر فهم و توضیح مفاهیم و مقاصد آیات قرآن است.

► لزوم تفسیر قرآن به دلیل وجود مطالب ذیل در قرآن:

۱- بیان اصول و کلیات مانند نماز

۲- سبک خاص در بیان مطالب (پراکندگی مطالب، ادبیات خاص)

۳- معرفی امور فراطبیعی مانند فرشتگان و عرش

۴- ژرفای نامحدود قرآن و وجود ظاهر و باطن برای آن (ان للقرآن ظهرا و لبطنه بطن الی سبعة ابطن) تفسیر صافی

۵- فصاحت و بلاغت آن نیازمند دقت روشمند است

۶- وجود اشاره های علمی، تاریخی. مانند اسرار آفرینش و نسی و تأتوا البیوت من ظهورها

به تصریح آیات قرآن، پیامبر مبین قرآن است.

و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهیم (نحل ۴۴)

► روشهای تفسیری

الف) روش های تفسیری ناقص

۱- روش تفسیر قرآن به قرآن

۲- روش تفسیر روایی (تفسیر بر اساس سنت)

روش اول و دوم به روش نقلی نیز معروف است

۳- روش تفسیر علمی (تفسیر با استخدام علوم تجربی در فهم قرآن)

۴- روش تفسیر اشاری (عرفانی، صوفی، باطنی، رمزی، شهودی)

۵- روش تفسیر عقلی و اجتهادی

۶- روش تفسیر به رأی (روش ممنوع در تفسیر قرآن)

ب) روش تفسیر کامل قرآن:

مقصود از روش تفسیر کامل قرآن، روشی است که در آن از همه ی روش های صحیح تفسیر (روش های پنج گانه نخست که در بالا آمد) استفاده می شود تا مقصود آیات به طور همه جانبه دریافت و بیان شود. و در حقیقت برای تفسیر صحیح و معتبر قرآن باید از همه ی روش های صحیح (پنج گانه) در جای مناسب آن استفاده کرد.

البته ممکن است برخی روش‌ها در مورد برخی آیات کاربرد نداشته باشد، مثلاً روایتی در مورد آیه‌ی خاص قرآن وجود نداشته باشد و یا نکته‌ی علمی (علوم تجربی) در یک آیه یافت نشود. پس «روش کامل» در مورد آن دسته از آیاتی کاربرد دارد که بتوان از روش‌های مناسب و متعدّد- تا حدّ امکان- بهره جست

► تقیسم بندی تفاسیر از دیدگاه‌های مختلف

۱- مذاهب تفسیری: تفسیر اسماعیلیه/ تفسیر شیعه اثنی عشری/ و...

۲- مکاتب تفسیری: تفسیر معتزله/ تفسیر اشاعره و....

۳- سبک‌های تفسیری: تفسیر ادبی/ تفسیر فقهی/ تفسیر فلسفی/ تفسیر اجتماعی/ تفسیر اخلاقی/ تفسیر تاریخی/ تفسیر علمی

۴- جهت‌گیری‌های تفسیری (اتجاهات): تفسیر معنوی و تربیتی/ تفسیر جهادی/ تفسیر تقریبی/ تفسیر سیاسی

۵- اسلوب‌های تفسیری (شیوه نگارش): تفسیر ترتیبی/ تفسیر موضوعی/ تفسیر مختصر، متوسط و مفصل/ تفسیر جامع و غیر جامع/ تفسیر مزجی

► روش تفسیر قرآن به قرآن:

یکی از پر سابقه‌ترین روش‌های تفسیر قرآن کریم، روش تفسیری قرآن به قرآن است. این روش، یکی از اقسام روش نقلی تفسیر به شمار می‌آید. چه این که روش نقلی تفسیر را به دو شاخه:

تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر قرآن به روایت تقسیم کرده‌اند. در مورد کمتر روش تفسیری همچون این روش اتفاق وجود دارد.

مقصود از «به» در عنوان «تفسیر قرآن به قرآن» استعانت یا سببیت است، یعنی آیات قرآن را به کمک یا به وسیله‌ی آیات دیگر توضیح دادن و مقصود آن را مشخص ساختن.

به عبارت دیگر: آیات قرآن منبعی برای تفسیر آیه دیگر قرار گیرد.

سابقه تفسیر قرآن به قرآن

سابقه این تفسیر به پیامبر و اهل بیت باز می‌گردد

در تفسیر لم یلبسوا ایمانهم بظلم فرمودند: ان الشرك لظلم عظیم

کوتاه‌ترین مدت بارداری شش ماه است. حمله و فصاله ثلاثون شهرا - و فصاله فی عامین

- امام باقر علیه السلام نیز در مورد قصر نماز مسافر در توضیح آیه فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ «۱» به آیه‌ی
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا استدلالت کردند. و با تفسیر قرآن به قرآن وجوب نماز قصر را اثبات کردند

تفسیر قرآن به قرآن: المیزان (علامه طباطبایی) و تفسیر القرآنی للقرآن (عبدالکریم خطیب) و آلاء الرحمن (بلاغی) این روش را روش اصلی خود قرار دادند.

► روش تفسیر روایی قرآن

روش تفسیر روایی قرآن، یکی از کهن‌ترین و رایج‌ترین روش‌های تفسیری است. این شیوه‌ی تفسیری یکی از اقسام «تفسیر ماثور» و «تفسیر نقلی» است.

صاحب نظران روش‌های تفسیری، تفسیر به ماثور یا تفسیر نقلی را به چهار قسم تقسیم کرده‌اند:

اول: تفسیر قرآن به قرآن

دوم: تفسیر قرآن به سنت

سوم: تفسیر قرآن بر اساس سخنان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله.

چهارم: تفسیر قرآن بر اساس سخنان تابعین

. ولی مقصود از روش تفسیر روایی همان تفسیر قرآن به سنت است. پس مقصود از روایت «قول و فعل و تقریر» معصوم (اعم از پیامبر صلی الله علیه و آله، و امامان علیهم السلام) است

► تفسیر روایی:

تفسیر علی بن ابراهیم قمی (۳۰۷ ق)

و فرات کوفی (زنده در سال ۳۰۷ ق)

تفسیر البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم حسینی بحرانی (م ۱۱۰۷ ق)

► کاربردهای روایات تفسیری:

۱- تفسیر و توضیح برخی لغات آیه

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا :

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که مقصود از استطاعت: «الزاد و الراحلة» «توشه و مرکب سواری» است.

۲- تطبیق آیه بر مصداق خاص

الف) گاهی حدیث یکی از مصادیق آیه را بیان می کند.

فكفارتہ اطعام عشرة مساكين من اوسط ما تطعمون اهليكم او كسوتهم ..

در مورد «كسوه» پیامبر فرمود: «عباء لكل مسكين. » «برای هر بینوا يك عبا است. » روشن است که عبا یکی از مصادیق لباس است.

ب) گاهی حدیث مصداق «اکمل و اتم» آیه را بیان می کند، هر چند که معنای آیه منحصر در آن مصداق نیست.

مثال: اهدنًا الصراط المستقیم در احادیث حکایت شده که مقصود از «صراط مستقیم» در این آیه، امام علی علیه السلام است. (اثمه و پیامبران)

ج) گاهی حدیث، مصداق خاص آیه را بیان می کند که معنای آیه منحصر در آن مورد است و مصادیق دیگر ندارد.

مثال: در مورد آیه ی ولایت (ماید/ ۵۵: إِيْمًا وَلِيْكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ...) و در مورد آیه ی مباہله (آل عمران / ۶۱: ندع ابنائنا و ابنائکم...) و در مورد آیه ی تطهیر (احزاب / ۳۳: اِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ...) احادیث متعددی وارد شده که مصداق این آیات را امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام بیان کرده است. ولی این آیات به گونه ای است که با توجه به روایات، مصادیق دیگری ندارد.

۳- بیان جزئیات آیات الاحکام:

گاهی احادیث، برخی مطالب جزئی آیه را توضیح می دهد که در متن قرآن نیست و از طریق سنت به ما می رسد و بر ما حجت است. رکعات نماز و حج و ..

۴: بیان بطن و تاویل آیات:

آیه) من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعا) کشتن ظاهری را بیان میکند

اما از روایات یک قاعده کلی استفاده می شود که گمراه کردن و هدایت افراد نیز مصداق دیگر آن است چرا که زنده ساختن و کشتن روح افراد است.

در مورد آیه (و وضع المیزان الا تطغوا فی المیزان)، از امام صادق علیه السلام وارد شده: المیزان الذی وضعه الله للانام هو الامام الذی یحکم بالعدل

► روش تفسیر عقلی (اجتهادی)

امام رضا در مورد آیه ﴿یداه مبسوطتان﴾ : لا لو کان هکذا کان مخلوقا (اگر خدا چنین باشد(دست داشته باشد) مخلوق خواهد بود نه خالق)

البته برخی آیات قرآن خود در بردارنده ی برهان های عقلی است مثل آیه ی: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا خود قرآن نیز انسان ها را به تفکر و تعقل و تدبیر در آیات فرا می خواند.

با توجه به وجود چنین آیاتی در قرآن، مفسران قرآن لازم دیده اند که از نیروی فکر و استدلال‌ها و قراین عقلی در تفسیر آیات قرآن استفاده کنند

تفاسیری همچون تفسیر تبیان شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)، مجمع البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ق)، تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، تفسیر نمونه، آیه الله مکارم شیرازی،

تفسیر عقلی، حدّ وسط تفسیر به رأی و تفسیر نقلی است

► تفسیر علمی

روش تفسیر علمی قرآن دارای گونه‌ها و اقسام مختلف است که بر اساس آن‌ها تعریف‌های متفاوتی از آن ارایه شده است، گاهی با عنوان استخراج علوم از قرآن و گاهی با عنوان تحمیل مطالب علمی بر قرآن از آن یاد شده است. اما مقصود ما در این نوشتار همان استخدام علوم در فهم بهتر آیات قرآن است یعنی منبع علوم تجربی قطعی، به عنوان ابزاری برای تفسیر و توضیح اشارات علمی آیات قرآن در آید، و در این راستا تمام معیارها و ضوابط تفسیر صحیح رعایت شود و هیچ تحمیل یا استخراجی صورت نپذیرد.

► روش تفسیر اشاری

یکی از روش‌های پرسابقه‌ی تفسیر قرآن کریم، روش تفسیر اشاری است که با نام‌های گوناگون همچون روش باطنی، عرفانی، صوفی، شهودی و رمزی خوانده می‌شود که هر کدام اشاره به گونه‌ی خاصی از این تفسیر دارد. در مورد این روش تفسیری و گونه‌های آن، اختلاف نظرهای زیادی بین مفسران و صاحب نظران وجود دارد. گروهی، برخی اقسام آن را می‌پسندند و تفسیر قرآن بدون استفاده از این روش را قبول ندارند و گروه دیگری اصلاً این روش را تفسیر قرآن نمی‌دانند بلکه مرتبت با تأویل و باطن قرآن می‌دانند.

- اشاره در اصطلاح، به معنای چیزی است که از کلام استفاده می‌شود بدون این که کلام برای آن وضع شده باشد.

- مقصود از تفسیر اشاری چیست؟

«تفسیر اشاری به اشارات مخفی گفته می‌شود که در آیات قرآن کریم موجود است، و بر اساس عبور از ظواهر قرآن و اخذ به باطن استوار است. یعنی از طریق دلالت اشاره و با توجه به باطن قرآن مطلبی از آیه برداشت و نکته‌ای روشن شود، که در ظاهر الفاظ آیه بدان تصریح نشده است. به عبارت دیگر، اشارات آیه لوازم کلام هستند که از نوع دلالت التزامی به شمار می‌آیند.»

و در برخی احادیث از امام علی بن الحسین علیهما السلام و امام صادق علیه السلام حکایت شده که:

«کتاب الله عزّ و جلّ علی أربعة أشياء علی العبارة و الإشارة و اللطایف و الحقایق، فالعبارة للعوام و الإشارة للخواص و اللطایف للأولیاء و الحقایق للأنبیاء.»

کتاب خدا حاوی چهار (نوع معارف) است: عبارات و الفاظ، اشارات و لطایف و حقایق. ظاهر و عبارات را عموم مردم می‌فهمند. اشارات را خاص، لطایف را اولیاء و فهم حقایق مختص انبیا است.

نمونه‌ای از تفسیر اشاری:

امام خمینی قدس سرّه: استفاده ادب از حکایت همراهی موسی و خضر

هَلْ أَتَيْكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا

در سوره‌ی یوسف: گمراهی به اسم بازی و سرگرمی

أَرْسِلُهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

معرفی برخی تفاسیر اشاری:

کشف الأسرار و عده الأبرار (معروف به تفسیر خواجه عبد الله انصاری) مؤلف: رشید الدین ابو الفضل ابن ابی سعید احمد بن محمد بن محمود المیبدی

تفسیر القرآن الکریم منسوب به ابن عربی.

تفسیر شاه نعمت الله کرمانی

► تفسیر به رای:

برخی افراد بر اساس نظرات شخصی یا هواهای نفسانی و یا به خاطر حمایت از مکتب و مذهب خود در پی تفسیر قرآن بر آمده، آن گونه که خود می خواستند بدون توجه به قراین عقلی و نقلی به تفسیر آیات قرآن پرداختند.

برخی از روایات در مورد مذمت تفسیر به رای از پیامبر صلی الله علیه و آله، حکایت شده است، از ظاهر این گونه احادیث می توان استفاده کرد که روش تفسیر به رای از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، شروع شده بود و از این رو ایشان از این روش یاد کرده و انجام دهندگان آن را سرزنش نموده است

البته برخی از این احادیث ناظر به افرادی است که مکتبی در برابر اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن گشوده بوده اند.

در عصرهای بعدی نیز تفسیر به رای در برخی از کتاب های تفسیر راه یافت و گاهی فرقه ها و مفسران همدیگر را متهم به تفسیر به رای می کردند. برای مثال برخی نویسندگان فخر رازی صاحب تفسیر کبیر و اخوان الصفا و برخی صوفیه و نیز گاهی اشاعره و معتزله را متهم به تفسیر به رای کرده اند

► تفسیر جامع یا کامل

در این نوع تفسیر جنبه های مختلف شامل امور لغوی، صرفی، اشتقاقی، نحوی، بیانی، کلامی، اصولی، فقهی، اسباب نزول و بکارگیری همه اصول و قواعد و مبانی تفسیری مورد توجه قرار میگیرد.

مجمع البیان تألیف ابو علی طوسی

المیزان تألیف علامه سید محمد طباطبایی

► روش تفسیر ترتیبی و موضوعی

الف) ترتیبی:

این نوع تفسیر، شرح و توضیح آیات قرآن به ترتیب قرآن که از سوره حمد شروع و به سوره ناس تمام میشود.

ب) موضوعی:

تفسیر موضوعی به سه قسم تقسیم میشود: معرفتی، عصری یا عینی، سوره ای

انواع تفسیر موضوعی:

۱- تفسیر موضوعی معرفتی:

بیشترین تفاسیر موضوعی به همین سیاق تألیف شده اند.

مفسر موضوعاتی مانند: انفاق، شفاعت و ... از قرآن بدست می آورد و آیاتی که در سوره های مختلف درباره آن موضوع وجود دارد و جمع آوری و تحلیل میکند و در نهایت درباره علل، اهمیت، تاریخ و نتایج و فصول آن اظهار نظر میکند.

۲- تفسیر موضوعی عصری:

تفسیر عینی یا عصری نوعی تفسیر موضوعی قرآن است که بهترین روش توجه به مسائل زمان خود را بیان میکند بطوریکه موضوع تفسیری را از زمان و اجتماع اخذ میکنیم و نظر قرآن را درباره آن بررسی مینماییم.

برخی از فواید این نوع تفسیر:

- انسان تکامل را در تمام میدانهای زندگی نادیده نمیگیرد

- زمینه مناسبی بر این نظریه جامع قرآن فراهم میشود

تفسیر از حالت تکراری بیرون میآید و همانند زمان و مسائل آن نو میشود.

- با این روش بین جاودانگی قرآن و مسائل جدید جمع میشود.

۳) تفسیر موضوعی سوره ای:

در این نوع از تفسیر هر سوره را بر اساس موضوعاتی که در آن سوره آمده است تقسیم بندی کرده و چند اصل و قاعده را از آن استخراج میکنیم

مانند تفسیر «الاساس فی التفسیر» اثر سعید الحواء

۲- قرآن چگونه کتابی است

مقدمه

اعتبار هر کتابی به نویسنده آن و محتویات آن کتاب است

در مرحله اول نویسنده کیست و چه ویژگی ها و مهارت هایی در کتابی که نوشته است دارد و در چه میزان؟

در مرحله دوم این کتابی که فرستاده شامل چه مطالبی است . برای قشر خاصی است یا همه گیر است. نسخه یا ورژن چندم کتاب است. اتقان و صحت مطالب چطور است و چه نیازی از مخاطبین را برطرف میکند نیازهای اساسی یا نیازهای پیش پا افتاده، اصلاً نیاز اساسی یا نیازهای اساسی چیست و آیا نیاز اساسی تر هم داریم. امروز بزرگترین مشکل یا نیاز فرد، جامعه و مردم دنیا چیست؟

► قرآن کتاب خدا

قلت له الصادق(علیه السلام) یابن رسول الله ما تقول فی القرآن؟ فقال: هو کلام الله وقول الله وکتاب الله ووحی الله وتنزیه؛

به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم ای فرزند رسول خدا درباره قرآن چه میفرمایید؟ فرمود: قرآن سخن خدا، گفتار خدا، کتاب خدا، وحی الهی و نازل شده از سوی خداست.
(توحید صدوق، ص ۲۲۴)

► آیاتی که نازل کننده قرآن را خداوند متعال معرفی می کنند؛

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدًى لِّلَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن يُضَلِّلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ؛ زمر: ۲۳ «

و خداوند نیکوترین سخن را به صورت کتابی همگون و قطعه قطعه فرو فرستاد که از (خواندن و شنیدن) آن، پوست بدن آنان که از خداوندگارشان می هراسند، منقبض شود و به لرزه درآید؛ سپس پوستها و دلهاشان به یاد خدا نرم گردد. آن رهنمود خداست که هر که را خواهد به آن راه نماید و هر کس را خدا گمراه کند، او را هیچ راهنمایی نیست.»

► آیاتی که از نقش جمعی از فرشتگان در نزول قرآن سخن میگویند و به ویژه حضرت جبرئیل قرآن میدانند؛

نظیر:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَيَّ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ؛

شعراء: ۱۹۳، ۱۹۴؛

روح الامین آن را بر قلب تو فرود آورد تا از بیم دهندگان باشی

► کلام الله و کلمات الله

آیه ۶ سوره توبه: وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ؛ «

و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا سخن خدا را بشنود»

آیه ۱۵ سوره فتح: يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ؛ «

میخواهند سخن خدا را دگرگون سازند» و منظور، کلام خاصی است که خدای متعال درباره منافقان فرموده است.

► کلام الله و کلمات الله

در آیه ۲۷ سوره کهف واژه کلمات بر قرآن اطلاق شده است:

وَإِلَّا مَا أَوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ؛ «

آنچه را که از کتاب خداوندگارت به تو وحی شده، بخوان. برای کلمات او تبدیل کننده (و دگرگون سازندهای) نیست

► تنزیل

وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ شعراء: ۱۹۲؛ «

و به راستی که آن قرآن فرود آمده از سوی خداوندگار جهانیان است.»

تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى؛ طه: ۴؛ «

(معارفی) فرود آمده از سوی کسی که زمین و آسمانهای بلند را آفرید»

نزول» در برابر صعود و عروج، گاهی در امور حقیقی غیر حسی به کار میرود؛

مانند نزولی که به حقایق ماورای ماده نسبت داده میشود.

نزول قرآن که از طرف خداوند متعال بر قلب پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نازل شده و از مقام علم الهی به مرحله الفاظ و مفاهیم بشری تنزل یافته از این سنخ نزول است؛ زیرا روشن است که نزول قرآن به معنای حرکت یک شیء جسمانی از یک مبدأ مادی به مقصد مادی دیگر یا به معنای تنزل مقام و اعتبار حقیقت قرآن نیست

► وحی

کلمه وحی در دو آیه بر قرآن اطلاق شده است:

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى؛ نجم: ۴؛ «

آنچه (پیامبر میگوید) جز وحی که (بر او) القا و نازل میشود، نیست»

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ؛ انبیاء: ۴۵؛ «

بگو همانا شما را با وحی بیم و هشدار میدهم.»

► پدیده وحی

شناخت پدیده وحی راه شناخت قرآن

وحی در لغت:

به معانی مختلف از جمله اشارت، کتابت، نوشتن، رساله، پیغام، سخن پوشیده، کلام خفی، اعلام در خفا، شتاب و عجله و هرچه از کلام یا نوشته یا پیغام یا اشاره که به دیگری القا و تفهیم شود.

«اصل الوحي الاشارة السريعة» ، (وحي پیامی پنهانی است که باید اشارت گونه و با سرعت انجام گیرد) .

«اصل الوحي في اللغة كلها اعلام في خفاء و لذلك سمى الإلهام وحيا»

► وحي در قرآن

واژه وحي در قرآن به چهار معنی آمده است:

۱. اشاره پنهانی، همان معنای لغوی.

چنانکه درباره زکریا (ع) در قرآن می‌خوانیم:

«فَجَزَّجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمَحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» ،

(او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت: (به شکرانۀ این موهبت) صبح و شام خدا را تسبیح کنید) .

۲ هدایت غریزی:

رهنمودهای طبیعی که در نهاد تمام موجودات به ودیعت نهاده شده است. هر موجودی اعم از جماد، نبات، حیوان و انسان، به طور غریزی راه بقا و تداوم حیات خود را می‌داند. این هدایت طبیعی با نام وحي در قرآن یاد شده است:

«وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِّي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا. . .» ۱

هدایت طبیعی که در نهاد اشیا قرار دارد، خود رازی نهفته از اسرار طبیعت به شمار می‌رود که اثر شگفت‌آور آن آشکار، ولی منشأ و مبدأ آن پنهان از انظار بوده و شایسته آن است که آن را وحي گویند. «وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا. . .»

۳- الهام:

الهام یا سروش غیبی به این نحو است که گاهی انسان پیامی را دریافت میدارد که منشأ آن را نمیداند به ویژه در حالت اضطراب که گمان میبرد راه به جایی ندارد، ناگهان درخشش در دل او پدید می‌آید و راه را برای او روشن میکند و او را از آن تنگنا بیرون می‌آورد.

این همان سروش غیبی است که از پشت پرده هستی به مدد انسان می‌آید و عنایتهایی است از جانب پروردگار

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷) قصص

وَ لَقَدْ مَنَّآ عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ أَنْ اقْنِصِي فِي الثَّابُوتِ فَأَقْنِصِي فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَ عَدُوٌّ لَهُ وَ الْفَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِنِّي وَ لِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْتِي (۳۷-۳۹) طه

* قرآن وحي را به معنای وسوسه‌های شیطان نیز به کار برده است:

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا. . .»

وَ «وَ إِنْ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ. . .»

این گونه وحي شیطانی همان است که در سوره ناس آمده:

«مَنْ شَرُّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْغَيْثِ وَ النَّاسِ» .

۴. وحي رسالی:

وحي بدین معنی شاخصه نبوت است و در قرآن بیش از هفتاد بار از آن یاد شده است:

«وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا»

وَ «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ»

► پیامبران مردان تکامل‌یافته‌ای هستند که آمادگی دریافت وحی را در خود فراهم ساخته‌اند.

در این باره امام حسن عسکری (ع) می‌فرماید:

«ان الله وجد قلب محمد افضل القلوب و او عاها فاختره لنبوته. . .»

خدای تعالی قلب حضرت محمد را بهترین قبلها و وسیعترین آنها یافت، بنابراین او را برای نبوت انتخاب کرد

پیغمبر اسلام (ص) فرموده‌اند:

«و لا بعث الله نبيا و لا رسولا حتى يستكمل العقل و يكون عقله افضل من جميع عقول امته»

خدای تعالی رسول و پیامبری را نفرستاد مگر اینکه عقل او را کامل کرد و او عاقلترین امت خود بود

► جمع بندی:

از این رو، وحی چیزی نیست جز آگاهی باطن که بر اثر سروش غیبی انجام می‌گیرد:

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ. . .» «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» .

وحی همانند الهام تابناک شدن درون در مواقع خاص است؛ با این تفاوت که منشأ الهام بر الهام‌گیرنده پوشیده است، ولی منشأ وحی، بر گیرنده وحی که پیامبرانند روشن است و به همین علت، پیامبران هرگز در گرفتن پیام آسمانی دچار حیرت و اشتباه نمی‌شوند، چون آگاهانه و با آغوشی باز به استقبال آن شتافته‌اند.

زراره از امام جعفر صادق (ع) می‌پرسد: چگونه پیامبر مطمئن شد آنچه به او می‌رسد وحی الهی است، نه وسوسه‌های شیطانی؟ امام (ع) فرمود:

«ان الله اذا اخذ عبدا رسولا أنزل عليه السكينة و الوفاء فكان الذي يأتيه من قبل الله مثل الذي يراه بعينه»

هنگامی که خدای تعالی بنده ای را به عنوان رسول خود برمی‌انگیزد، سکینه و آرامشی به او عطا میکند که در نتیجه آن هر چه از جانب خدا برای او می‌آید مانند چیزی است که با چشمان خود می‌بیند.

در حدیثی دیگر سؤال شد: چگونه پیامبران دانستند که پیامبرند؟ امام (ع) در پاسخ فرمود: «كشفت عنهم الغطاء. . .» (برده از میان برداشته شد) .

به عبارت دیگر پیامبران بعد از اینکه به پیامبری مبعوث شدند از مرحله علم الیقین گذشته و عین الیقین را طی کرده و به مرحله حق الیقین رسیده‌اند.

► اقسام وحی رسالی

مطابق قرآن وحی رسالی سه گونه است:

«و ما كان ليشتر أن يكلمه الله إلا وحيا أو من وراء حجاب أو يرسل رسولا فيوحي بإذنه ما يشاء إنه علي حكيم و كذلك أوحيانا إليك روحا من أمرنا»

۱. وحی مستقیم. القای مستقیم و بدون واسطه وحی بر قلب پیامبر (ص)

پیغمبر اسلام (ص) در این باره گوید: «ان روح القدس ينفث في روعي»

۲. خلق صوت. رسیدن وحی به گوش پیامبر به گونه‌ای که کسی جز او نشنود. این گونه شنیدن صوت و ندیدن صاحب صوت مانند آن است که کسی از پس پرده سخن می‌گوید و به همین علت با تعبیر «أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» از آن یاد شده است. وحی بر حضرت موسی (ع) به ویژه در کوه طور چنین بود و نیز بر پیغمبر اسلام (ص) در لیلۃ المعراج.

۳. القای وحی به وسیله فرشته وحی. جبرئیل، پیام الهی را بر روان پاك پیغمبر اکرم فرودمی‌آورد؛ چنانکه در قرآن آمده است: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ» و «فَأَنزَلْنَا نَزْلَهُ عَلَى قَلْبِكَ»

► کیفیت نزول وحی

پیغمبر (ص) هنگام نزول وحی مستقیم، بر خود احساس سنگینی می‌کرد و از شدت سنگینی بار بدنش داغ می‌شد و از پیشانی مبارکش عرق سرازیر می‌گشت و اگر بر شتری یا اسبی سوار بود، کمر حیوان خم می‌شد و به نزدیک زمین می‌رسید.

هنگام نزول وحی صورت پیامبر (ص) منقبض می‌شد و رنگ او تغییر می‌کرد، گوید: در آن حال سر خود را فرومی‌افکند و صحابه نیز چنین می‌کردند. گاه می‌شد که زانوی پیغمبر (ص) بر زانوی کسی بود، در آن حال وحی نازل می‌شد، آن شخص تحمل زانوی پیغمبر را نداشت. ما نمی‌دانیم چرا پیامبر (ص) دچار این حالت می‌شد؛ چون از حقیقت وحی آگاه نیستیم

► کتابت وحی

پیغمبر اکرم (ص) به کاتبانی نیاز داشت تا در شئون مختلف از جمله وحی برای او کتابت کنند؛ لذا چه در مکه و چه در مدینه زیدترین باسوادان را برای کتابت انتخاب فرمود. اولین کسی که در مکه عهده‌دار کتابت مخصوصاً کتابت وحی شد؛ **علی بن ابی طالب (ع)** بود و تا آخرین روز حیات پیامبر به این کار ادامه داد. پیامبر (ص) نیز اصرار فراوان داشت تا علی، آنچه را نازل می‌شود، نوشته و ثبت نماید تا چیزی از قرآن و وحی آسمانی از علی دور نماند.

اولین کسی که در مدینه عهده‌دار کتابت وحی گردید، **ابی بن کعب انصاری** بود. او قبلاً در زمان جاهلیت نوشتن را می‌دانست.

عمده‌ترین کاتبان وحی، علی بن ابی طالب، ابی بن کعب و زید بن ثابت بودند و دیگر کاتبان وحی، در مرتبه بعد قرار داشتند.

► تنظیم آیات و سوره

آیه‌ها به گونه‌ای منظم و مرتب، در هر سوره ثبت می‌گردید و هر سوره با نزول بسم الله آغاز یافته و با نزول بسم الله جدید ختم آن سوره اعلام می‌شد و سوره‌ها با این رویه هر یک جدا و مستقل از یکدیگر ثبت و ضبط می‌شد. در عهد رسالت هیچ‌گونه نظم و ترتیبی میان سوره‌ها صورت نگرفت.

علامه طباطبایی می‌فرماید: قرآن به صورت امروزی در عهد رسالت ترتیب داده نشده بود، جز سوره‌های پراکنده بدون ترتیب و آیه‌هایی که در دست این و آن بود و در میان مردم به طور متفرق وجود داشت.

► نزول قرآن

نزول قرآن تدریجی، آیه آیه و سوره سوره، بوده و تا آخرین سال حیات پیغمبر (ص) ادامه داشته است.

هرگاه پیشامدی رخ می‌داد یا مسلمانان با مشکلی روبه‌رو می‌شدند، برای رفع آن یا احیاناً پاسخ به سؤالهای مطرح‌شده، آیاتی چند یا سوره‌ای نازل می‌شد. این مناسبتها و پیشامدها را اصطلاحاً اسباب نزول یا شأن نزول می‌نامند که دانستن آنها برای فهم دقیق بسیاری از آیات ضروری است.

این نزول پراکنده، قرآن را از دیگر کتب آسمانی جدا می‌سازد؛ زیرا صحف ابراهیم و الواح موسی یکجا نازل شد و همین امر موجب عیبجویی مشرکان گردید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً . . .»، (و کافران گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی‌شود؟ . . .). در جواب آنها آمده: «كَذَلِكَ لِنُنَبِّئَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً»، (این به خاطر آن است که قلب تو را به وسیله آن محکم داریم و (از این رو) آن را بتدریج بر تو خواندیم).

در جای دیگر می‌گوید: «وَأَنزَلْنَا الْقُرْآنَ عَلَى النَّاسِ عَلَى مَكَّةٍ وَنَزَّلْنَاهُ نَنْزِيلًا» (و قرآنی که آیاتش را از هم جدا کردیم تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی و آن را بتدریج نازل کردیم).

► **حکمت تدریجی** بودن نزول قرآن، این است که پیغمبر اکرم (ص) و مسلمانان احساس کنند همواره مورد عنایت خاص پروردگار قرار دارند و پیوسته رابطه آنان با حق تعالی برقرار است و دلگرمی آنان تداوم داشته باشد.

«وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا . . .»

(در راه ابلاغ حکم پروردگارت صبر و استقامت کن چرا که تو در حفاظت مایی)

► نام های قرآن

مفسران و دانشمندان علوم قرآنی در باب تعداد عناوین و اوصاف قرآن که بیشتر با تعبیر «اسامی» از آن یاد میکنند، آرای مختلفی دارند. برخی شمار آنها را بیش از ۹۰ عنوان دانسته و جمعی دیگر، این عناوین را محدود به تعدادی اندک کرده اند

کسانی که فقط تعداد انگشت شماری از واژه های اطلاق شده بر قرآن، مانند کتاب، قرآن، ذکر و فرقان را به عنوان اسامی قرآن ذکر کرده اند، «اسم خاص مشهور» یا «عنوان مستقل» را در نظر داشته اند

► کتاب و کتب

کلمة «الکتاب» در چهل و هفت مورد بر قرآن اطلاق شده است؛ مانند: ذلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛ بقره: ۲؛

کتاب «مصدر است و لغتشناسان معنای اصلی آن را گرد آوردن و ثبت کردن دانسته اند، ولی در کاربرد رایج آن، به معنای نوشتن و نیز نوشته (معنای اسم مفعولی) به کار می‌رود که منظور خداوند از واژه کتاب در مورد قرآن معنای اخیر (نوشته) است

► قرآن

کلمة «القرآن» ۵۰ بار در قرآن آمده که در همه موارد، منظور همین کتاب شریف است؛ مانند: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ؛ بقره: ۱۳۵؛ «

کلمه «قرآن» بدون الف و لام نیز ۱۳ بار در مورد این کتاب به کار رفته است.

در هفت مورد دیگر کلمه قرآن به کار رفته که در سه مورد مراد، مطلق خواندنی و در چهار مورد دیگر به معنای مصدری (خواندن) آمده است.

► وجه نامگذاری به قرآن

۱- چیزی شایسته و بایسته خواندن است و مردم باید پیوسته متوجه خواندن آن باشند و نباید آن را متروک بگذارند. این امر، زمینه متواتر شدن قرائت قرآن را فراهم و مصونیت آن را از تحریف تضمین میکند.

۲- این کتاب مرتبه‌ای از کلام، بلکه علم الهی است و مقام آن بالاتر از آن است که به صورت الفاظ درآید؛ ولی خدای متعال منت نهاد و آن را تنزل داد تا به صورت الفاظ خواندنی درآمد، و اطلاق نام قرآن بر آن برای آگاهی دادن به این مطلب است؛ چنانکه در آیه ۳ زخرف میفرماید:

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ؛

۳- این وصف، بدان جهت است که این کتاب را خداوند متعال برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) خوانده است؛ چنانکه در سوره قیامه آیه ۱۳: فَإِذَا قُرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ؛ «

پس آنگاه که آن را خواندیم، خواندش را پی گیر»

و در سوره اعلی آیه ۶ میفرماید: سَتَقْرَأُكَ فَلَا تَنسَى؛ «به زودی (با الهام قرائت به تو) تو را به خواندن (آیات خود) و امیداریم، پس فراموش نخواهی کرد».

و از آن استفاده میشود که این کتاب شریف، با همین الفاظ خاص بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شده است؛ نه اینکه فقط معنای آنها به قلب مبارکش القا شده و الفاظش از خود آن حضرت باشد.

در میان این وجوه، دو وجه اخیر نزدیکتر به واقع به نظر میرسند

► مبین، بیان، بینات

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا؛ نساء: ۱۷۴؛ نوری روشنگر به سوی شما فرو فرستادیم

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ؛ يوسف: ۱؛ آن آیات کتاب روشنگر است

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ؛ « ۱۳۳ آل عمران

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ۚ ۳۹ نحل

قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ؛ « ۱۵۷ سوره انعام

وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى؛ « ۱۳۵ بقره

اطلاق بیان و تبیان بر قرآن، بدین لحاظ است که این کتاب، همة حقایقی را که بشر باید از آنها آگاه باشد و بدون آگاهی از آنها نمی‌تواند راه سعادت را بییماید، روشن میکند؛

و ظاهراً منظور از «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» نیز روشن ساختن اموری است که بیان آنها در شأن قرآن میباشد

کلمه «شیء» مقید است و قید آن، از قراین مقامی و مناسبت حکم و موضوع فهمیده میشود؛

چنانکه منظور از «کل شیء» در آیه ۲۳ نمل که میفرماید: وَأَوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ؛ «و از هر چیز (مربوط به حکومت) به او (ملکه سبا) داده شده بود»، همه لوازم سلطنت است، نه همه اشیای جهان هستی

► عظیم

این کلمه فقط در یک مورد، در آیه ۳۷ سوره حجر، برای قرآن صفت واقع شده است: وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ؛ «و به تحقیق به تو «سبع مثنای» و قرآن بزرگ را دادیم.»

عظیم صفت مشابه و به معنای بزرگ است. توصیف قرآن کریم به «عظیم»، هم به لحاظ حقیقت آن، که مرتبه‌ای از علم الهی است، و هم به لحاظ اهمیتش در تکامل انسان است

► کریم، مجید، مبارک

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ؛ «به راستی که آن (کتاب) قرآن ارجمند است.»

ق وَالْقُرْآنَ الْمَجِيدَ؛ ق: ۱؛ «ق؛ سوگند به قرآن پربرکت؛ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ؛ بروج: ۲۱؛ «بلکه آن قرآن پربرکت است.» وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ؛ انعام: ۹۲ و ۱۵۵؛ «و این کتاب بابرکتی است که آن را فرو فرستادیم.»

کریم به معنای پرارزش، ارجمند و گرامی است. اتصاف قرآن به کریم به لحاظ مقام والا و ارجمندش نزد پروردگار و فراوانی خیرات و برکات آن برای مردم است.

گویا اصل معنای «مجدد» وسعت است (۲) و توصیف ذات الهی به «مجید» به لحاظ وسعت رحمت وجود او، و وجه توصیف قرآن به مجید، وسعت برکات آن است

مبارک به معنای بابرکت و اصل معنای برکت، ثبوت است. «برکه» به مکانی گفته میشود که آب در آن جمع شده (از جریان افتاده و ثابت شده) باشد و برکت، یعنی خیر ثابت. (۴) قرآن به مبارک وصف میشود؛ چراکه منبع و مجمع خیرات ثابت بی‌شمار است

► احسن الحدیث

احسن الحدیث یک بار در آیه ۲۳ سوره زمر درباره قرآن به کار برده شده و به معنای بهترین سخن است:

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا؛ «

خداوند، بهترین گفتار را به صورت کتابی همگون فرو فرستاد»

► عزیز

آیه ۴۱ سوره فصلت: إِنَّهُ لِكِتَابٍ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ؛ «

و راستی که آن (قرآن) کتابی شکست ناپذیر است که باطل به هیچ وجه به آن روی نمی‌آورد.»

گویا عزیز از «ارض عزاز» به معنای زمین سخت گرفته شده و معنای آن دشوار، نیرومند، غالب و شکست ناپذیر است.

در اینجا ظاهراً معنای اخیر اراده شده است و مؤید آن، جمله «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» میباشد.

► مهیمن

آیه ۴۳ مائده: مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ؛ «

در حالی که تصدیق کننده کتابهای پیشین و مشرف بر آنان است. «
واژه «مهمین» از «همین علی کذا» به معنای «صار قیماً وحافظاً علیه» گرفته شده است. برخی ریشه اصلی آن را
«ایمن» به معنای «صار رقیباً وشاهداً» دانسته‌اند.

در هر حال، نوعی تسلط و اشراف در این واژه لحاظ گردیده است و بدان جهت بر قرآن اطلاق شده که این کتاب بر سایر
کتابهای آسمانی اشراف و سیطره دارد و در نتیجه میتواند بعضی از احکام آنها را نسخ و بعضی دیگر را امضا و تثبیت
کند؛ البته از اطلاق این واژه بر قرآن نمیتوان نتیجه گرفت هرچه در کتب پیشین بوده در این کتاب هست

► علم

در چهار مورد خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است که ما جاءك من العلم؛ بقره: ۱۲۱ و ۱۴۵؛ «

آنچه از علم به سویی تو آمد که تنها مصداق مورد نظر آیه از علم یا یکی از مصادیق آن و دست کم سبب حصول علم را
میتوان قرآن دانست

► برهان

آیه ۱۷۳ سوره نساء: قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ؛ «

به تحقیق که برهانی از سوی خداوندگارتان برایتان آمده است. «معنای برهان در این آیه شریفه، دلیل روشنی است که جای
شک و شبهه‌ای باقی نگذارد و منظور از آن قرآن است

► حکمت

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؛ ۱۲۹ بقره، ۱۶۴ آل عمران و ۲ جمعه

درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله) : و کتاب و حکمت بدیشان می آموزد.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ * حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النَّوْرُ؛ « ۴ و ۵ سوره قمر

و قطعاً از اخبار (گذشتگان) آنچه سبب انزجار (از کفر) است، برایشان آمد؛ حکمتی رسا، پس هشدارها سودی
نمی‌بخشد. «

منظور از کلمه «الحکمة» که در چندین آیه بر کتاب عطف شده، همان حکمت‌های مندرج در کتاب و از باب ذکر
خاص بعد از عام، یا به تعبیر دقیقتر، ذکر جزء بعد از کل است.

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبِّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ؛ ۳۹ سوره اسراء

بعد از چند دستور حکیمانه می‌فرماید: آن (سفارشها) از حکمت‌هایی است که خداوندگارت به تو وحی کرده»

همین آیه نیز این احتمال را که منظور از «الحکمة» خصوص حکمت نظری باشد، تضعیف میکند؛ زیرا این آیات، حکمت
نظری و عملی را در بردارد.

معارف یقینی (حکمت نظری) و دستوره‌های حکیمانه (حکمت عملی)

► فرقان

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَيَّ عَبْدِهِ لِيُكَوِّنَ لِلْعَالَمِينَ نَضِيرًا؛ « آیه اول سوره فرقان

خجسته باد کسی که بر بنده خود فرقان (جداسازنده حق از باطل) را فرو فرستاد تا هشدار دهنده‌ای برای جهانیان
باشد

به معنای اسم فاعل (جداکنده و تمییز دهنده) و به لحاظ تمییز دادن بین حق و باطل است

► فصل

إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ؛ « ۱۳ طارق

و به راستی که آن (قرآن) گفتاری فیصله دهنده است و شوخی نیست. «

مقصود از قول فصل بودن قرآن، این میشود که سخن قاطع جدا کننده حق از باطل است و جای ابهام و تردید باقی نمیگذارد؛ از این رو در ادامه میفرماید: وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ؛ «قرآن شوخی و پوچ نیست و سخنی جدی است»

► قِيم و غیر ذی عوج

وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قِيمًا؛ كهف: ۱

و برای آن (قرآن) کژی قرار نداد؛ مستقیم و بی انحراف؛

قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ؛ زمر: ۲۳؛

قرآنی عربی بدون کژی و انحراف.

قِيم در آیه اول كهف، ظاهراً به معنای مستقیم و بدون انحراف و اعوجاج، و تقریباً معادل با «غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» است و جمله «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» آن را تأیید و تفسیر میکند.

► الذکر

ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ؛

آن (حقایق) که بر تو تلاوت میکنیم، از آیات (الهی) و یادآوری با حکمت است «

«ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ؛ انعام: ۹

اطلاقی ذکر بر قرآن یا به این مناسبت است که مردم را به یاد خدا (یا همه آنچه را که باید به یاد داشته باشند) می‌اندازد؛ یا به جهت یادآوری و نقل داستان پیشینیان یا مواظظ و اندرزهای آنان است.

اگر تقابل آن را با غفلت در نظر بگیریم و به آیاتی که منشأ سقوط و شقاوت انسان را غفلت میدانند توجه کنیم، همانند آیه: أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ؛ اعراف: ۱۷۹؛ «انسان چون چارپایان اند؛ بلکه از چارپایان گمراهترند. آنان (در واقع) همان بیخبران اند»، اهمیت این وصف قرآن به خوبی ظاهر میشود. توضیح آنکه انسان در آغاز زندگی، مانند حیوانات تابع غرایز و امیال نفسانی است و تمام همت او صرف ارضای آنها میشود و افراد، معمولاً توجهی به راز آفرینش خود و هدف نهایی زندگی ندارند و درکهای فطری و حضوری ایشان نیز مبهم و ناآگاهانه است. تعبیری که از این حالت حکایت میکند، همان «غفلت» است، و نخستین هدف پیامبران و کتابهای آسمانی این است که بشر را از این حالت خارج سازند و به فکر و اندیشه وادارند و به آگاهی، هشیاری و بیداری برسانند: «لیستأوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته».

به عبارت دیگر، او را از مرز حیوانیت گذرانده، وارد قلمرو انسانیت کنند؛ بر این اساس میتوان گفت که قرآن کریم هم به همین مناسبت، ذکر نامیده شده است: وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّذَكِّرٍ؛ قمر: ۱۷؛ «و ما به تحقیق قرآن را برای پند گرفتن آسان ساختیم. پس آیا پندپذیری هست؟

► موعظه

آیه ۶۶ سوره بقره: فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ؛

پس (سخن) آن (گروه از یهودیان) را عبرتی برای معاصران و آیندگان آنان و پندی برای پرهیزکاران قرار دادیم.»

موعظه در حقیقت عبارت است از چیزی که موجب رقت و نرمی دل میشود؛ آن را به سوی خدا و پذیرفتن حق مایل ساخته، از سرکش، طغیان، تمرد و عصیان باز می‌دارد؛

به عبارت دیگر سر و کار آن با دل است نه با عقل.

► بشیر، نذیر

آیه ۴ فصلت: بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ؛

(قرآن کتابی است) بشارت و بیم دهنده؛ پس بسیاری از آنان روی گرداندند و در نتیجه حرف شنوی ندارند.»

اطلاق بشیر و نذیر بر قرآن بدین لحاظ است که خبرهای شادکننده برای اهل ایمان و اطاعت، و خبرهای ترس آور برای اهل کفر و عصیان را در بردارد. این اوصاف، از این نظر اهمیت دارد که انگیزه فعالیت‌های انسان، ترس و امید است و فقط شناختن حق و باطل برای انگیزش او کافی نیست؛

البته منشأ ترس، گاهی آلام و رنج‌های زودگذر مادی، گاهی عذاب و شکنجه ابدی و گاهی محرومیت از وصال محبوب سرمدی است؛ چنانکه منشأ امید، گاهی لذتها و منافع دنیایی، گاهی نعمتهای جاودانی و گاهی قرب و رضوان الهی است. مردمی که هنوز به آخرت و جهان ابدی ایمان نیاورده‌اند، ترسشان از محرومیت مادی و امیدشان به منافع دنیایی است و ضعفا و متوسطان از مؤمنان، ترسشان از عذاب دوزخ و امیدشان به خشنودی و نزدیکی او است

قرآن شریف دارای همه گونه انذار و تبشیر متناسب با حال و فکر هر دسته از مردم است؛ از این رو در این باب، جامعترین برنامه تربیتی را برای طبقات مختلف مردم که دارای استعداد، بینش و همت‌های متفاوت هستند، در بر دارد و هر کسی را با بیانی که درخور فهم و استعدادش باشد، به سوی کمال و سعادت سوق میدهد

► شفاء

۵۷ یونس: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ؛ «

ای مردم به تحقیق از سوی خداوندگارتان بند و بهبودیبخش بیماریهای درون برایتان آمد.»

و آیه ۳۲ اسراء: وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ؛ «

و از قرآن آنچه که بهبودیبخش و رحمت برای مؤمنان است فرو فرستادیم.»

و آیه ۴۴ فصلت: قُلْ هُوَ الَّذِيْنَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ؛ «

(ای پیامبر) بگو آن (قرآن) برای کسانی که ایمان آوردند، رهنمود و بهبودی بخش است

«شفاء» است که بر رفع موانع و علاج امراض باطنی انسان دلالت دارد

اختصاص این واژه به مؤمنان در دو آیه دیگر به لحاظ تأثیر فعلی آن است؛ مانند اختصاص دادن هدایت قرآن به «متقین» و «محسنین» که در بعضی از آیات آمده است

► نور

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا؛ نساء: ۱۷۴؛ «

و به سوی شما نوری روشنگر فرو فرستادیم.»

راه سعادت انسان را روشن و او را از حقایق هستی آگاه می‌سازد؛

همچنین ممکن است به لحاظ حقیقت متعالی آن باشد که از سرچشمه بی‌نهایت نور، یعنی خدای متعال صادر شده

► هدی

ذَٰلِكَ هُدًى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ؛ انعام: ۳۳

آن (قرآن) رهنمود خداوند است که هر کس را می‌خواهد با آن راهنمایی میکند.

این وصف قرآن دلالت دارد بر اینکه انسان به طرف هدف و مقصدی در حرکت است و برای شناختن راهی که او را به هدف برساند، به راهنما نیاز دارد. این وظیفه را قرآن به عهده گرفته است؛

در آیات زیادی بعد از توصیف قرآن به «هدی» طوایف خاصی را ذکر می‌کند که مشمول هدایت قرآن بوده و به وسیله آن رهنمون می‌شوند.

► مباحثی پیرامون هدایت

شناخت هدف

انسان برای رسیدن به کمال شایسته‌اش باید نخست خود و هدف و راه رسیدن به آن را بشناسد، سپس از راه مستقیم راهی آن هدف شود؛ همه کتابهای آسمانی و رسولان الهی برای تحقق هدف آفرینش بشر کوشیده‌اند.

هدایت از قاب قوسین

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خاتم پیامبران و کامل‌ترین خلیفه خداست که به اوج قلّه رفیع ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ رسیده، قرآن را از مقام «لدن» و تقای حق معصومانه دریافته، آن را برای جامعه بشری به ارمغان آورده است؛ ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ جایی که پای هیچ انسان کاملی به آنجا نرسید و بال هیچ فرشته مقربّی در آن جا گشوده نشد؛ به همین جهت، هدایت قرآن، برتر و کامل‌تر از هدایت دیگر کتابهای آسمانی و دربردارنده همه هدایت‌ها و نیز مهیمن بر آنهاست.

﴿وَإِذَا تَلَى عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَدَّبَلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾
﴿وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بَشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾

﴿الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾

رهبری را که خداوند برای هدایت مردم می‌فرستد، از هرگونه نقص ضلالت و عیب غوایت پیراسته است؛ ﴿وَ النَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ﴾ پیامبر شما که راهی مقصود است و شما را به دنبال خویش ره می‌نماید، نه گرفتار گمراهی و ضلالت است و نه گرفتار گم‌هدفی و غوایت. چون راه بلد و به مقصد آگاه و عازم مقصود است، بلکه خود در متن صراط است که اختلاف و تخلف در آن راه ندارد؛ ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ پس برترین نوع هدایت، رهبری بهترین موجود به سوی والاترین مقصد و کامل‌ترین مقصود است

تعریف هدایت

هدایت یعنی بیرون بردن انسان از ظلمات و نورانی ساختن او بدان گونه که با تزکیه کامل بتواند در حالی که در دنیا به سر می‌برد، بهشت و جهنم را ببیند؛ ﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ دیدن ملکوتی آتش جهنم در این دنیا شدنی است و انسان اگر به هدایت الهی از تاریکی‌ها بیرون رود، «جحیم» و «جَنَّةُ النَّعِيمِ» را می‌بیند؛ همان‌گونه که امیرمؤمنان (علیه‌السلام) در اوصاف متقیان و هدایت‌یافتگان می‌فرماید: «فهم و الجنة کمن قد رءاها فهم فیها منعمون»؛ مؤمنان واقعی در همین دنیا، بهشت و اهل آن را در حال برخورداری از نعمتهای بهشتی می‌بینند و نیز جهنم و بدکاران را در عذاب می‌نگرند؛ «و هم و النار کمن قد رءاها فهم فیها معذبون» در مبادی راه، گویا می‌بینند و در نتایج راه واقعاً می‌بینند، نه همواره در مرحله کأن به سر ببرند.

﴿و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس﴾

هدایت همان راهنمایی و دستگیری مؤمنان و بیرون بردن آنان از ظلمات احتجاب از شهود خدا به سوی نور مشاهده الهی است. از این رو، قرآن کریم با آن‌که کتاب هدایت است، کتاب نور نیز هست.

امام سجاد(علیه‌السلام) فرمود: اگر کسانی که میان خاور و باختر به سر می‌برند، همگی بمیرند، من احساس هراس ندارم در صورتی که قرآن با من باشد؛ «لومات من بین المشرق و المغرب لما استوحشت بعد أن یکون القرآن معی» «خواه تمام مردم روی زمین با مرگ ظاهری بمیرند یا با کفر و مرگ باطنی نابود شوند و حیات معقول انسانی خود را رها کنند، من هرگز نمی‌هراسم، در حالی که قرآن، همان متن هدایت الهی با من باشد. زیرا وحشت بر اثر گمراهی است و کسی که در راه مستقیم است، ترس ندارد، بلکه همواره سرگرم پیمودن راه خود است.

شناخت مهدی

خدای سبحان هنگام آفرینش انسان، به ملائک فرمود: ﴿إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سُوِّتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ من بشری را از گل می‌آفرینم، پس هنگامی که به او

استوا بخشیدم و از روح خود در او دمیدم، در برابر او سجده کنید. همچنین می‌فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ من در زمین برای خود جانشینی قرار می‌دهم.

از این آیات قرآن کریم و دیگر آیات خلقت انسان، دو نکته اساسی روشن می‌شود:

یک. انسان، از فطرتی الهی و طبیعی مادی تکون یافته است. پس موجودی است طبیعی و فراطبیعی که طبیعتش به «طین» وابسته است و فطرت فراطبیعی او با خدای سبحان پیوند دارد.

دو. هدف از آفرینش این موجود دو بعدی، رسیدن او به کمال در خور خویش و دستیابی وی به مقام «خلیفة اللّهی» است.

آنچه در انسان، نقد و بالفعل است و از آغاز ولادتش با اوست، بدن جسمانی و دستگاه جذب و دفع، و شهوت و غضب اوست که از عالم ماده و طبیعت و هماهنگ و همسان با اوست. فطرتش که از طبیعت و ماده و حسّ جدا و خداگراست، مانند طبیعت او چندان شکوفا و بالفعل نیست، بلکه وجودی «بالقوه» دارد، هرچند لایه‌های دقیقش همراه با میلاد وی جوانه می‌زند.

رسیدن انسان به مقام «خلافت» خداوند، زمانی فعلیت می‌یابد که فطرت خوابیده او بیدار شود و آتش ویران ساز شهوت و غضب خاکی‌اش به آب رحمت الهی و تعلیم و تزکیه فرو نشانده شود و پس از تعدیل نه تعطیل، در جهت مصالح انسان و جهان به کار گرفته شود.

رسالت انبیای الهی شناساندن فطرت نهفته و گنج پنهان بشری است که در غوغای شهوت و غضب، و در آمد و شد جذب و دفع بدن، ساکت و خاموش در گوشه‌ای نشسته است تا به او بگویند: از بُعد اصلی وجود خود که مایه سعادت و عروج و عظمت توست، چرا بی‌خبری!

لزوم هدایت همگانی و از جانب خدای تعالی

چون مقصود حقیقی انسان، نیل به کمال مطلق و قرب خدای سبحان است، فقط چیزی به حال راه و هدفش سودمند است که از خداوند باشد. آنگاه وصف ممتاز «هدایت» را داراست و هر چیزی که از خداوند نباشد، «هوا» است نه «هدی»؛

لازم نیست پیک الهی جداگانه با همه افراد برخورد داشته باشد و پیام خدا را به صورت دعوت خصوصی به آنها برساند، بلکه ارائه آن در مجتمع انسانی، به گونه‌ای که هر فرد آگاه و متبّع متعارف، پس از جست‌وجوی بدون عسر و حرج بتواند به آن دست یابد، بس است.

هر موجودی که هستی او عین ذاتش نیست، در اصل هستی و نیز در تکامل خود به هست بالذات نیازمند است.

هدایت، تعیین کمال مناسب یک شیء و راه رسیدن به آن است. پس هر موجودی که کمال او عین ذاتش نیست، به هدایت نیازمند است و در کمال مناسب خویش، محتاج به مکمل است.

در سراسر قرآن کریم که خود عین هدایت است، آشکارا آمده که خداوند همگان را به هدایت تشریحی ره نموده، هیچ فردی را از فیض هدایت بی‌بهره نگذاشته و نمی‌گذارد و هرگز کسی را بدون اتمام حجت، کیفر نمی‌دهد و هرگز جامعه را بدون قانون الهی رها نمی‌سازد؛ یعنی هیچ فرد یا جامعه‌ای را بدون قانون نمی‌گذارد و هیچ نقص و عیبی را نیز در قانون خود راه نمی‌دهد.

شرط هدایت

اگر شرط هدایت پذیری، داشتن شعور باشد، هر چیزی در عالم شعور دارد. چون خداوند تمام عالم را دارای «هدف و شعور و هدایت» می‌داند.

تسبیح سراسر جهان؛ ﴿وإن من شيء إلا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم﴾

و نیز به گواهی همراهی این‌ها با برخی از پیامبران در تسبیح خداوند؛ ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ

يَسْبَحْنَ بِالْعُشِيِّ وَالْأَشْرَاقِ﴾

بنابراین، تنها مردان الهی نیستند که شب و روز تسبیح‌گوی حقند و داد و ستدهای دنیوی، آنان را از یاد خدا غافل نمی‌کند، بلکه کوه‌ها و بیابان‌ها با حضرت داود (علیه‌السلام) صبحگاهان و شامگاهان، خداوند را تسبیح می‌گفتند. از این رهگذر معلوم می‌شود که اگر کسی اهل تسبیح باشد، از کاروان در حال حرکت مُسَبِّحان عقب نیفتاده است، نه جلو باشد که سبب غرور شود. چون سالکان هوشیار و اهل تسبیح می‌فهمند که با میلیاردها موجود دیگر در حال حرکت تسبیحی هستند.

انواع هدایت‌های قرآن کریم

خدای سبحان، در آیات بسیاری قرآن کریم را کتاب هدایت نامیده، ولی در این زمینه که هدایتش برای چه کسانی است، بیانات گوناگونی دارد. در برخی آیات، قرآن هادی همه مردم خوانده شده است؛ ﴿شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ و ﴿الرَّكْعَاتِ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ آیات دیگری، قرآن را کتاب هدایت مسلمانان و مؤمنان دانسته است؛ ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ﴾ و ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَاقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ و ﴿إِنَّهُ هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ در مواردی نیز آن را هدایتگر متقیان می‌شمرد؛ ﴿أَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ و ﴿هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾

راز تفاوت این آیات در تعدد و چگونگی هدایت قرآن نهفته است. خدای سبحان دو گونه هدایت دارد: تشریحی و تکوینی؛ قرآن کریم نیز که تجلی خداوند است، از این دو نوع هدایت برخوردار است. هدایت تشریحی قرآن همگانی است و هدایت تکوینی آن فقط برای مؤمنان و متقیان.

هدایت تشریحی

قرآن خورشید هدایتی است که توانایی هدایت همه بشر را دارد. از سوی دیگر، همه انسانها بر فطرت توحیدی آفریده شده‌اند؛ ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ پس شایستگی هدایت شدن به وسیله قرآن را دارند. زیرا قرآن حکیم نوری است که هدفش بیرون کردن همه مردم از ظلمت‌هاست؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مبيناً﴾

این هدایت عام همان هدایت تشریحی، راهنمایی علمی و ارائه طریق است و پس از تحقق هدایت تشریحی، اختیار با خود مردم است که این هدایت را بپذیرند و این نور را ببینند یا نه؛ ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَّ إِمَّا كَفُوراً﴾ هدایت تشریحی هدایتی علمی است و در عمل و رفتار تخلف‌پذیر است؛

﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ﴾

« قوم ثمود را هدایت کردیم (به هدایت تشریحی) ولی آنها کوری و ضلالت را بر نور و هدایت تشریحی ترجیح دادند.»

هدایت تشریحی به معنای رهنمایی و بیان قانون حلال و حرام خداوند که در منابع دین، (کتاب، سنت و عقل) آمده است.

پروردگار متعالی قانون سعادت بخش خود را در اختیار انسان قرار می‌دهد و با امر به فضایل و نهی از رذایل، او را آگاه می‌سازد تا به انتخاب و اختیار خویش، راهی را برگزیند هدایت تشریحی از طریق ابلاغ «دین» به همگان صورت می‌پذیرد و آن، مجموعه قوانین الهی است که سه بخش دارد: اعتقاد و اخلاق و احکام

خدای سبحان هدایتی ویژه به نام «هدایت پاداشی» برای مکلفان دارد که به معنای «ایصال به مطلوب» و «تسدید و تأیید» آنهاست. اگر کسی فطرت توحیدی خود را به سبب گناه، ضعیف و ناتوان نکرده باشد، هدایت تشریحی قرآن را می‌پذیرد و در این صورت، هدایت تکوینی که پاداشی الهی است، نصیب او می‌گردد؛ ﴿وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾ هر که به خداوند ایمان بیاورد، خدا نیز او را هدایت تکوینی و عملی می‌کند و اگر هدایت تشریحی خدا را کاملاً پذیرفت، بر هدایتش می‌افزاید؛ ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾ درباره اصحاب کهف می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ

به عبارت دیگر: کسی که طبق هدایت تشریحی به معارف الهی ایمان آورد و به احکام دین عمل کند، خداوند متعالی به او توفیقی می‌دهد تا بقیه راه را به آسانی ببیند و این توفیق، نتیجه عمل اوست؛ ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَىٰ * وَ صدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنِيَّاهُ لِلْيُسْرَىٰ﴾ آن که اهل عطا و تقوا و تصدیق نیکی‌ها باشد، به زودی راه آسانی پیش پای او می‌گذاریم تا به راحتی راه‌های تکامل را بتواند ببیند و این همان «هدایت پاداشی» است.

هدایت تکوینی پاداشی که از آن به «ایصال به مطلوب» و رساندن به مقصود و مقصد یاد می‌شود، مرز محدودی ندارد و این آیات ناظر به آن است:

۱. ﴿وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾ این هدایت وقتی نصیب انسان می‌شود که بخشی از راه ایمان به خدا را پیموده باشد
۲. ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ هدایتی که پس از ایمان به خدا و جهاد در راه او بهره مؤمنان مجاهد می‌گردد، همان هدایت تکوینی پاداشی است
۳. ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ اتَّيَمُّوا تَقْوَاهُمْ﴾ خدای سبحان هدایت اهل سلوک و عمل را افزایش می‌دهد که با آن، پیمودن بقیه راه آسان می‌شود و ممکن است به صورت

کشش و جذبه‌ای ظهور کند که گاهی انسان آن را در درون خود می‌یابد و چنین گرایشی او را به کار نیک و می‌دارد

۴. گاهی نیز خداوند با هدایت تکوینی خود دل‌های دیگران را متوجه سالک باایمان می‌کند

تا پاداش وی محسوب گردد؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ

وَدًّا﴾ پس چنین سالک صالحی، هم محبوب خداست، هم محبوب خلق خدا. از این رو

بندگان خدا که محبّ اویند، برایش دعا می‌کنند و دعای برخاسته از خلوص دل

علاقه‌مند مؤثر است

بارزترین آنها همان سلامت در نشئه‌های سه‌گانه میلاد و موت و مبعث است که درباره حضرت

مسیح(علیه‌السلام) و نیز در سخن حضرت یحیی‌ای شهید با اندکی تفاوت آمده است؛ ﴿وَالسَّلَامُ

عَلَى يَوْمِ وُلِدْتُ وَيَوْمِ أَمُوتُ وَيَوْمِ أُبْعَثُ حَيًّا﴾ کسی که با سلامت زیسته، با سلامت می‌میرد و

کسی که با سلامت بمیرد، در قیامت به سلامت برانگیخته می‌شود و این همان هدایت به صراط

مستقیم است؛ ﴿وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

ضلالت تشریعی

قرآن کریم ضلالت تشریعی را برنامه اغوایی طاغوتیان روزگار می‌شمرد که بر اثر سبک مغز ساختن

پیروان خویش، آنان را با قانون جعلی و جاهلی گمراه می‌کنند؛ ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ﴾ و ﴿و

أَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى﴾ و ﴿وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾

پس ضلالت تشریحی مقابل هدایت تشریحی است؛ ضلالت، به معنای دین و قانون سعادت بخش را از مردم بازداشتن و آن را پوشاندن و راه را عوضی نشان دادن و مقصد و هدف را دگرگونه وانمودن است.

نهی تشریحی تخلف پذیر بوده، هیچ تلازمی میان اراده تشریحی و تحقق طاعت نیست؛ ولی تکویناً توفیق هدایت را از آنان سلب، بر اثر ضلالت ابتدایی آنها، نورانیت اهتدا را به آنان نداده است و این همان اضلال تکوینی است که کیفر مشرکان و تبهکاران است.

﴿سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (۱۴۶) اعراف

۳- روش فهم قرآن

قابل فهم بودن قرآن

قرآن قابل فهم است. دلایل این عبارتست از:

1. اگر قرآن قابل فهم و استناد نباشد، چگونه میتواند برای مردم نور، موعظه، ابلاغ، بشارت، انذار و مبین باشد.

2. در برخی روایات اعتقاد به مبهم بودن قرآن به شدت رد شده است. فمّن زعم ان كتاب الله مبهم فقد هلك و اهلك

هر کس گمان کند که کتاب خدا مبهم است، خود را هلاک کرده و دیگران را به هلاکت انداخته است

مراتب استفاده از قرآن میان مردم

انسانها در بهره گیری از قرآن، متفاوت میباشند.

عده ای از آنان فقط به کلمات و آیات الهی نگاه می کنند

عده ای آیات را زمزمه می کنند و در پرتو آهنگ لطیف و نشاط و شادمانی خود را، با مرور بر کلماتی که با اراده خداوند بر زبان پیامبر اعظم جاری شده است، تضمین میکنند

گروهی نیز با صید علوم و فنون انسان ساز به شوق و ذوق میآورند

جمعی پوسته ی الفاظ و کلمات را می شکافند و در باطن معانی و مفاهیم به گوهرهایی ببیدیل و مرواریدهای ناب دست مییابند.

امام حسین علیه السلام:

کتاب الله عزو جل على اربعة اشيا، على العباره و الاشاره و اللطائف و الحقايق، فلاعباره للعوام و الاشاره للخواص و اللطائف للاوليا و الحقايق للانبيا

کتاب خداوند عزیز و بزرگوار بر چهار اصل استوار شده است . عبارت، اشارت ، لطائف و حقايق . عبارت، براي عموم مردم ؛ و اشارت براي خواص ؛ لطائف براي اوليا ي خدا؛ و حقايق براي انبياي الهي است

امام خميني (قدس سرّه) رهبر فقيد انقلاب اسلامي فرمودند :

«قرآن، يك سفره اي است که براي همه طبقات انداخته شده است ، يعني يك زباني دارد که اين زبان، هم زبان عامه ي مردم است و هم زبان فلاسفه است و هم زبان عرفاي اصطلاحی است و هم زبان اهل معرفت به حسب واقع . در اين کتاب شريف مسائلي هست که مهمش مسائل معنوي است.»

آيت الله جوادي آملی مینويسد: عمومي بودن فهم قرآن و ميسور بودن درك معارفش براي همگان ... بدین معناست که اگر کسی به قواعد ادبيات عرب و ساير علوم پايه در فهم قرآن آگاه بود ، حق تدبر در مفاهيم آن را دارد و ميتواند به حاصل استنباط خود استناد و احتجاج کند

مقدمات تفسير

2-3 علوم و قواعد زبان عربي .براي درك مقاصد قرآن ، اطلاعات كافي از دقايق علوم، قواعد زبان عربي و فصاحت و بلاغت، امري ضروري است

3-3 تنزيل و شأن نزول .اطلاع از كيفيت تنزيل و خصوصيات زماني و شأن نزول آيات4، مفسر را در فهم مقصود واقعي آيات، ياري ميدهد

3-4 علوم مقدماتی تفسير .علاوه بر تاريخ ، احكام شرعي ، شرايط قانونگزاري و ...مسائلي چون اسرار آفرينش آسمانها ، گياهان ، نباتات ، حيوانات ، انسان ، روابط اجتماعي و اخلاقي جامعه بشري ، مسائل فكري و فلسفي و ... زمينه اي مناسب براي درك عميق مفسر از مفاهيم قرآن را فراهم ميکند

► در ادامه به مواردی در قرآن اشاره می‌کنیم که شاهد بر این است که در برداشتهای خود از قرآن باید عالمانه برخورد کنیم و صرفاً با ترجمه لفظی یک آیه استنباط کلی نکرده و بر درک خود به صورت قاطع تکیه نکنیم.

مواردی مانند: آیات محکم و متشابه، تأویل آیات، آیات مطلق و مقید، آیات ناسخ و منسوخ

محکم و متشابه

محققان و مفسران قرآن ، تقسیمات گوناگوني را براي آيات قرآن بيان کرده‌اند، که منشأ بسياري از آنها خود قرآن يا روايات ميباشد. از آن جمله ، تقسيم آيات به محکم و متشابه است .

منظور از آیات محکم و متشابه چیست؟

واژه "محکم" در اصل از " احکام" به معنی ممنوع ساختن، گرفته شده است و به همین دلیل به موجودات پایدار و استوار، محکم می‌گویند، زیرا عوامل انحرافی را می‌زدایند و نیز سخنان روشن و قاطع که هر گونه احتمال خلاف را از خود دور می‌سازد محکم می‌گویند.

بنا بر این مراد از " آیات مُحَكَّمات" آیاتی است که مفهوم آن به قدری روشن است که جای گفتگو و بحث در آن نیست، آیاتی همچون قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ " بگو او است خدای یگانه"، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ " هیچ چیز همانند او نیست"، اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ " خداوند آفریننده و آفریدگار همه چیز است"، لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ " سهم ارث پسر معادل سهم دو دختر است" و هزاران آیه مانند آنها درباره عقاید و احکام و مواظظ و تواریخ، همه از محکمات می‌باشند.

این آیات (محکمات) در قرآن " ام الكتاب" نامیده شده، یعنی اصل و مرجع و مفسر و توضیح دهنده آیات دیگر است.

واژه "متشابه" در اصل به معنی چیزی است که قسمت‌های مختلف آن، شبیه یکدیگر باشد، به همین جهت به جمله‌ها و کلماتی که معنی آنها پیچیده است و گاهی احتمالات مختلف در باره آن داده می‌شود، "متشابه" می‌گویند، و منظور از متشابهات قرآن همین است، یعنی آیاتی که معانی آن در بدو نظر پیچیده است، و در آغاز، احتمالات متعددی در آن می‌رود، اگر چه با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها روشن است.^۱ خداوند عزیز میفرماید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحَكَّمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (٧) آل عمران

او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد؛ قسمتی از آن، آیات «محکم» [صریح و روشن] است؛ که اساس این کتاب می‌باشد؛ و قسمتی از آن «متشابه» است. اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخ ان در علم، نمی‌دانند. (آنها که به دنبال درک اسرار آیات قرآن اند) می‌گویند: «ما به همه ی آن ایمان آوردیم؛ همه ی آن از طرف پروردگار ماست.» و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند

نظریه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی پس از نقل نظرات مختلف فرموده است: آیات متشابه بر معنایی دلالت میکنند که مورد شك و تردید می‌باشند و این شك و تردید، در الفاظ نیست تا به شیوه‌ی معمول رفع تردید شود و عام و مطلق را به خاص و مقید حمل نمایند، بلکه تردید در معانی آنهاست که با معانی آیات دیگر که دلالت آنها واضح و محکم است، هم آهنگ و مناسب نیستند.

حکمت آیات متشابه

نظریه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی در کتاب «اعجاز قرآن» آورده است که آیات متشابه دارای فواید زیر هستند:

1. این آیات موجب تشویق دانشمندان به بحث و بررسی است.
2. اگر همه ی آیات قرآن محکم بود و محتاج تأویل نبود، درجات و برتری های آیات، شناخته و آشکار نمیشد.
3. فهم آیات متشابه، نیازمند به علوم فراوانی چون لغت، نحو، معانی، بیان، اصول، فقه و...

^۱ . تفسیر نمونه، ذیل آیه ۷ آل عمران

است و این علوم، عامل بالندگی علم و تعالی جامعہ اند .

4. قرآن دارای آیاتی مشتمل بر دعوت عام و آیاتی مشتمل بر دعوت خاص است و آیات متشابه از نوع دعوت خاص الهی هستند .

5. فهم و درک آیات متشابه و رسیدن به مقصود آن ، محتاج تحمل زحمت و رنج زیاد و مطالعه و تحقیق فراوان است و در نتیجه یاداش و ثواب زیادی به همراه دارد

برخی آیات متشابه مانند:

دست خدا بالای دستهای آنان است

فتح/۱۰: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ

[فرمان] پروردگارت و فرشته [ها] صف در صف آیند

فجر/۲۲: جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا

خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است

طه/۵: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى

محکم مانند:

چیزی مانند او (خدای تعالی) نیست

شوری/۱۱: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

راه دریافت معنای واقعی آیات متشابه ارجاع و مقابله آنها با آیات محکم است.

نگاه ابتدایی به آیات متشابه بالا، اشعار به جنبه جسمیت برای خدای سبحان دارد که با ارجاع این موارد به آیات محکمی مانند آیه ۱۱ از سوره شوری که می فرماید «هیچ چیز مانند خدا نیست» مشکلی که در معنای آنها احساس میشد حل میشود. زیرا این یک قاعده کلی است که هیچ چیز مانند خدا نیست و اگر قرار باشد که او دست داشته باشد یا متصف به آمدن و رفتن شود، مانند دیگر موجودات و انسانهای محدود به زمان و مکان خواهد بود، که علاوه بر مغایرت با احادیثی که در این باب وارد شده، با مفهوم صریح آیه ۱۱ از سوری شوری در تعارض خواهد بود.

تفسیرالمیزان پیرامون «مراد از آمدن پروردگار در قیامت»

" وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا" در این جمله نسبت آمدن به خدای تعالی داده، و این تعبیر از تشابهات است که آیه " لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" ۲، و آیاتی که خواص قیامت را ذکر می کند، و مثلاً می فرماید آن روز همه سببها از کار می افتند، و همه حجابها کنار می رود، و بر همه مکشوف می شود که خدا حق مبین است، این تشابه را تفسیر می کند، و تشابه آن را بر طرف می سازند.

روایاتی هم که می گوید منظور از آمدن خدا آمدن امر خدا است، و قرآن هم می فرماید: " وَ الْأَمْرُ يُؤَمَّرُ لِلَّهِ" ۳ همه در مقام رفع این تشابه است.

و به وجهی، مؤید اینکه گفتیم منظور از آمدن خدا این است که در آن روز با از کار افتادن اسباب، همه کاره خود خدا بدون هیچ واسطه است، آیه زیر است که می فرماید: " هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ" ۴ چون اگر این آیه ضمیمه شود به آیه زیر که می فرماید: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ" ۵ چنین به دست می آید که منظور از آمدن خدا در آیه سوره بقره آمدن امر خدا است، که در آیه سوره نحل آمده. پس معلوم شد در آیه مورد بحث مضافی حذف شده، و تقدیر آیه " جاء امر ربك" است، و یا نسبت آمدن به خدا دادن در آیه شریفه از باب مجاز عقلی است. ۶

۲. هیچ چیزی مانند او نیست. سوره شوری، آیه ۱۱.

۳. امر امروز تنها برای خداست. سوره انفطار، آیه ۱۹.

۴. منتظر چه هستند که ایمان نمی آورند، آیا منتظر آنند که خدا در سایه هایی از ابر و ملائکه ببایدشان، و نابودشان کند. سوره بقره، آیه ۲۱۰.

۵. منتظر چه هستند که ایمان نمی آورند، نشسته اند تا ملائکه یا امری از ناحیه پروردگار تو فرا رسد؟ سوره نحل، آیه ۳۳.

۶. ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص: ۴۷۶

تأویل

تأویل از ماده اول وبه معنای «رجوع» و «بازگشت» است
تفسیر نمونه معنای تأویل در آیات قرآن را با توجه به موارد استعمال آن «هدف و نهایت یک چیز» و تفسیر المیزان «واقعیت و حقیقت شیء» بیان کرده است.

نکته قابل توجه آن که تأویل مختص کلام نیست و در مورد رؤیا و حقایق خارجی نیز استعمال میشود، تأویل از حدود دلالت‌های لفظی بیرون است.

يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا يوسف/ ۱۰۰

[یوسف] گفت: «ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من، به یقین، پروردگارم آن را راست گردانید.

«قال هذا فراقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» كهف/ ۷۸

[خضر به موسی] گفت: «این [بار، دیگر وقت] جدایی میان من و توست. به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت»

علامه ی طباطبایی مینویسد: «تأویل» اگر چه از جهت دلالت ، مدلول آیه نیست ، لکن به نوعی حکایت آیه محسوب میشود به طوری که همواره بین آنها ارتباطی خاص وجود دارد.

معظم له مینویسد: تأویل هر چیزی ، حقیقتی است که آن چیز از آن سرچشمه میگیرد و آن چیز به نحوی تحقق دهنده و حامل و نشانه اوست.

تأویل آیات

تأویل قرآن کار هر کسی نیست . درک عمیق و لب معانی و حقایق و انطباق آن بر مصادیق، ویژه کسانی است که در علم قرآن رسوخ دارند
برید بن معاویه از یکی از دو امام صادق و امام باقر نقل کرد که فرمودند :

«فَرَسَوُا اللَّهَ أَفْضَلَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ قَدْ عَلِمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنْ التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنْزَلَ عَلَيْهِ شَيْئاً لَمْ يَعْلَمْهُ تَأْوِيلَهُ وَ أَوْصِيَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ 1»

رسول خدا برترین راسخان در علم بود . خداوند عزیز و بزرگ ، تنزیل و تأویل همه آنچه را که بر او نازل کرد ، به او آموخت و چیزی بر او نازل نکرد که تأویل آن را به او نیاموخته باشد. و برگزیدگان بعد از او نیز آن (امور) را میدانند.

رفع اختلاف

یکی از جایگاه های مهم و انحصاری اهل بیت ، رفع اختلاف در تفسیر و تأویل و فهم کلی قرآن است . جامعه دینی در تفسیر و تأویل ، قوام دهنده و مدیر علمی لازم دارد و فصل الخطاب این امر، ائمه هستند

امام جواد ، در باره **حد سرقت** ، برخلاف رأی همه فقهای زمان خود نظر داد و فرمود : فقط باید انگشتان سارق بریده شود و چون علت آن را پرسیدند به این آیه قرآن استناد کرد :

«وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» جن/۱۸

و همانا مسجدها- یا اندامهای سجده- برای خداست، پس با خدای یکتا کسی را مخوانید- نپرستید
مردی نصرانی با زن مسلمانی زنا کرده بود . چون متوکل خواست بر او حد جاری کند ، اسلام آورد . یحیی بن اکثم گفت : الایمان (الاسلام) یمیح ما قبله؛ اسلام، او را از گناهان پاک میکند

امام هادی فرمود: اسلام به حال او سودی ندارد او را بزنید تا بمیرد . و به این آیه استناد فرمودند

هنگامی که عذاب (شدید) ما را دیدند گفتند : «هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم کافر شدیم !» اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آنها سودی نداشت.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (۸۴) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ (۸۵) غافر

ناسخ و منسوخ

"نسخ" از نظر لغت به معنی از بین بردن و زائل نمودن است، و در منطق شرع، تغییر دادن حکمی و جانشین ساختن حکمی دیگر بجای آن است^۷، و به تعبیر دیگر کشف از تمام شدن عمر حکمی از احکام است. ^۸به عنوان مثال:

۱- مسلمانان بعد از هجرت به مدینه مدت شانزده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند، پس از آن دستور تغییر قبله صادر شد، و موظف شدند هنگام نماز رو به سوی کعبه کنند.

۲- در سوره نساء آیه ۱۵ در باره مجازات زنان زناکار دستور داده شده که در صورت شهادت چهار شاهد، آنها را در خانه حبس کنند تا زمانی که مرگشان فرا رسد، یا خداوند راه دیگری برای آنان مقرر دارد.

این آیه بوسیله آیه ۲ سوره نور نسخ شد و در آن آیه مجازاتشان تبدیل به یکصد تازیانه شده است.

بدیهی است که این نسخه الهی که برای نجات جان ها نوشته شده است گاهی نیاز به تبدیل و تعویض دارد، امروز باید، نسخه‌ای داده شود، فردا باید تکامل یابد، و سرانجام نسخه نهایی صادر گردد. زیرا مساله نسخ برای جامعه‌ای که در حال انتقال از یک مرحله بسیار منحنی، به مراحل عالی است، امری است اجتناب ناپذیر، چه اینکه بسیار می‌شود که انتقال دفعی غیر ممکن است، و باید مرحله به مرحله، صورت گیرد.

قران کریم در این دو آیه به مسئله نسخ اشاره کرده:

مَا نُنسخ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶) بقره

^۷ نمونه ذیل آیه ۱۰۶ بقره

^۸ المیزان ذیل آیه ۱۰۶ بقره

هر حکمی را نسخ کنیم، یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن، یا ماندنش را می‌آوریم مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست؟ (۱۰۶) مگر ندانستی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست و شما جز خدا سرور و یآوری ندارید؟ (۱۰۷)

وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مُقْتِرٌ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) نحل

و چون حکمی را به جای حکم دیگر بیاوریم - و خدا به آنچه به تدریج نازل می‌کند داناتر است - می‌گویند: «جز این نیست که تو دروغ بافی.» [نه،] بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند.

یکی دیگر از آیات ناسخ و منسوخ آیه ۲۳۴ و ۲۴۰ سوره بقره است.

وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَدْرُونَ أَرْوَاجاً وَصِيَّةً لَأَرْوَاجِهِمْ مَتَاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَا فَلَاحُ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَا فِي أَنْفُسِهِمْ مِنْ مَعْرُوفٍ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۴۰)

و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد، و همسرانی بر جای می‌گذارند، [باید] برای همسران خویش وصیت کنند که آنان را تا يك سال بهرمند سازند و [از خانه شوهر] بیرون نکنند. پس اگر بیرون بروند، در آنچه آنان به طور پسندیده درباره خود انجام دهند، گناهی بر شما نیست. و خداوند توانا و حکیم است. (۲۴۰)

{دو تفسیر در این زمینه وجود دارد} مطابق تفسیر دوم نگاهداری عده به مدت يك سال بر زن لازم است، و مطابق تفسیر اول لازم نیست و به تعبیر دیگر ادامه عده تا يك سال بنا بر تفسیر اول، يك حق است و بنا بر تفسیر دوم يك حکم، ولی ظاهر آیه با تفسیر اول سازگارتر است چرا که ظاهر جمله اخیر این است که جنبه استثناء از حکم قبل دارد.

بسیاری از مفسران معتقدند که این آیه به وسیله آیه ۲۳۴ همین سوره که در آن، عده وفات چهار ماه و ده روز تعیین شده بود نسخ شده است، و مقدم بودن آن آیه بر این آیه از نظر ترتیب و تنظیم قرآنی دلیل بر این نیست که قبلاً نازل شده است، زیرا می‌دانیم تنظیم آیات يك سوره بر طبق تاریخ نزول نیست، بلکه گاهی آیاتی که بعد نازل شده در آغاز سوره قرار گرفته، و آیاتی که قبل نازل شده در اواخر سوره، و این به خاطر مناسبت آیات و به دستور پیغمبر اکرم ص صورت گرفته است.

و نیز گفته‌اند حق نفقه يك سال، قبل از نزول آیات ارث بوده و بعد از آن که برای زن، ارث قرار داده شد، این حق از بین رفت، بنا بر این آیه فوق، از دو جهت (از نظر مقدار زمان عده و از نظر نفقه) نسخ شده است.

وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَدْرُونَ أَرْوَاجاً يَنْرَبِّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَا فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۳۴) بقره

و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی بر جای می‌گذارند، [همسران] چهار ماه و ده روز انتظار می‌برند پس هر گاه عده خود را به پایان رسانند، در آنچه آنان به نحو پسندیده درباره خود انجام دهند، گناهی بر شما نیست، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" می‌گوید: همه علما اتفاق دارند که این آیه منسوخ است، سپس حدیثی از امام صادق نقل می‌کند که (در عصر جاهلیت) هنگامی که مرد از دنیا می‌رفت تا يك سال از مال شوهر، نفقه او را می‌دادند سپس بدون میراث، خارج می‌شد، بعداً آیه يك چهارم و يك هشتم (مربوط به ارث زن)، این آیه را نسخ کرد.^۹

[عقائد قبل از اسلام در باره زن شوهر مرده]

قبل از اسلام امت‌های مختلف، در باره زن شوهر مرده، عقائد خرافی مختلفی داشتند، بعضی معتقد بودند که او را با همسر مرده‌اش باید آتش زد، یا زنده زنده در گور شوهرش به خاک سپرد، بعضی دیگر معتقد بودند که تا آخر عمر نباید با هیچ مردی ازدواج کند و این عقیده نصارا بود، و بعضی می‌گفتند: باید تا يك سال بعد از مرگ شوهرش از هر مردی اعتزال و کنارگیری کند، و این عقیده عرب جاهلیت بود، بعضی دیگر نزدیک به يك سال را معتقد

^۹ . تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۴۰ بقره

بودند، مثلاً نه ماه، که این اعتقاد بعضی از ملل راقیه و متمدن است. بعضی دیگر معتقد بودند که شوهر متوفی حقی به گردن همسرش دارد و آن همین است که از ازدواج با دیگران تا مدتی خودداری کند، همه این عقاید خرافی ناشی از احساسی است که در خود سراغ داشتند، و آن این بود که ازدواج یعنی شرکت در زندگی و آمیخته شدن در آن، و معلوم است که این احساس، اساسش انس و الفت و محبت بود، و خود محبت، احترامی دارد که باید رعایتش کرد، و محبت هر چند دو طرفی است و زن و شوهر هر دو باید رعایت آن را بکنند، و هر يك مرد دیگری به خاطر محبتی که مرده به او داشت ازدواج نکند، زن شوهر نکند و شوهر زن نگیرد، و لیکن رعایت این احترام از ناحیه زن واجبتر و لازمتر است، چون زن باید رعایت حیا و پوشیدگی و عفت را هم بکند.

پس سزاوار نیست زنی که شوهرش مرده، خود را مانند کالایی مبتذل (که هر کس آن را دستکاری می‌کند) در معرض ازدواج قرار دهد، پس انگیزه احکام مختلفی که در امتهای مختلف در این باب جعل شده، همین است، و اسلام چنین حکم کرده است که چنین زنی تقریباً يك ثلث سال یعنی چهار ماه و ده روز شوهر اختیار نکند، و عده وفات بگیرد.^{۱۰}

مطلق و مقید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (۴۹) احزاب

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که زنان با ایمان را ازدواج کردید و قبل از همبستر شدن طلاق دادید عده‌ای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید، آنها را با هدیه مناسبی بهرمنند سازید و به طرز شایسته‌ای آنها را رها کنید.

بنابراین معنای آیه این است که: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! وقتی زنان را طلاق می‌دهید، بعد از آنکه با ایشان عقد ازدواج بسته‌اید، و قبل از اینکه عمل زناشویی با ایشان انجام داده باشید، دیگر لازم نیست زن مطلقه شما عده نگه دارد، و بر شما واجب است که او را بدون خشونت و خصومت طلاق دهید، و در ثانی با چیزی از مال بهرمنندشان کنید.

این آیه مطلق است، و آن موردی را که مهر برای زن معین کرده باشند، و نیز موردی را که مهر معین نکرده باشند شامل می‌شود، در نتیجه آنجا که مهر معین کرده اند، هم باید مهر داده شود، و هم به چیزی از مال بهرمنندشان کنید.

اما آیه ۲۳۷ از سوره بقره آیه فوق را مقید کرده و می‌فرماید:

« وَ إِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَيَصِفُ مَا قَرَضْتُمْ »

و اگر پیش از آنکه با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان گفتید، در حالی که برای آنان مهری معین کرده‌اید، پس نصف آنچه را تعیین نموده‌اید [به آنان بدهید]

این آیه از سوره بقره آیه ۴۹ سوره احزاب را مقید به صورتی می‌کند، که مهریه معین نکرده باشند، چون آیه مزبور می‌فرماید: و چون زنان را قبل از آنکه عمل زناشویی انجام داده باشید طلاق دهید، در صورتی که مهر برای ایشان معین کرده‌اید، تنها نصف مهر را می‌برند، آن گاه آیه مورد بحث (احزاب/۴۹) در جایی حجت می‌شود که مهر معین نکرده باشند.

۴- نماز و تفسیر قرآن

رعد/۲۸: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد

بقره/۴۵: وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ

از شکیبایی و نماز یاری جوید. و به راستی این [کار] گران است، مگر بر فروتنان

سوره نحل: استعاذه

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹)
إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰) و چون قرآن بخوانی از شیطان مطرود به خدا پناه جوی (۹۸).
که او را بر کسانی که ایمان دارند و به پروردگار خویش توکل می‌کنند تسلط نیست (۹۹) تسلط وی فقط بر کسانی است که دوستدار اویند و کسانی که به خدا شرک آورند (۱۰۰).

[مراد از استعاذه به خدا از شیطان، پناه جستن قلبی است]

" فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ."

" استعاذه"، طلب پناه است، و معنا این است که وقتی قرآن می‌خوانی از خدای تعالی بخواه مادامی که مشغول خواندن هستی از اغوای شیطان رجیم پناهت دهد، پس استعاذه‌ای که در این آیه بدان امر شده حال و وظیفه قلب و نفس قرآن‌خوان است، او مامور شده مادامی که مشغول تلاوت است این حقیقت، یعنی استعاذه به خدا را در دل خود بیابد، نه اینکه به زبان بگوید: "اعوذ بالله من الشیطان الرجیم" و این استعاذه زبانی و امثال آن سبب و مقدمه برای ایجاد آن حالت نفسانی است نه اینکه خودش استعاذه باشد، و اگر به خود این سخن استعاذه بگوئیم مجازا گفته‌ایم، خدای تعالی هم نفرموده هر وقت قرآن می‌خوانی بگو "اعوذ بالله من الشیطان الرجیم"، بلکه فرموده: هر وقت قرآن می‌خوانی از خدا پناه بخواه.^{۱۱}

" إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ."

این جمله در مقام تعلیل امری است که در آیه قبلی راجع به استعاذه آمده بود، و معنای مجموع آن این می‌شود که هر وقت قرآن می‌خوانی پناه ببر به خدا از شر شیطان، زیرا تنها کسانی از شر او ایمنند که به خدا ایمان آورده و بر او توکل کرده باشند.

از این آیه دو نکته استفاده می‌شود:

اول اینکه: استعاذه به خدا، توکل بر خدا است، زیرا خدای سبحان در تعلیل لزوم استعاذه، بجای استعاذه توکل را آورده و سلطنت شیطان را از متوکلین نفی کرده.

دوم اینکه: ایمان و توکل، دو ملاک صدق عبودیت‌اند، که ادعای عبودیت با نداشتن آن دو، ادعایی کاذب است، آیه "إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ" که حکایت خطاب پروردگار به ابلیس است نیز همین معنا را می‌رساند، یعنی سلطنت شیطان را از بندگان خود نفی نموده است، چیزی که هست در آیه مورد بحث بجای بندگان، افراد با ایمان و متوکل را آورد.

اعتبار عقلی هم با این معنا می‌سازد، زیرا توکل عبارت است از اینکه: انسان زمام تصرف در امور خود را بدست غیر خود دهد، و تسلیم او شود که هر چه او صلاح دید و کرد همان را صلاح خود بداند، و این خود اخص آثار عبودیت است.

" إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ."

ضمیرهای مفرد سه‌گانه به کلمه شیطان بر می‌گردد، و معنای آیه این است که سلطنت و برش شیطان منحصر در کسانی است که او را ولی خود می‌گیرند تا او به دلخواه خود امور ایشان را تدبیر کند، و او هر چه کرد اینان اطاعتش کنند، و نیز در کسانی است که به خدا شرک می‌ورزند و بجای خدا شیطان را ولی خود می‌گیرند و او را رب و مطاع خود می‌پندارند، زیرا اطاعت، خود عبادت است، هم چنان که فرمود: "أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي" «۱».

از این بیان دو حقیقت روشن می‌گردد:

اول اینکه: ذیل آیه، مفسر صدر آن است، و "تولی" یعنی ولی گرفتن کسی که خدا و لیش ندانسته شرک به خدا و یا به عبارت دیگر غیر خدا پرستیدن است.

دوم اینکه: میان توکل نکردن بر خدا و تولای شیطان و عبادت او هیچ واسطه‌ای نیست، کسی که بر خدا توکل نکند از اولیای شیطان خواهد بود.^{۱۲}

آیات مورد بحث، طرز استفاده از قرآن مجید و چگونگی تلاوت آن را بیان می‌کند، زیرا بر بار بودن محتوای قرآن به تنهایی کافی نیست، باید موانع نیز از وجود ما و از محیط فکر و جان ما بر چیده شود تا به آن محتوای پر بار دست یابیم. و تا چنین

^{۱۱} ترجمه میزان، ج ۱۲، ص: ۴۹۵

^{۱۲} میزان

حالتی در روح و جان انسان پیدا نشود، درك حقایق قرآن برای او ممکن نیست، بلکه به عکس ممکن است قرآن را با توسل به "تفسیر به رای" وسیله‌ای قرار دهد برای توجیه خواسته‌های شرك‌آلودش.

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد!

در حدیث می‌خوانیم:

لو لا ان الشیاطین یحومون حول قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السموات:

" اگر شیاطین در اطراف قلوب فرزندان آدم دور نمی‌زدند آنها می‌توانستند ملکوت و باطن آسمانها را ببینند."

به همین دلیل نخستین شرط برای رهروان راه حق، تهذیب نفس و تقوا است، که بدون آن انسان در ظلمات وهم، گرفتار و در بیراهه‌ها سرگردان می‌شود.

در روایتی از امام صادق ع می‌خوانیم که در پاسخ این سؤال که چگونه این دستور را عمل کنیم؟ و چه بگوئیم؟ فرمود بگو:

استعیز بالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم

و در روایت دیگری می‌خوانیم که امام به هنگام تلاوت سوره حمد فرمود:

اعوذ بالله السميع العليم من الشیطان الرجیم، و اعوذ بالله ان یحضرن:

" به خداوند شنوا و دانا از شیطان رجیم پناه می‌برم، و هم به او پناه می‌برم از اینکه نزد من حضور یابند" ^{۱۳}

عنکبوت/۴۵:

اِنَّ مَا اُوْحِيَ لِيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْتَهِيْ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللهِ اَكْبَرُ وَ اللهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُوْنَ

آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان، و نماز را برپا دار، که نماز از کار زشت و ناپسند بازمی‌دارد، و قطعاً یاد خدا بالاتر است، و خدا می‌داند چه می‌کنید.

سیاق آیات شاهد بر این است که: مراد از این بازداری، بازداری طبیعت نماز از فحشاء و منکر است، البته بازداری آن به نحو اقتضاء است نه علیت تامه، که هر کس نماز خواند، دیگر نتواند گناه کند.

آنچه از سیاق برمی‌آید این است که: اگر دستور داده‌اند به اینکه مردم نماز بخوانند، برای این است که نماز آنان را از فسق و فجور بازمی‌دارد، و این تعلیل می‌فهماند که نماز عملی است عبودی، که به جا آوردنش صفتی در روح آدمی پدید می‌آورد که آن صفت به اصطلاح معروف، پلیسی است غیبی، و صاحبش را از فحشاء و منکرات بازمی‌دارد، و در نتیجه جان و دلش را از قذارت گناهان و آلودگی‌هایی که از اعمال زشت پیدا می‌شود، پاک می‌نماید.

پس معلوم می‌شود مقصود از نماز رسیدن به آن صفت است، یعنی صفت بازداری از گناه، و پیدایش این صفت اثر طبیعی نماز هست، و لیکن به نحو اقتضاء، نه به نحو علیت. (المیزان)

خدای تعالی نماز را ذکر الله نامیده و فرموده: " إِذَا تُدِيَّ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ " «۲» و هم به اعتباری دیگر امری است که ذکر بر آن مترتب می‌شود، ترتب غایت بر صاحب غایت، یعنی نتیجه نماز یاد خدا است، هم چنان که آیه " وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي " «۳» به آن اشاره می‌کند

از ظاهر سیاق آیه " وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْتَهِيْ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ " برمی‌آید که جمله " وَ لَذِكْرُ اللهِ اَكْبَرُ " متصل به آن است، و اثر دیگری از نماز را بیان می‌کند، و اینکه آن اثر، بزرگتر از اثر قبلی است، در نتیجه جمله " وَ لَذِكْرُ اللهِ اَكْبَرُ " به منزله ترقی دادن مطلب است، و البته منظور از ذکر در آن جمله نیز همان ذکر قلبی است، که گفتیم از نماز حاصل می‌شود.

پس گویا فرموده: نماز بگزار تا تو را از فحشاء و منکر باز بدارد، بلکه آنچه عاید تو می‌کند بیش از این حرفها است، چون مهم‌تر از نهی از فحشاء و منکر این است که: تو را به یاد خدا می‌اندازد، و این مهم‌تر است، برای اینکه ذکر خدا بزرگترین خیری است که ممکن است به يك انسان برسد، چون ذکر خدا کلید همه خیرات است، و نهی از فحشاء و منکرات نسبت به آن فایده‌ای جزئی است. (المیزان)

سوره حمد

ویژگیهای سوره حمد

۱- آهنگ این سوره

- این سوره اساساً با سوره‌های دیگر قرآن از نظر لحن و آهنگ فرق روشنی دارد به خاطر اینکه سوره‌های دیگر همه بعنوان سخن خدا است، اما این سوره از زبان بندگان است، و به تعبیر دیگر در این سوره خداوند طرز مناجات و سخن گفتن با او را به بندگانش آموخته است.

۲- سوره حمد، اساس قرآن است

از پیامبر ص نقل شده که فرمود:

و الذی نفسی بیده ما انزل الله فی التوراة، و لا فی الزبور، و لا فی القرآن مثلها، هی ام الكتاب

:"قسم به کسی که جان من به دست او است خداوند نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور، و نه حتی در قرآن، مثل این سوره را نازل نکرده است، و این ام الكتاب است"

دلیل این سخن با تأمل در محتوای این سوره روشن می‌شود، چرا که این سوره در حقیقت فهرستی است از مجموع محتوای قرآن، بخشی از آن توحید و شناخت صفات خدا است، بخشی در زمینه معاد و رستاخیز سخن می‌گوید و بخشی از هدایت و ضلالت که خط فاصل مؤمنان و کافران است سخن می‌گوید، و نیز در آن اشاره‌ای است به حاکمیت مطلق پروردگار و مقام ربوبیت و نعمتهای بی‌پایانش که به دو بخش عمومی و خصوصی (بخش رحمانیت و رحیمیت) تقسیم می‌گردد، و همچنین اشاره به مسأله عبادت و بندگی و اختصاص آن به ذات پاک او شده است.

ایما مسلم قرأ فاتحة الكتاب اعطى من الاجر کانما قرأ ثلثی القرآن، و اعطى من الاجر کانما تصدق علی کل مؤمن و مؤمنه

: هر مسلمانی سوره حمد را بخواند پاداش او به اندازه کسی است که دو سوم قرآن را خوانده است (و طبق نقل دیگری پاداش کسی است که تمام قرآن را خوانده باشد) و گویی به هر فردی از مردان و زنان مؤمن هدیه‌ای فرستاده است"

تعبیر به دو سوم قرآن شاید به خاطر آنست که بخشی از قرآن توجه به خدا است و بخشی توجه به رستاخیز و بخش دیگری احکام و دستورات است که بخش اول و دوم در سوره حمد آمده، و تعبیر به تمام قرآن به خاطر آن است که همه قرآن را از یک نظر در ایمان و عمل می‌توان خلاصه کرد که این هر دو در سوره حمد جمع است.

تفسیر: ۱- بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در حدیث معروفی از پیامبر ص می‌خوانیم:

کل امر ذی بال لم یذکر فیہ اسم الله فهو ابتر:

"هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود بی‌فراوانی است"

کوتاه سخن اینکه پایداری و بقاء عمل بسته به ارتباطی است که با خدا دارد.

به همین مناسبت خداوند بزرگ در نخستین آیات که به پیامبر وحی شد دستور می‌دهد که در آغاز شروع تبلیغ اسلام این وظیفه خطیر را با نام خدا شروع کند: اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ .

و می‌بینیم حضرت نوح ع در آن طوفان سخت و عجیب هنگام سوار شدن بر کشتی و حرکت روی امواج کوه بپیکر آب که هر لحظه با خطرات فراوانی روبرو بود برای رسیدن به سر منزل مقصود و پیروزی بر مشکلات به یاران خود دستور می‌دهد که در هنگام حرکت و در موقع توقف کشتی "بِسْمِ اللّٰهِ" بگویند (وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا) (سوره هود آیه ۴۱).

و نیز سلیمان در نامه‌ای که به ملکه سبا می‌نویسد سر آغاز آن را "بِسْمِ اللّٰهِ" قرار می‌دهد (إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ...) (سوره نحل آیه ۳۰).

گفتن "بِسْمِ اللّٰهِ" در آغاز هر کار هم به معنی "استعانت جستن" به نام خدا است، و هم "شروع کردن به نام او". هنگامی که کارها را با تکیه بر قدرت خداوند آغاز می‌کنیم خداوندی که قدرتش ما فوق همه قدرتها است، سبب می‌شود که از نظر روانی نیرو و توان بیشتری در خود احساس کنیم، مطمئنتر باشیم، بیشتر کوشش کنیم.

"عبد الله بن یحیی" که از دوستان امیر مؤمنان علی ع بود به خدمتش آمد و بدون گفتن بسم الله بر تختی که در آنجا بود نشست، ناگهان بدنش منحرف شد و بر زمین افتاد و سرش شکست، علی ع دست بر سر او کشید و زخم او التیام یافت بعد فرمود: آیا

نمی‌دانی که پیامبر از سوی خدا برای من حدیث کرد که هر کار بدون نام خدا شروع شود بی سرانجام خواهد بود، گفتیم پدر و مادرم به فدایت باد می‌دانم و بعد از این ترك نمی‌گویم، فرمود: در این حال بهرمنند و سعادت‌مند خواهی شد.

امام صادق ع هنگام نقل این حدیث فرمود: بسیار می‌شود که بعضی از شیعیان ما بسم الله را در آغاز کارشان ترك می‌گویند و خداوند آنها را با ناراحتی مواجه می‌سازد تا بیدار شوند و ضمناً این خطا از نامه اعمالشان شسته شود"

الله جامعترین نام خداوند.

بررسی نامهای خدا که در قرآن مجید و یا سایر منابع اسلامی آمده نشان می‌دهد که هر کدام از آن يك بخش خاص از صفات خدا را منعکس می‌سازد، تنها نامی که اشاره به تمام صفات و کمالات الهی، یا به تعبیر دیگر جامع صفات جلال و جمال است همان "الله" می‌باشد.

۳- رحمت عام و خاص خدا.

صفت "رحمان"، اشاره به رحمت عام خدا است که شامل دوست و دشمن، مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار می‌باشد ولی "رحیم" اشاره به رحمت خاص پروردگار است که ویژه بندگان مطیع و صالح و فرمانبردار است

در روایتی نیز از امام صادق ع می‌خوانیم که فرمود:

و الله اله كل شيء، الرحمن بجميع خلقه، الرحيم بالمؤمنين خاصة:

"خداوند معبود همه چیز است، نسبت به تمام مخلوقاتش رحمان، و نسبت به خصوص مؤمنان رحیم است

رحمان" در همه جا در قرآن به صورت مطلق آمده است که نشانه عمومیت آنست، در حالی که "رحیم" گاهی به صورت مقید ذکر شده که دلیل بر خصوصیت آن است مانند وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا: "خداوند نسبت به مؤمنان رحیم است" (احزاب- ۴۳) و گاه به صورت مطلق مانند سوره حمد.

تفسیر آیه ۲

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) الرَّحْمَنُ الرَّحِيم (۳)

۲- ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

۳- خداوندی که بخشنده و بخشایشگر است (و رحمت عام و خاصش همگان را فرا گرفته است).

الف و لام "الحمد" به اصطلاح "الف و لام جنس" است و در اینجا معنی عمومیت را می‌بخشد، چنین نتیجه می‌گیریم که هر گونه حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

اصولاً توصیف "الله" در اینجا به "رَبِّ الْعَالَمِينَ"، در واقع از قبیل ذکر دلیل بعد از بیان مدعا است، گویی کسی سؤال می‌کند چرا همه حمدها مخصوص خدا است، در پاسخ گفته می‌شود: برای اینکه او "رَبِّ الْعَالَمِينَ" و پروردگار جهانیان است.

اما کلمه "رب" در اصل به معنی مالک و صاحب چیزی است که به تربیت و اصلاح آن می‌پردازد

کلمه "عالمین" جمع "عالم" است و عالم به معنی مجموعه‌ای است از موجودات مختلف که دارای صفات مشترک و یا زمان و مکان مشترک هستند، مثلاً می‌گوییم عالم انسان و عالم حیوان و عالم گیاه، و یا می‌گوئیم عالم شرق و عالم غرب عالم امروز و عالم دیروز، بنا بر این "عالم" خود به تنهایی معنی جمعی دارد و هنگامی که به صورت "عالمین" جمع بسته می‌شود اشاره به تمام مجموعه‌های این جهان است.

خط سرخ بر همه رب‌النوعها

مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب نشان می‌دهد که منحرفان از خط توحید راستین، همواره برای این جهان رب‌النوعهایی قائل بودند، سرچشمه این تفکر غلط این بوده که گمان می‌کردند هر يك از انواع موجودات نیاز به رب‌النوع مستقلی دارد که آن نوع را تربیت و رهبری کند، گویا خدا را کافی برای تربیت این انواع نمی‌دانستند!

حتی برای اموری همانند عشق، عقل، تجارت، جنگ و شکار رب‌النوعی قائل بودند، از جمله یونانیان دوازده خدای بزرگ (رب‌النوع) را پرستش می‌کردند که به پندار آنها بر فراز قله آلب بزم خدایی دایره ساخته، و هر يك مظهر یکی از صفات آدمی بودند!

در "کلده" پایتخت کشور "آشور" رب‌النوع آب، رب‌النوع ماه، رب‌النوع خورشید و رب‌النوع زهره قائل بودند، و هر کدام را بنامی می‌نامیدند، و ما فوق همه اینها "ماردوک" را رب‌الارباب می‌شمردند.

در "روم" نیز خدایان متعدد رواج داشت و بازار شرك و تعدد خدایان و ارباب انواع شاید از همه جا داغتر بود.

از همه گذشته گاهی بشر را نیز عملاً رب خود قرار می‌دادند، چنان که قرآن در نکوهش مردمی که احبار (دانشمندان یهود) و رهبانان (مردان و زنان تارک دنیا) را ارباب خود می‌دانستند می‌گوید: "اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ": آنها احبار و رهبانهایشان را ارباب بجای خدا می‌دانستند" (توبه- ۳۱).

تفسیر آیه ۳ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۳)

۳- خداوندی که بخشنده و بخشایشگر است (و رحمت عام و خاصش همه را رسیده).

بنا بر این آوردن "رحمان و رحیم" بعد از "رَبِّ الْعَالَمِينَ" اشاره به این نکته است که ما در عین قدرت نسبت به بندگان خویش، با مهربانی و لطف رفتار می‌کنیم این بندمنوازی و لطف خدا، بندگان را شیفته او می‌سازد: که با يك دنیا علاقه بگویند "الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ".

تفسیر آیه ۴ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴)

۴- خدایی که مالک روز جزا است.

در اینجا به دومین اصل مهم اسلام یعنی قیامت و رستاخیز توجه می‌کند و می‌گوید: "خداوندی که مالک روز جزا است" (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ).

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مگر خداوند مالک تمام این جهان نیست که ما از او تعبیر به "مالک روز جزا" می‌کنیم؟

پاسخ این سؤال با توجه به يك نکته روشن می‌شود و آن اینکه مالکیت خداوند گر چه شامل "هر دو جهان" می‌باشد، اما بروز و ظهور این مالکیت در قیامت بیشتر است، چرا که در آن روز همه پیوندهای مادی و مالکیت‌های اعتباری بریده می‌شود، و هیچکس در آنجا چیزی از خود ندارد، حتی اگر شفاعتی صورت گیرد باز به فرمان خدا است، يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ: روزی که هیچکس مالک هیچ چیز برای کمک دیگری نیست، و همه کارها به دست خدا است" (سوره انفطار آیه ۱۹).

در حدیثی از امام سجاد ع می‌خوانیم: هنگامی که به آیه "مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ" می‌رسید، آن قدر آن را تکرار می‌کرد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز کند.

و اینکه چرا آن روز، روز دین معرفی شده؟ به خاطر این است که آن روز جزا است و "دین" در لغت به معنی "جزا" می‌باشد، و روشنترین برنامه‌ای که در قیامت اجرا می‌شود همین برنامه جزا و کیفر و پاداش است، در آن روز پرده از روی کارها کنار می‌رود، و اعمال همه دقیقاً مورد محاسبه قرار می‌گیرد و هر کس جزای اعمال خویش را اعم از خوب و بد می‌بیند.

تفسیر آیه ۵ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵)

۵- تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوئیم.

آیات قبل حمد و ثنای پروردگار و اظهار ایمان به ذات پاک او و اعتراف به روز قیامت بود.

اما از اینجا گویی "بنده" با این پایه محکم عقیدتی و معرفت و شناخت پروردگار، خود را در حضور او، و در برابر ذات پاکش می‌بیند، او را مخاطب ساخته نخست از عبودیت خویش در برابر او، و سپس از امدادها و کمک‌های او سخن می‌گوید: "تنها ترا می‌پرستم و تنها از تو یاری می‌جویم" (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ).

در واقع آیات گذشته سخن از توحید ذات و صفات می‌گفت و در اینجا سخن از توحید عبادت، و توحید افعال است.

هنگامی که "مفعول" بر "فاعل" مقدم شود، معنی حصر از آن استفاده می‌گردد، و در اینجا مقدم شدن کلمه "ایاک" بر "نعبد" و "نستعین" دلیل بر انحصار است و نتیجه آن همان توحید عبادت و توحید افعالی است که در بالا بیان کردیم.

توحید عبادت آنست که هیچکس و هیچ چیز را شایسته پرستش جز ذات خدا ندانیم تنها به فرمان او گردن نهیم، تنها قوانین او را به رسمیت بشناسیم و از هر نوع بندگی و تسلیم در برابر غیر ذات پاک او بپرهیزیم.

توحید افعال آنست که تنها مؤثر حقیقی را در عالم او بدانیم (لا مؤثر فی الوجود الا الله) نه اینکه عالم اسباب را انکار کنیم و به دنبال سبب نرویم بلکه معتقد باشیم که هر سببی هر تأثیری دارد، آن هم به فرمان خدا است، او است که به آتش سوزندگی، و به خورشید روشنایی و به آب حیاتبخشی داده است.

ثمره این عقیده آنست که انسان تنها متکی به "الله" خواهد بود، تنها قدرت و عظمت را مربوط به او می‌داند، و غیر او در نظرش فانی، زوال‌پذیر، و فاقد قدرت می‌باشد.

ذکر صیغه جمع در "نعبد" و "نستعین"

و همچنین آیات بعد که همه به صورت جمع است نشان می‌دهد که اساس عبادت مخصوصاً نماز بر پایه جمع و جماعت است، حتی به هنگامی که بنده در برابر خدا به راز و نیاز بر می‌خیزد باید خود را میان جمع و جماعت ببیند، تا چه رسد به سایر کارهای زندگی.

به این ترتیب هر گونه فردگرایی، و تکروی، انزواطلبی و مانند اینها مفاهیمی مردود از نظر قرآن و اسلام شناخته می‌شود.

تفسیر آیه ۶

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

۶- ما را به راه راست هدایت فرما.

پس از اظهار تسلیم در برابر پروردگار و وصول به مرحله عبودیت و استعانت و استمداد از ذات پاک او نخستین تقاضای بنده این است که او را به راه راست، راه پاکی و نیکی، راه عدل و داد، و راه ایمان و عمل صالح هدایت فرماید، تا خدایی که همه نعمتها را به او ارزانی داشته، نعمت هدایت را نیز بر آن بیفزاید.

در اینجا این سؤال معروف که چرا ما همواره درخواست هدایت به صراط مستقیم از خدا می‌کنیم مگر ما گمراهیم؟ مطرح می‌شود.

اولاً: همانطور که اشاره شد انسان در مسیر هدایت هر لحظه بیم لغزش و انحراف درباره او می‌رود، به همین دلیل باید خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را بر راه راست ثابت نگهدارد.

ثانیاً: هدایت همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجاً مراحل نقصان را پشت سر بگذارد و به مراحل بالاتر برسد.

این را نیز می‌دانیم که طریق تکامل نامحدود است و به سوی بی‌نهایت هم چنان پیش می‌رود. مگر قرآن نمی‌گوید: وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى: "خداوند هدایت هدایت یافتگان را افزون می‌کند" (مریم- ۷۶).

امام صادق ع می‌فرماید: یعنی

ارشدنا للزوم الطريق المؤدى الى محبتك، و المبلغ الى جنتك، و المانع من ان نتبع اهلنا فنعتب، او ان ناخذ بآرائنا فنهلك

"یعنی: خداوند ما را بر راهی که به محبت تو می‌رسد و به بهشت اصل می‌گردد، و مانع از پیروی هوسهای کشنده و آراء انحرافی و هلاک کننده است، ثابت بدار.

صراط مستقیم چیست؟

آن گونه که از بررسی آیات قرآن مجید بر می‌آید "صراط مستقیم" همان آئین خدا پرستی و دین حق و پایبند بودن به دستورات خدا است،

چنان که در سوره انعام آیه ۱۶۱ می‌خوانیم: قُلْ اِنِّي هَدَانِي رَبِّي اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِثْلَ مِثْلِ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: "بگو خداوند مرا به صراط مستقیم هدایت کرده: به دین استوار، آئین ابراهیم که هرگز به خدا شرك نوزید".

در اینجا "دین ثابت و پا بر جا و آئین توحیدی ابراهیم و نفی هر گونه شرك" به عنوان صراط مستقیم معرفی شده که این جنبه عقیدتی را مشخص می‌کند.

اما در سوره بقره آیه ۶۱ و ۶۲ چنین می‌خوانیم: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.

"ای فرزندان آدم مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را پرستش نکنید (بدستورات او عمل ننمائید) و مرا پرستش کنید این همان صراط مستقیم است".

در اینجا به جنبه‌های عملی آئین حق اشاره شده که نفی هر گونه کار شیطانی و عمل انحرافی است.

و به گفته قرآن در سوره آل عمران آیه ۱۰۱ راه رسیدن به صراط مستقیم پیوند و ارتباط با خدا است (وَ مَنْ يَعْصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِيَ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که راه مستقیم همیشه يك راه بیشتر نیست، زیرا میان دو نقطه تنها يك خط مستقیم وجود دارد که نزدیکترین راه را تشکیل می‌دهد.

بنا بر این اگر قرآن می‌گوید صراط مستقیم، همان دین و آئین الهی در جنبه‌های عقیدتی و عملی است به این دلیل است که نزدیکترین راه ارتباط با خدا همانست.

و نیز به همین دلیل است که دین واقعی يك دین بیشتر نیست **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ**: "دین در نزد خدا اسلام است" (آل عمران آیه ۱۹).

از پیامبر ص چنین نقل شده:

الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُمَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ:

"صراط مستقیم راه پیامبران است و همانها هستند که مشمول نعمتهای الهی شده‌اند"

از امام صادق ع می‌خوانیم که در تفسیر آیه **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** فرمود:

الطريق و معرفة الامام:

"منظور راه و شناخت امام است"

در حدیث دیگری باز از همان امام می‌خوانیم که فرمود: صراط مستقیم، امیر مؤمنان علی ع است

(فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ، يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، خَدَّوْنَ هَرَّ كَهْ رَا بَخَوَادْ هِدَايَتْ كَنْدْ، سِينَهْ اَوْ رَا بَرَايْ اِسْلَامْ بَذِيرَا نَمُودَهْ، وَ ظَرْفِيَتْ مِيْدَهْدْ)، «۱» و نیز فرموده: (ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَ قُلُوبَهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ، ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ، سِيسْ پُوسْتْ بَدَنْ وَ دِلَهَائِشَانْ بَسُوِيْ يَادْ خُدَا نَرَمْ مِيْشُودْ وَ مِيلْ مِيْ كَنْدْ، اَيْنْ هِدَايَتْ خُدَا اسْتْ، كَهْ هَرْ كَهْ رَا بَخَوَادْ اَزْ اَنْ مَوْهَبْتْ بَرْخُورْدَارْ مِيْسَازْدْ). «۲»

تفسیر آیه ۷

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ (۷)

۷- راه آنها که بر آنان نعمت دادی نه آنها که بر ایشان غضب کردی و نه گمراهان!

۱- "الذین انعمت علیهم" کیانند؟

سوره نساء آیه ۶۹ این گروه را تفسیر کرده است: **وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا.**

"کسانی که دستورات خدا و پیامبر را اطاعت کنند، خدا آنها را با کسانی قرار می‌دهد که مشمول نعمت خود ساخته، از پیامبران و رهبران صادق و راستین و جانبازان و شهیدان راه خدا و افراد صالح، و اینان رفیقان خوبی هستند."

همانگونه که ملاحظه می‌کنیم این آیه افراد مورد نعمت خدا را چهار گروه معرفی می‌کند: پیامبران، صدیقین، شهداء، و صالحین.

این مراحل چهارگانه شاید اشاره به این معنی باشد که برای ساختن يك جامعه انسانی سالم و مترقی و مؤمن، نخست باید رهبران حق و انبیاء وارد میدان شوند.

و به دنبال آنها مبلغان صدیق و راستگو که گفتار و کردارشان با یکدیگر هماهنگ است، تا اهداف پیامبران را از این طریق در همه جا گسترش دهند.

به دنبال این دوران سازندگی فکری، طبیعتاً عناصر آلوده و آنها که مانع راه حقند سر بر دارند، جمعی باید در مقابل آنها قیام کنند و عده‌ای شهید شوند و با خون پاکشان درخت توحید آبیاری گردد.

در مرحله چهارم محصول این کوششها و تلاشها به وجود آمدن "صالحان" است، اجتماعی پاک و شایسته و آکنده از معنویت.

"مغضوب علیهم" و "ضالین" کیانند؟

جدا کردن این دو از هم در آیات فوق نشان می‌دهد که هر کدام اشاره به گروه مشخصی است.

در اینکه فرق میان این دو چیست سه تفسیر وجود دارد:

۱- از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن مجید چنین استفاده می‌شود که "مغضوب علیهم" مرحله‌ای سخت‌تر و بدتر از "ضالین" است، و به تعبیر دیگر "ضالین" گمراهان عادی هستند، و مغضوب علیهم، گمراهان لجوج و یا منافق، و به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آنها ذکر شده.

در آیه ۱۰۶ سوره نحل می‌خوانیم وَ لَكِنَّ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ. "آنهايي که سينه خود را برای کفر گسترده ساختند غضب پروردگار بر آنها است".

و در آیه ۶ سوره فتح آمده است، وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ. "خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک و آنها را که درباره خدا گمان بد می‌برند مورد غضب خویش قرار می‌دهد، و آنها را لعن می‌کند، و از رحمت خویش دور می‌سازد، و جهنم را برای آنان آماده ساخته است".

به هر حال "مغضوب علیهم" آنها هستند که علاوه بر کفر، راه لجابت و عناد و دشمنی با حق را می‌پیمایند و حتی از اذیت و آزار رهبران الهی و پیامبران در صورت امکان فروگذار نمی‌کنند آیه ۱۱۲ سوره آل عمران می‌گوید: وَ بَأُوْءِ غَضَبٍ مِنَ اللَّهِ... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۵

عَصَوًا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ

"غضب خداوند شامل حال آنها (یهود) شد چرا که به خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران الهی را به ناحق می‌کشتند".

سوره توحید

از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: یهودیان از رسول خدا (ص) پرسیدند: مشخصات و حسب و نسب پروردگارت را برای ما بیان کن. آن جناب تا سه روز پاسخ نداد، تا آنکه سوره "قل هو الله احد" نازل شد «المیزان».

این سوره خدای تعالی را به احدیت ذات و بازگشت ما سوی الله در تمامی حوائج وجودیش به سوی او و نیز به اینکه احدی نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شریک او نیست می‌ستاید. (المیزان)

این سوره چنان که از نامش پیدا است (سوره اخلاص و سوره توحید) از توحید پروردگار، و یگانگی او سخن می‌گوید

در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می‌خوانیم که فرمود: ايعجز احدكم ان يقرأ ثلث القرآن في ليلة؟ "آیا کسی از شما عاجز است از اینکه يك سوم قرآن را در يك شب بخواند؟" یکی از حاضران عرض کرد: ای رسول خدا! چه کسی توانایی بر این کار دارد؟! پیغمبر فرمود: اقرؤا قل هو الله احد. "سوره قل هو الله را بخوانید".

در حدیث دیگری از امام صادق ع می‌خوانیم: هنگامی که رسول خدا ص بر جنازه "سعد بن معاذ" نماز گزارد فرمود: هفتاد هزار ملك که در میان آنها "جبرئیل" نیز بود بر جنازه او نماز گزارند! من از جبرئیل پرسیدم او به خاطر کدام عمل مستحق نماز گزاردن شما شد؟

گفت: به خاطر تلاوت "قل هو الله احد" در حال نشستن، و ایستادن، و سوار شدن، و پیاده‌روی و رفت و آمد

از روایت دیگری استفاده می‌شود که خواندن این سوره به هنگام ورود به خانه روزی را فراوان می‌کند و فقر را دور می‌سازد

در اینکه چگونه سوره "قل هو الله" معادل يك سوم قرآن است؟

بعضی گفته‌اند به خاطر اینکه قرآن مشتمل بر "احکام" و "عقائد" و "تاریخ" است، و این سوره بخش "عقائد" را به طور فشرده بیان می‌کند.

بعضی دیگر گفته‌اند: قرآن سه بخش است "مبدأ" و "معاد" و "آنچه در میان این دو" قرار دارد، و این سوره بخش اول را شرح می‌دهد.

این سخن قابل قبول است که تقریباً يك سوم قرآن پیرامون توحید بحث می‌کند و عصاره آن در سوره توحید آمده.

این سخن را با حدیث دیگری در باره عظمت این سوره پایان می‌دهیم:

از امام علی بن الحسین ع در باره سوره توحید سؤال کردند، فرمود:

" ان الله عز و جل علم انه يكون في آخر الزمان اقوام متعمقون، فانزل الله تعالى قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ، و الآيات من سورة الحديد الى قوله: " وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ " فمن رام وراء ذلك فقد هلك:

" خداوند متعال می دانست که در آخر الزمان اقوامی می آیند که در مسائل تعمق و دقت می کنند، لذا سوره قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ، و آیات آغاز سوره حديد، تا عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ را (پیرامون مباحث توحید و خداشناسی) نازل فرمود، هر کس بیش از آن را طلب کند هلاک می شود" «۲».

تفسیر آیه ۱

تفسیر: او یکتا و بی همتا است

نخستین آیه از این سوره در پاسخ سؤالات مکرری که از ناحیه اقوام یا افراد مختلف در زمینه اوصاف پروردگار شده بود می فرماید: " بگو او خداوند یکتا و یگانه است" (قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ) آغاز جمله با ضمیر " هو" که ضمیر مفرد غائب است و از مفهوم مبهمی حکایت می کند، در واقع رمز و اشاره ای به این واقعیت است که ذات مقدس او در نهایت خفاء است، و از دسترس افکار محدود انسانها بیرون

سپس از این حقیقت ناشناخته پرده برمی دارد و می گوید: " او خداوند یگانه و یکتا است".

ضمنا معنی " قل" (بگو) در اینجا این است که این حقیقت را ابراز و اظهار کن.

در حدیثی از امام باقر ع آمده است که بعد از ذکر این سخن فرمود:

کفار و بت پرستان با اسم اشاره به بت های خود اشاره کرده، می گفتند: " این خدایان ما است ای محمد! تو نیز خدایت را توصیف کن تا او را ببینیم و درک کنیم" خداوند این آیات را نازل کرد: قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ...

پیرامون هو:

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم که فرمود: در شب جنگ بدر " خضر" را در خواب دیدم، از او خواستم چیزی به من یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم گفت: بگو: یا هو، یا من لا هو الا هو، هنگامی که صبح شد جریان را خدمت رسول الله ص عرض کردم، فرمود: یا علی! علمت الاسم الاعظم: " ای علی ع اسم اعظم به تو تعلیم شده سپس این جمله ورد زبان من در جنگ بدر بود ... " «۲».

الله:

" الله مفهومش، معبودی است که خلق در او حیرانند و به او عشق می ورزند، الله همان کسی است که از درک چشمها، مستور است، و از افکار و عقول خلق محبوب" از ریشه وله

گاه نیز آن را از ریشه " الاله" (بر وزن و به معنی عبادت) دانسته اند، و در اصل " الاله" است، به معنی " تنها معبود به حق".

ولی ریشه آن هر چه باشد بعدا به صورت " اسم خاص" در آمده.

احد:

[فرق بین " احد" و " واحد" و معنای احد بودن خدای تعالی]

و کلمه " احد" صفتی است که از ماده " وحدت" گرفته شده، هم چنان که کلمه " واحد" نیز وصفی از این ماده است، چیزی که هست، بین احد و واحد فرق است، کلمه " احد" در مورد چیزی و کسی بکار می رود که قابل کثرت و تعدد نباشد، نه در خارج و نه در ذهن، و اصولا داخل اعداد نشود، به خلاف کلمه " واحد" که هر " واحدی" يك ثانی و ثالثی دارد یا در خارج و یا در توهم و یا به فرض عقل، که با انضمام به ثانی و ثالث و رابع کثیر می شود، و اما احد اگر هم برایش دومی فرض شود، باز خود همان است و چیزی بر او اضافه نشده.

مثالی که بتواند تا اندازه ای این فرق را روشن سازد این است که: وقتی می گویی " احدی از قوم نزد من نیامده"، در حقیقت، هم آمدن يك نفر را نفی کرده ای و هم دو نفر و سه نفر به بالا را، اما اگر بگویی: " واحدی از قوم نزد من نیامده" تنها و تنها آمدن يك نفر را نفی کرده ای، و منافات ندارد که چند نفرشان نزدت آمده باشند، و به خاطر همین تفاوت که بین دو کلمه هست، و به خاطر همین معنا و خاصیتی که در کلمه " احد" هست، می بینیم این کلمه در هیچ کلام ایجابی به جز در باره خدای تعالی استعمال

نمی‌شود، (و هیچ وقت گفته نمی‌شود: جاعنی احد من القوم- احدی از قوم نزد من آمد) بلکه هر جا که استعمال شده است کلامی است منفی، تنها در مورد خدای تعالی است که در کلام ایجابی استعمال می‌شود. (المیزان)

جالب اینکه در توحید صدوق آمده است که مردی اعرابی در روز جنگ "جمل" برخاست عرض کرد: ای امیر مؤمنان! آیا می‌گویی خداوند واحد است؟ واحد به چه معنی؟

ناگهان مردم از هر طرف به او حمله کردند، و گفتند: ای اعرابی! این چه سؤالی است؟ مگر نمی‌بینی فکر امیر مؤمنان تا چه حد مشغول مساله جنگ است؟ هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد! امیر مؤمنان ع فرمود: او را به حال خود بگذارید، زیرا آنچه را که او می‌خواهد همان چیزی است که ما از این گروه دشمن می‌خواهیم" (او از توحید سؤال می‌کند، ما هم مخالفان خود را به توحید کلمه دعوت می‌کنیم).

سپس فرمود: ای اعرابی! اینکه می‌گوئیم خدا "واحد" است چهار معنی می‌تواند داشته باشد که دو معنی آن در باره خدا صحیح نیست، و دو معنی آن صحیح است.

اما آن دو که صحیح نیست: وحدت عددی است این برای خدا جائز نمی‌باشد (بگوئیم او یکی است و دو تا نیست، زیرا مفهوم این سخن آن است که دومی برای او تصور می‌شود ولی وجود ندارد، در حالی که مسلماً برای ذات بی‌نهایت حق دومی تصور نمی‌شود) چرا که چیزی که ثانی ندارد داخل در باب اعداد نمی‌شود، آیا نمی‌بینی که خداوند کسانی را که گفتند: "إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ" (خدا سومی از سه نفر است) تکفیر کرده؟

دیگر از معانی واحد که بر خدا روا نیست این است که به معنی واحد نوعی باشد، مثل اینکه می‌گوئیم فلان کس یکی از مردم است، این نیز بر خدا روا نیست (چرا که خدا نوع و جنسی ندارد) مفهوم این سخن تشبیه است و خدا از هر گونه شبیه و نظیر برتر و بالاتر است.

اما آن دو مفهومی که در باره خدا صادق است نخست اینکه گفته شود خداوند واحد است یعنی در اشیاء عالم شبیهی برای او نیست، آری پروردگار ما چنین است.

دیگر اینکه گفته شود پروردگار ما احدی المعنی است یعنی ذات او تقسیم‌پذیر نیست، نه در خارج و نه در عقل، و نه در وهم، آری خداوند بزرگ چنین است" کوتاه سخن اینکه خداوند احد و واحد است و یگانه و یکتا است نه به معنی واحد عددی، یا نوعی و جنسی، بلکه به معنی وحدت ذاتی، و به عبارت روشنتر وحدانیت او به معنی عدم وجود مثل و مانند و شبیه و نظیر برای او است.

دلیل این سخن نیز روشن است: او ذاتی است بی‌نهایت از هر جهت، و مسلم است که دو ذات بی‌نهایت از هر جهت غیر قابل تصور است، چون اگر دو ذات شد هر دو محدود می‌شود، این کمالات آن را ندارد، و آن کمالات این را (دقت کنید).

: لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ" اگر در زمین و آسمان خدایانی جز خداوند یگانه بود زمین و آسمان به فساد کشیده می‌شد، و نظام جهان به هم می‌خورد، پس منزله است خداوندی که پروردگار عرش است از آنچه آنها توصیف می‌کنند"

تفسیر آیه ۲

اصل در معنای کلمه "صمد" قصد کردن و یا قصد کردن با اعتماد است (المیزان)

برای "صمد" معنای زیادی ذکر شده است:

"راغب" در "مفردات" می‌گوید: صمد به معنی آقا و بزرگی است که برای انجام کارها به سوی او می‌روند.

بعضی گفته‌اند: "صمد" به معنی چیزی است که تو خالی نیست بلکه پر است.

۱ امام حسین بن علی ع در حدیثی برای "صمد" پنج معنی بیان فرموده:

"صمد" کسی است که در منتهای سیادت و آقایی است.

"صمد" ذاتی است دائم ازلی و جاودانی.

"صمد" وجودی است که جوف ندارد.

"صمد" کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد.

"صمد" کسی است که نمی‌خواهد.^{۱۴}

در حدیث دیگری می‌خوانیم که "محمد بن حنفیه" از "امیر مؤمنان" علی ع در باره "صمد" سؤال کرد حضرت ع فرمود:

تاویل صمد آن است که او نه اسم است و نه جسم، نه مانند و نه شبیه دارد، و نه صورت و نه تمثال نه حد و حدود، نه محل و نه مکان، نه "کیف" و نه "این" نه اینجا و نه آنجا، نه پر است و نه خالی، نه ایستاده است و نه نشسته، نه سکون دارد و نه حرکت، نه ظلمانی است نه نورانی، نه روحانی است و نه نفسانی، و در عین حال هیچ محلی از او خالی نیست، و هیچ مکانی گنجایش او را ندارد، نه رنگ دارد و نه بر قلب انسانی خطور کرده، و نه بو برای او موجود است، همه اینها از ذات پاکش منتفی است"^{۱۵} «۲».

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که "صمد" مفهوم بسیار جامع و وسیعی دارد که هر گونه صفات مخلوقات را از ساحت مقدسش نفی می‌کند

آری وقتی خدای تعالی پدید آورنده همه عالم است، و هر چیزی که دارای هستی است هستی را خدا به او داده، پس هر چیزی که نام "چیز" صادق بر آن باشد، در ذات و صفات و آثارش محتاج به خدا است، و در رفع حاجتش او را قصد می‌کند، هم چنان که خودش فرموده: "أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ" «۲»، و نیز به طور مطلق فرموده: "وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ" «۳»، پس خدای تعالی در هر حاجتی که در عالم وجود تصور شود صمد است، یعنی هیچ چیز قصد هیچ چیز دیگر نمی‌کند مگر آنکه منتهای مقصدش او است و بر آمدن حاجتش به وسیله او است. (المیزان)

جمله "اللَّهُ الصَّمَدُ" او را به صفت صمدیت توصیف کرده که صفت فعل است، چون گفتیم صمدیت عبارت از این است که هر چیزی به سوی او منتهی می‌شود. (المیزان)

تفسیر آیه ۳

در آیه بعد به رد عقائد "نصاری" و "یهود" و "مشرکان عرب" که برای خداوند فرزندی، یا پدري قائل بودند، پرداخته، می‌فرماید: نَزَادَ وَ زَادَ نَشَدَهُ " (لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ).

در مقابل این بیان، سخن کسانی است که معتقد به تثلیث (خدایان سه‌گانه) بودند، خدای پدر، و خدای پسر، و روح القدس! نصاری "مسیح" را پسر خدا، و یهود "عزیر" را پسر او می‌دانستند وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ:

"یهود گفتند عزیر پسر خدا است! و نصاری گفتند مسیح پسر خدا است! این سخنی است که با زبان خود می‌گویند که همانند گفتار کافران پیشین است، لعنت خدا بر آنها باد چگونه از حق منحرف می‌شوند؟! (توبه- ۳۰).

مشرکان عرب نیز معتقد بودند که ملانکه دختران خدا هستند! وَ خَرَفُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بَغَيْرِ عِلْمٍ: آنها برای خدا پسران و دخترانی به دروغ و از روی جهل ساختند! (انعام- ۱۰۰).

از بعضی روایات استفاده می‌شود که تولد در آیه "لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ" معنی وسیعتری دارد، و هر گونه خروج اشیاء مادی و لطیف را از او، و یا خروج آن ذات مقدس از اشیاء مادی و لطیف دیگر را نفی می‌کند.

در نامه‌ای از امام حسین ع در پاسخ اهل "بصره" در تفسیر صمد مرقوم فرمود، جمله "لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ" چنین تفسیر شده: "لَمْ يَلِدْ" یعنی چیزی از او خارج نشد، نه اشیاء مادی مانند فرزندی، و سایر اشیایی که از مخلوقین خارج می‌شود (مانند شیر از پستان مادر) و نه چیز لطیف، مانند نفس، و نه عوارض گوناگون، مانند خواب و خیال و اندوه و حزن و خوشحالی و خنده و گریه و خوف و رجاء و شوق و ملالت و گرسنگی و سیری، خداوند برتر از این است که چیزی از او خارج شود.^{۱۶}

تفسیر آیه ۴

در آخرین آیه این سوره مطلب را در باره اوصاف خدا به مرحله کمال رسانده، می‌فرماید: "و برای او هرگز احدی شبیه و مانند نبوده است" (وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ)

مطابق این آیه تمام عوارض مخلوقین، و صفات موجودات، و هر گونه

^{۱۴} . بحار الانوار" جلد ۳ صفحه ۲۲۳.

^{۱۵} . بحار الانوار" جلد ۳ صفحه ۲۳۰ حدیث ۲۱.

^{۱۶} . بحار الانوار" جلد ۳ صفحه ۲۲۴.

نقص و محدودیت، از ذات پاک او منتفی است، این همان توحید ذاتی و صفاتی است، در مقابل توحید عددی و نوعی که در آغاز تفسیر این سوره به آن اشاره شد.

بنا بر این او نه شبیهی در ذات دارد، نه مانندی در صفات، و نه مثلی در افعال، و از هر نظر بی نظیر و بی مانند است.

امیر مؤمنان علی ع در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه می‌فرماید:

لم یلد" فیکون مولوداً،" و لم یولد" فیصیر محدوداً... و لا" کفاء" له فیکافئه، و لا نظیر له فیساویه

" او کسی را نژاد که خود نیز مولود باشد، و از کسی زاده نشد تا محدود گردد،... مانندی ندارد تا با او همتا گردد، و شبیهی برای او تصور نمی‌شود تا با او مساوی باشد"^{۱۷}

حضرت علی ع در وصیت نامه‌اش برای فرزند گرامیش امام مجتبی ع می‌فرماید:

و اعلم یا بنی انه لو کان لربک شریک لانتک رسله و لرأیت آثار ملکه و سلطانه، و لعرفت افعاله و صفاته، و لکنه اله واحد کما وصف نفسه:

" بدان فرزندانم اگر پروردگارت همتایی داشت فرستادگان او به سراغ تو می‌آیند و آثار ملک و سلطان او را مشاهده می‌کردی، و به افعال و صفاتش آشنا می‌شدی ولی او معبود یکتا است همانگونه که خودش توصیف کرده است"^{۱۸}

سوره قدر

محتوای این سوره چنان که از نامش نیز پیدا است بیان نزول قرآن مجید در شب قدر است، و سپس بیان اهمیت شب قدر و برکات و آثار آن

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که از پیغمبر اکرم ص نقل است که فرمود:

من قرأها اعطی من الاجر کمن صام رمضان و احیا لیلة القدر:

" هر کس آن را تلاوت کند مانند کسی است که ماه رمضان را روزه گرفته، و شب قدر را احیا داشته است" «۲»^{۱۹}.

در حدیث دیگری از امام باقر ع می‌خوانیم:

من قرأ انا انزلناه بجهر کان کشاھر سیفه فی سبیل الله، و من قرأها سرا کان کالمشطح بدمه فی سبیل الله

" کسی که سوره انا انزلناه را بلند و آشکار بخواند مانند کسی است که در راه خدا شمشیر کشیده و جهاد می‌کند، و کسی که بطور پنهان بخواند مانند کسی است که در راه خدا به خون آغشته است"

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَلَايِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا يَأْتِي رَبَّهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴)

سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ (۵)

بنام خداوند بخشنده مهربان

۱- ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم.

۲- و تو چه می‌دانی شب قدر چیست؟!

^{۱۷} نهج البلاغه" خطبه ۱۸۶

^{۱۸} نهج البلاغه وصیت به امام مجتبی (بخش نامه‌ها: نامه ۳۱).

^{۱۹} مجمع البیان" جلد ۱۰ صفحه ۵۱۶

۳- شب قدر بهتر از هزار ماه است

۴- فرشتگان و "روح" در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کار نازل می‌شوند.

۵- شبی است مملو از سلامت (و برکت و رحمت) تا طلوع صبح!

تفسیر آیه ۱

در نخستین آیه سوره قدر می‌افزاید: "ما آن را در شب قدر نازل کردیم" (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ).

گرچه در این آیه صریحا نام قرآن ذکر نشده ولی مسلم است که ضمیر "إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ" به قرآن باز می‌گردد و ابهام ظاهری آن برای بیان عظمت و اهمیت آن است.

تعبیر به إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ (ما آن را نازل کردیم) نیز اشاره دیگری به عظمت این کتاب بزرگ آسمانی است که خداوند نزول آن را به خودش نسبت داده مخصوصا با صیغه متکلم مع الغیر که مفهوم جمعی دارد و دلیل بر عظمت است.

نزول آن در شب "قدر" همان شبی که مقدرات و سرنوشت انسانها تعیین می‌شود دلیل دیگری بر سرنوشت‌ساز بودن این کتاب بزرگ آسمانی است.

قابل توجه اینکه: در باره نازل شدن قرآن در بعضی از آیات تعبیر به "انزال" و در بعضی تعبیر به "تنزیل" شده است، و از پاره‌ای از متون لغت استفاده می‌شود که "تنزیل" معمولا در جایی گفته می‌شود که چیزی تدریجا نازل گردد، ولی "انزال" مفهوم وسیعتری دارد که نزول دفعی را نیز شامل می‌گردد. این تفاوت تعبیر که در آیات قرآن آمده می‌تواند اشاره به دو نزول دفعی و تدریجی باشد که البته برخی آن را به گونه دیگر تفسیر کرده و قائل به دو نوع نزول برای قرآن نیستند:

المیزان: [مفاد آیه: "إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ" اینست که همه قرآن در شب قدر نازل شده است]

"إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ" ضمیر در "انزلناه" به قرآن برمی‌گردد، و ظاهرش این است که: می‌خواهد بفرماید همه قرآن را در شب قدر نازل کرده، نه بعضی از آیات آن را، مؤیدش هم این است که تعبیر به انزال کرده، که ظاهر در اعتبار یکپارچگی است، نه تنزیل که ظاهر در نازل کردن تدریجی است.

و در معنای آیه مورد بحث آیه زیر است که می‌فرماید: "وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ" «۱»، که صریحا فرموده همه کتاب را در آن شب نازل کرده، چون ظاهرش این است که نخست سوگند به همه کتاب خورده، بعد فرموده این کتاب را که به حرمتش سوگند خوردیم، در يك شب و یکپارچه نازل کردیم.

پس مدلول آیات این می‌شود که قرآن کریم دو جور نازل شده، یکی یکپارچه در يك شب معین، و یکی هم به تدریج در طول بیست و سه سال نبوت که آیه شریفه "وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْتَبٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا" «۲»، نزول تدریجی آن را بیان می‌کند، و همچنین آیه زیر که می‌فرماید: "وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا" «۳».

و بنا بر این، دیگر نباید به گفته بعضی ۲۰ اعتنا کرد که گفته‌اند: معنای آیه "انزلناه" این است که شروع به انزال آن کردیم، و منظور از انزال هم انزال چند آیه از قرآن است، که در آن شب یکباره نازل شد نه همه آن. و در کلام خدای تعالی آیه‌ای که بیان کند لیله مذکور چه شبی بوده دیده نمی‌شود بجز آیه "شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ" که می‌فرماید: قرآن یکپارچه در ماه رمضان نازل شده، و با انضمام آن به آیه مورد بحث معلوم می‌شود شب قدر یکی از شبهای ماه رمضان است، و اما اینکه کدامیک از شبهای آن است، در قرآن چیزی که بر آن دلالت کند نیامده، تنها از روایات استفاده می‌شود.

تفسیر آیه ۲ و ۳

در آیه بعد برای بیان عظمت شب قدر می‌فرماید: "تو چه می‌دانی شب قدر چیست؟" (وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ).

و بلافاصله می‌گوید: "شب قدر شبی است که از هزار ماه بهتر است" (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ).

المیزان: "وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ" این جمله کنایه است از جلالت قدر آن شب و عظمت منزلت‌ش، چون با اینکه ممکن بود در نوبت دوم ضمیر لیلۃ القدر را بیاورد، خود آن را تکرار کرد. واضحتر بگویم، با اینکه می‌توانست بفرماید: "وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ،

هی خیر من الف شهر" برای بار دوم و بار سوم خود کلمه را آورد و فرمود: "وَمَا أُرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ". المیزان

می‌دانیم هزار ماه بیش از هشتاد سال است، به راستی چه شب با عظمتی است که به اندازه يك عمر طولانی بر برکت ارزش دارد.

در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم ص از چهار نفر از بنی اسرائیل که هشتاد سال عبادت خدا را بدون عصیان انجام داده بودند سخن به میان آورد، اصحاب آرزو کردند که ای کاش آنها هم چنین توفیقی پیدا می‌کردند آیه فوق در این زمینه نازل شد.^{۲۱}

در اینکه عدد هزار در اینجا برای "تعداد" است یا "تکثیر"؟ بعضی گفته‌اند: برای تکثیر است، و ارزش شب قدر از هزاران ماه نیز برتر می‌باشد، ولی روایتی که در بالا نقل کردیم نشان می‌دهد که عدد مزبور برای تعداد است، و اصولاً عدد همیشه برای تعداد است مگر اینکه قرینه روشنی بر تکثیر باشد.

تفسیر آیه ۴

سپس به توصیف بیشتری از آن شب بزرگ پرداخته، می‌افزاید: فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارش برای تقدیر هر کار نازل می‌شوند" (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ).

با توجه به اینکه "تنزل" فعل مضارع است، و دلالت بر استمرار دارد (در اصل "تتنزل" بوده) روشن می‌شود که شب قدر مخصوص به زمان پیغمبر اکرم ص و نزول قرآن مجید نبوده، بلکه امری است مستمر و شبی است مداوم که در همه سال تکرار می‌شود.

در اینکه منظور از روح کیست؟ بعضی گفته‌اند: "جبرئیل امین" است که "روح الامین" نیز نامیده می‌شود،

و بعضی "روح" را به معنی "وحی" تفسیر کرده‌اند، به قرینه آیه ۵۲ سوره شوری: "وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا": همانگونه که بر پیامبران پیش وحی فرستادیم بر تو نیز به فرمان خود وحی کردیم". که کلمه روح در آیه فوق به معنای وحی است.

بنا بر این مفهوم آیه چنین می‌شود: "فرشتگان با وحی الهی در زمینه تعیین مقدرات در آن شب نازل می‌شوند".

در اینجا تفسیر سومی وجود دارد که از همه نزدیکتر به نظر می‌رسد، و آن اینکه "روح" مخلوق عظیمی است ما فوق فرشتگان، چنان که در حدیثی از امام صادق ع نقل شده است که شخصی از آن حضرت سؤال کرد: "آیا روح همان جبرئیل است؟" امام ع در پاسخ فرمود: "در پاسخ فرمود: "

جبرئیل من الملائكة، و الروح اعظم من الملائكة، اليس ان الله عز و جل يقول: تنزل الملائكة و الروح؟"

"جبرئیل از ملائکه است، و روح اعظم از ملائکه است، مگر خداوند متعال نمی‌فرماید: ملائکه و روح نازل می‌شوند؟" «۱».

یعنی به قرینه مقابله، این دو با هم متفاوتند.

منظور از "من كل أمر" این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشتها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می‌شوند، و هدف از نزول آنها انجام این امور است.

تعبیر به "رهم" که در آن تکیه روی مساله ربوبیت و تدبیر جهان شده است. تناسب نزدیکی با کار این فرشتگان دارد که آنها برای تدبیر و تقدیر امور نازل می‌شوند و کار آنها نیز گوشه‌ای از ربوبیت پروردگار است.

تفسیر آیه ۵

المیزان: "سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ" در مفردات گفته: کلمه "سلام" و "سلامت" به معنای عاری بودن از آفات ظاهری و باطنی است.

پس جمله "سلام هی" اشاره {به دو چیز} است {اول} به اینکه عنایت الهی تعلق گرفته است به اینکه رحمتش شامل همه آن بندگان بشود که به سوی او روی می‌آورند، و {دوم} نیز به اینکه در خصوص شب قدر باب نعمتش و عذابش بسته باشد، به این معنا که عذابی جدید نفرستد. و لازمه این معنا آن است که طبعاً در آن شب کید شیطان‌ها هم مؤثر واقع نشود، هم چنان که در بعضی از روایات هم به این معنا اشاره رفته است.

^{۲۱}. در المنثور" جلد ۶ صفحه ۳۷۱.

ولی بعضی «۱» از مفسرین گفته‌اند: مراد از کلمه "سلام" این است که: در آن شب ملائکه از هر مؤمن که مشغول به عبادت است بگذرند سلام می‌دهند. البته برگشت این معنا هم به همان معنای اول است {و منافاتی با یکدیگر ندارند} دو آیه آخر این سوره یعنی "تنزل الملائكة و الروح" تا آخر سوره در معنا، تفسیری است برای آیه قبلی که می‌فرمود "لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ". المیزان

و در آخرین آیه می‌فرماید: "شبی است آکنده از سلامت و خیر و رحمت تا طلوع صبح" (سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ).

هم قرآن در آن نازل شده، هم عبادت و احیاء آن معادل هزار ماه است، هم خیرات و برکات الهی در آن شب نازل می‌شود، هم رحمت خاصش شامل حال بندگان می‌گردد، و هم فرشتگان و روح در آن شب نازل می‌گردند.

بنا بر این شبی است سرتاسر سلامت، از آغاز تا پایان، حتی طبق بعضی از روایات در آن شب شیطان در زنجیر است و از این نظر نیز شبی است سالم و توأم با سلامت.

بنا بر این اطلاق "سلام" که به معنی سلامت است بر آن شب (به جای اطلاق سالم) در حقیقت نوعی از تاکید است همانگونه که گاه می‌گوئیم فلان کس عین عدالت است.

بعضی نیز گفته‌اند که اطلاق "سلام" بر آن شب به خاطر این است که فرشتگان پیوسته به یکدیگر یا به مؤمنان سلام می‌کنند، یا به حضور پیامبر ص و جانشین معصومش می‌رسند و سلام عرضه می‌دارند.

جمع میان این تفسیرها نیز امکان‌پذیر است.

در حدیثی آمده است که از امام باقر سؤال شد: "آیا شما می‌دانید شب قدر کدام شب است؟ فرمود:

کیف لا نعرف و الملائكة تطوف بنا فيها

: "چگونه نمی‌دانیم، در حالی فرشتگان در آن شب در گرد ما دور می‌زنند!"^{۲۲}.

در داستان ابراهیم ع آمده است که چند نفر از فرشتگان الهی نزد او آمدند و بشارت تولد فرزند برای او آوردند و بر او سلام کردند (هود- ۶۹) می‌گویند لذتی که ابراهیم ع از سلام این فرشتگان برد با تمام دنیا برابری نداشت، اکنون باید فکر کرد که وقتی گروه گروه فرشتگان در شب قدر نازل می‌شوند و بر مؤمنان سلام می‌کنند چه لذت و لطف و برکتی دارد؟! وقتی ابراهیم ع را در آتش نمرودی افکندند فرشتگان آمدند و بر او سلام کردند، و آتش بر او گلستان شد، آیا آتش دوزخ به برکت سلام فرشتگان بر مؤمنان در شب قدر "برد" و "سلام" نمی‌شود؟ درحالی که فرشتگان به آنها سلام میدهند.

نکته‌ها:

۱- چه اموری در شب قدر مقدر می‌شود؟

در پاسخ این سؤال، که چرا این شب، شب قدر نامیده شده؟ سخن بسیار گفته‌اند، از جمله اینکه:

۱- شب قدر به این جهت "قدر" نامیده شده که جمیع مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می‌شود، شاهد این معنی سوره دخان است که می‌فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ:

"ما این کتاب مبین را در شبی پر برکت نازل کردیم، و ما همواره انذار کننده بوده‌ایم، در آن شب که هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم و تعیین می‌گردد" (دخان- ۳ و ۴).

این بیان هماهنگ با روایات متعددی است که می‌گوید: در آن شب، مقدرات يك سال انسانها تعیین می‌گردد، و ارزاق و سرآمد عمرها، و امور دیگر، در آن ليله مبارکه تفریق و تبیین می‌شود.

البته این امر هیچگونه تضادی با آزادی اراده انسان و مساله اختیار ندارد، چرا که تقدیر الهی به وسیله فرشتگان بر طبق شایستگیها و لیاقتهای افراد، و میزان ایمان و تقوی و پاکی نیت و اعمال آنها است.

^{۲۲}. تفسیر برهان" جلد ۴ صفحه ۴۸۸ (حدیث ۲۹)

یعنی برای هر کس آن مقدر می‌کنند که لایق آن است، یا به تعبیر دیگر زمینه‌هایش از ناحیه خود او فراهم شده، و این نه تنها منافاتی با اختیار ندارد و بلکه تأکیدی بر آن است.

المیزان: از امام باقر (ع) وارد شده: در آن شب هر حادثه‌ای که باید در طول آن سال واقع گردد تقدیر می‌شود، چه خیر و چه شر، چه طاعت و چه معصیت، و چه فرزندی که قرار است متولد شود، و یا اجلی که بنا است فرا رسد، و یا رزقی که قرار است (تنگ و یا وسیع) برسد، پس آنچه در این شب مقدر شود، و قضایش رانده شود قضایی است حتمی، ولی در عین حال مشیت خدای تعالی در آنها محفوظ است (و خدا با حتمی کردن مقدرات، العیاذ بالله به دست خود دست‌بند نمی‌زند).

حمران می‌گوید: پرسیدم منظور خدای تعالی از اینکه فرمود "شب قدر بهتر است از هزار شب" چیست؟ فرمود عمل صالح از نماز و زکات و انواع خیرات در آن شب بهتر است از همان اعمال در هزار ماهی که در آن شب قدر نباشد، و اگر خدای تعالی جزای اعمال خیر مؤمنین را مضاعف نمی‌کرد، مؤمنین بجایی نمی‌رسیدند، ولی خدا پاداش حسنات ایشان را مضاعف می‌کند. «۲».

مؤلف: منظور امام از اینکه فرمود: "ولی در عین حال مشیت خدای تعالی در آنها محفوظ است"، این است که قدرت خدای تعالی همیشه مطلق است، او هر زمان هر کاری را خواهد می‌کند، هر چند قبلاً خلاف آن را حتمی کرده باشد، و خلاصه حتمی کردن يك مقدر قدرت مطلقه او را مقید نمی‌کند، او می‌تواند قضای حتمی خود را هم نقض نماید هر چند که هیچ وقت چنین کاری را نمی‌کند. المیزان

۲- شب قدر کدام شب است؟

در اینکه "لیلة القدر" در ماه رمضان است تردیدی نیست، چرا که جمع میان آیات قرآن همین معنی را اقتضا می‌کند، از يك سو می‌گوید: قرآن در ماه رمضان نازل شده (بقره- ۱۸۵) و از سوی دیگر می‌فرماید: در شب قدر نازل گردیده (آیات مورد بحث).

ولی در اینکه کدام شب از شبهای ماه رمضان است؟ گفتگو بسیار است، و در این زمینه تفسیرهای زیادی شده، از جمله شب اول، شب هفدهم، شب نوزدهم، شب بیست و یکم، شب بیست و سوم، شب بیست و هفتم، و شب بیست و نهم.

ولی مشهور و معروف در روایات این است که در دهه آخر ماه رمضان و شب ۱۸۹

بیست و یکم یا بیست و سوم است، لذا در روایتی می‌خوانیم که در دهه آخر ماه مبارک پیغمبر اکرم ص تمام شبها را احیا می‌داشت و مشغول عبادت بود.

و در روایتی از امام صادق ع آمده است که "شب قدر شب بیست و یکم یا بیست و سوم است"، حتی هنگامی که راوی اصرار کرد کدامیک از این دو شب است و گفت: اگر من نتوانم هر دو شب را عبادت کنم کدامیک را انتخاب نمایم؟! امام ع تعیین فرمود، و افزود، ما ایسر لیلتین فیما تطلب: "چه آسان است دو شب برای آنچه می‌خواهی!" «۱».

ولی در روایات متعددی که از طرق اهل بیت ع رسیده است بیشتر روی شب بیست و سوم تکیه شده، در حالی که روایات اهل سنت بیشتر روی "شب بیست و هفتم" دور می‌زنند.

در روایتی از امام صادق ع نیز نقل شده که فرمود:

التقدير فی لیلة القدر تسعة عشر، و الإبرام فی لیلة احدى و عشرين و الامضاء فی لیلة ثلاث و عشرين.

"تقدیر مقدرات در شب نوزدهم، و تحکیم آن در شب بیست و یکم، و امضاء در شب بیست و سوم است «۲» و به این ترتیب بین روایات جمع می‌شود.

ولی به هر حال هاله‌ای از ابهام شب قدر را به خاطر جهتی که بعداً به آن اشاره می‌شود، فرا گرفته است.

۳- آیا شب قدر در اتمهای پیشین نیز بوده است؟

ظاهر آیات این سوره نشان می‌دهد که شب قدر مخصوص زمان نزول قرآن و عصر پیامبر اسلام ص نبوده، بلکه همه سال تا پایان جهان تکرار می‌شود.

تعبیر به فعل مضارع (تنزل) که دلالت بر استمرار دارد، و همچنین تعبیر به جمله اسمیه "سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ" که نشانه دوام است نیز گواه بر این معنی است.

بعلاوه روایات بسیاری که شاید در حد توأتر باشد نیز این معنی را تأیید می‌کند.

ولی آیا در اتمهای پیشین نیز بوده است یا نه.

صریح روایات متعددی این است که این از مواهب الهی بر این امت می‌باشد، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است که فرمود:

ان الله وهب لامتی لیلة القدر لم يعطها من كان قبلهم

: خداوند به امت من شب قدر را بخشیده و احدی از امت‌های پیشین از این موهبت برخوردار نبودند.^{۲۳}

۴- چگونه شب قدر برتر از هزار ماه است؟

المیزان: منظور از بهتر بودنش از هزار شب به طوری که مفسرین تفسیر کرده‌اند بهتر بودنش از حیث فضیلت عبادت است، و مناسب با غرض قرآن هم همین معنا است، چون همه عنایت قرآن در این است که مردم را به سوی خدا نزدیک، و به وسیله عبادت زنده کند، و زنده‌داری آن شب با عبادت بهتر است از عبادت هزار شب. و ممکن است همین معنا را از آیه سوره دخان نیز استفاده کرد، چون در آنجا شب قدر را بر برکت خوانده، و فرموده: "إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ"^{۲۴}. المیزان

و روایات فضیلت لیلة القدر و فضیلت عبادت آن که در کتب شیعه و اهل سنت فراوان است این معنی را کاملاً تایید می‌کند.

علاوه بر این، نزول قرآن در این شب، و نزول برکات و رحمت الهی در آن، سبب می‌شود که از هزار ماه برتر و بالاتر باشد.

۵- چرا قرآن در شب قدر نازل شد؟

از آنجا که قرآن يك کتاب سرنوشت ساز است، و خط سعادت و خوشبختی و هدایت انسانها در آن مشخص شده است باید در شب قدر،! شب تعیین سرنوشتها، نازل گردید. {علاوه بر آن میتوان گفت خود قرآن نیز یکی از مقدرات بندگان و امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بوده که در این شب برای آنها نازل شده و شاید تعیین شب قدر برای امت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله همزمان با نزول قرآن بوده که بزرگترین مقدرات و بهترین مقدرات برای بندگان می باشد}

۶- آیا شب قدر در مناطق مختلف، یکی است؟

می‌دانیم آغاز ماههای قمری در همه بلاد یکسان نیست، و ممکن است در منطقه‌ای امروز اول ماه باشد و در منطقه دیگری دوم ماه، بنا بر این شب قدر نمی‌تواند يك شب معین در سال بوده باشد، چرا که فی المثل شب بیست و سوم در مکه ممکن است شب بیست و دوم در ایران و عراق باشد، و به این ترتیب قاعدتاً هر کدام باید برای خود شب قدری داشته باشند، آیا این با آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود که شب قدر يك شب معین است سازگار است؟! پاسخ این سؤال با توجه به يك نکته روشن می‌شود و آن اینکه:

شب همان سایه نیم کره زمین است که بر، نیم کره دیگر می‌افتد، و می‌دانیم این سایه همراه گردش زمین در حرکت است، و يك دوره کامل آن در بیست و چهار ساعت انجام می‌شود، بنا بر این ممکن است شب قدر يك دوره کامل شب به دور زمین باشد، یعنی مدت بیست و چهار ساعت تاریکی که تمام نقاط زمین را زیر پوشش خود قرار می‌دهد شب قدر است که آغاز آن از يك نقطه شروع می‌شود و در نقطه دیگر پایان می‌گیرد.

۵- خدا در قرآن

در حدیث از امام صادق نقل شده:

لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لا یبصرون:

"خداوند خود را در کلامش به مردم نشان داده است، ولی کوردلان نمی‌بینند"^{۲۵}

(تنها روشن ضمیران آگاه و اندیشمندان با ایمان جمال او را در سخنش مشاهده می‌کنند).^{۲۶}

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا ﴿٢٠﴾" ای کسانی که از حریم بندگی سرباز زده‌اید از رحمت خدا مایوس نشوید، خداوند همه گناهان را می‌آمرزد" (توبه کنید و از دریای بی‌پایان رحمت خدا بهره‌مند شوید).

(فَإِنِّي قَرِيبٌ، أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ، فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي، وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ،

^{۲۳} . در المنثور" جلد ۶ صفحه ۳۷۱

^{۲۴} . ما آن را در شب مبارکی نازل کردیم. سوره دخان، آیه ۳.

^{۲۵} . بحار الانوار جلد ۹۲ صفحه ۱۰۷.

^{۲۶} . تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۴۰۳

(ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ،

مقایسه سوره حمد و آنچه مسیحیان در نمازشان میخوانند

این سوره را که خدای تعالی آن را جزو نماز مسلمانان قرار داده، با آنچه که مسیحیان در نماز خود میگویند، و انجیل متی (۶: ۹-۱۳) آن را حکایت می‌کند، مقایسه کنی، آن وقت می‌فهمی که سوره حمد چیست.

در انجیل نامبرده که عبری ترجمه شده، چنین میخوانیم (پدر ما آن کسی است که در آسمانها است، نام تو متقدس باد، و فرمانت نافذ، و مشیتت در زمین مجری، همانطور که در آسمان مجری است، نان ما کفاف ما است، امروز ما را بده، و دیگر هیچ، و گناه ما ببامرز، همانطور که ما گناهکاران بخویشتن را می‌بخشیم، (یعنی از ما یاد بگیر)، و ما را در بوته تجربه و امتحان قرار مده، بلکه در عوض از شر شریر نجات ده.

خوب، در این معانی که الفاظ این جملات آنها را افاده می‌کند دقت بفرما، که چه چیزهایی را بعنوان معارف الهی و آسمانی به بشر می‌آموزد، و چگونه ادب بندگی در آن رعایت شده، اولاً بنمازگزار می‌آموزد، که بگوید: پدر ما (یعنی خدای تعالی) در آسمانها است، (در حالی که قرآن خدا را منزله از مکان میداند) و ثانیاً در باره پدرش دعای خیر کند، که امیدوارم نامت متقدس باشد، (البته فراموش نشود که متقدس باشد، نه مقدس، و خلاصه قداست قلبی هم داشته باشد کافی است) و نیز امیدوارم که فرمانت در زمین مجری، (و تیغ بر او) باشد، همانطور که در آسمان هست، حال چه کسی می‌خواهد دعای این بنده را در باره خدایش مستجاب کند؟ نمیدانیم، آنهم دعایی که بشعارهای احزاب سیاسی شبیه‌تر است، تا بدعای واقعی.

و ثالثاً از خدا و یا بگو پدرش درخواست کند: که تنها نان امروزش را بدهد، و در مقابل بخشش و مغفرتی که او نسبت به گناهکاران خود می‌کند، وی نیز نسبت با او با مغفرت خود تلافی نماید، و همانطور که او در مقابل جفاکاران از حق خود اغماض می‌کند، خدا هم از حق خود نسبت با او اغماض کند، حالا این نمازگزار مسیحی چه حقی از خودش دارد، که از خود او باشد، و خدا با او نداده باشد؟ نمیدانیم.

و رابعاً از پدر بخواهد که او را امتحان نکند، بلکه از شر شریر نجات دهد، و حال آنکه این درخواست درخواست امری است محال، و نشدنی، برای اینکه اینجا دار امتحان و استکمال است، و اصلاً نجات از شریر بدون ابتلاء و امتحان معنا ندارد.^{۲۷}

درآمد

هریک از کتب آسمانی ضمن آیات خود سیمای ویژه از خداوند را به دست می‌دهد که شناخت آن، نقش بسیار مهمی در فهم دیگر معارف دینی و میزان تمهد به دستورهای الهی دارد. مثلاً در کتب مفسر عهد عتیق، با خدای مادی،^۱ بخیل،^۲ دروغگو،^۳ پشیمان،^۴ فراموشکار،^۵ خسته،^۶ خشمگین و غیرحلیم^۷ و ضعیف در برابر کید و قدرت انسان^۸ و شیطان مواجهیم.

خدای عهد جدید موجودی مهربان است که برای بخشش گناه ذاتی آدمیان (خوردن از درخت ممنوعه) زمینی شد و مصلوب گشت.^۹

اما خدایی که در قرآن ترسیم شده چگونه است و چه نقشی در هستی دارد و از سویی چه تأثیری نیز بر انسان می‌نهد؟ آیا جایگاهش در بالای کیهانشان‌ها، آسمان‌ها و جبروت می‌باشد یا

۱. بگردید به: کتاب مفسر، سفر تکوین، فصل ۳، آیه ۸. شری شناخت خدا در کتب آسمانی چیست؟

۲. بگردید به: همان: ۲۲-۲۵. شناخت خدا شرح بسیار گفتمی در فهم کتب معارف دینی و میزان تمهد

۳. بگردید به: همان: ۱۶. در کتب آسمانی، هر چند در دایره‌ی شناخت ما نسبت به خدا

۴. بگردید به: همان فصل ۶: ۵-۷. بیشتر باشد دایره‌ی عمل ما به معارف الهی فزونی شود. ادامه همین

۵. بگردید به: همان سفر خروج، فصل ۳۱: ۱۷.

۶. بگردید به: همان فصل ۳۳: ۹.

۷. بگردید به: همان سفر تکوین، فصل ۳: ۲۲-۲۴.

۸. بگردید به: رساله پولس به عبریان، فصل ۹: ۲۸. رساله پولس رسول به رومیان، فصل های ۵-۶.

۹. بگردید به: همان سفر تکوین، فصل ۳: ۲۲-۲۴.

اینکه نزدیک است و قریب؟ آیا فلسفی خشک است، یا اینکه دوست‌داشتنی‌ترین محبوب و زیباترین موجودی است که می‌توان با او از محبت و عشق دم زد؟

اصلی تلقی و دریافت ما از سیمای خداوند توجیه‌گر نوع رابطه‌ای است که با او برقرار می‌کنیم. مثلاً گروهی خدا را در فاصله بسیار دور از زندگی خود قرار می‌دهند و بلکه او را حذف می‌کنند و برخی نیز او را در دل و دیده و زندگی، حقیقتی یگانه یافته و حتی خود و دیگران را عدم فرض کرده‌اند. اینان که سرودمانند «ما عدم‌هاییم هستی‌هانما»، در خانه جز صاحب‌خانه ندیده‌اند. کامل‌ترین سیمای خداوند در قرآن ظهور یافته؛ قرآنی که ظرف تجلی کامل اسما و صفات پروردگار است.

اسما و صفات خدا در یک نگاه

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا.^۱

قرآن مجید و روایات اسلامی خداوند را دارای «نام‌های نیک» دانسته‌اند؛ نام‌هایی که بیانگر صفات اویند. آیه مذکور نام‌های نیک را تنها از آن خداوند می‌داند.^۲ اینک «اسماء حسنی» مخصوص خداوند است، از این‌روست که اسما او حاکی از کمالات اوست و از دیگر سو واجب‌الوجود عین کمال و کمال مطلق است. از همین رو، کمال حقیقی از آن اوست و غیر او هرچه هست، ممکن‌الوجود و سراسر فقر و نیازست. نام‌های نیک خداوند که در قرآن و دیگر منابع اسلامی بر پاره‌ای از آنها تأکید ویژه شده، فراوان‌اند. مثلاً در برخی از روایات اسلامی برای خداوند نودونه اسم و صفت نام برده شده است.^۳ در قرآن نیز برای خداوند اسما و صفات گوناگونی برشمرده شده که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. «الله»: ذاتی که جامع همه کمالات است و آن کمالات را به طور مطلق دارد.

۲. «واحد»: ذاتی که اجزایی ندارد و شبیه و مانندی برای او نیست. متعدد یک عددی نیست بلکه یک

وجود حق است که در برای او مثل

۱. «و نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید.» (اعراف (۷): ۱۸۰). تفسیر نیت.

۲. استفاده از «لام اختصاص» و تقدم خبر (الله) بر مبتدا (الاسماء الحسنی).

۳. بنگرید به: التوحید، ص ۱۹۵-۲۱۷، پیام قرآن، ج ۴، ص ۴۶-۵۵.

۳. «صمد»: آقا و بزرگی که همگان دست حاجت به سوی او دراز می‌کنند و او از همه بی‌نیاز است و از سوی مقصود همگان می‌باشد. (ب) نیاز ملان و منبع رفع نیاز دیگران. به هیچ چیز نیاز ندارد و همه به او محتاجند.)
۴. «اول»: کسی که از آغاز بوده، بی‌آنکه آغازی داشته باشد (ازلی). *سخت‌ترینی برای آموزش تئیس شده باشد.*
۵. «آخر»: کسی که آخر است، بی‌آنکه انتهای داشته باشد (ابدی). *از لحاظ زمانی هیچ انتهای برای خدا قابل تصور نیست.*
۶. «باقی»: کسی که برای او فنا نیست.
۷. «ظاهر»: ذات پاک خداوند به واسطه آیات و نشانه‌هایی که از قدرت و حکمتش مایه گرفته، کاملاً ظاهر و آشکار است.
۸. «باطن»: کسی که کنه ذاتش از دسترس افکار و اندیشه‌ها بیرون است. *منکبر بودن فقط شایستهی خداست.*
۹. «حی»: کسی که فعال و مدبر است. *چون تنها خدا شایستهی بزرگی و اراد و*
۱۰. «غنی»: خداوند احتیاجی به غیر ندارد و نیازی به ابزار، اعضا و جوارح در او نیست. *منکبر صفت غیر خداست.*
۱۱. «متکبر»: او شایسته بزرگی است و چیزی برتر از او نیست. *که احساس بزرگی می‌کنند.*
۱۲. «عدل»: دوری است دادگر و حاکمی است عادل.
۱۳. «ملک»: مالک حکومت، و حاکم بر جهان هستی است.
۱۴. «جبار»: او بر همه چیز تسلط دارد و دست‌های افکار و اندیشه‌ها از رسیدن به دامن عظمتش کوتاه است و با اراده نافذش به اصلاح هر امر می‌پردازد.
۱۵. «حق»: او وجودی ثابت، پایدار، برقرار و دارای عینیت و واقعیت است.
۱۶. «سمیع»: کسی که به همه مسموعات اطاعت دارد.
۱۷. «بصیر»: کسی که بر همه دیدنی‌ها محیط است.
۱۸. «رائی»: بیننده و آگاه.
۱۹. «شهید»: او شاهد و حاضر در همه‌جاست.
۲۰. «علیم»: کسی که هم از ذات خویش و هم از اسرار درون ما آگاه است و ذرات در آسمان و زمین بر او مخفی نیست.
۲۱. «حکیم»: کسی که تمام افعالش صحیح، استوار و خالی از فساد و خطاست.
۲۲. «خیر»: او عالم و آگاه بوده، از باطن امور و اسرار درون باخبر است.
۲۳. «عین»: آثار قدرت‌ش در همه جا نمایان، و حکمش در عالم تکوین و تشریح ظاهر است.

۲۴. «قدوس»: او ظاهر است و پاک از هرگونه آلودگی به نقایص.
۲۵. «مجید»: خداوند کریم، عزیز و صاحب مجد و عظمت است.
۲۶. «جلیل»: او بزرگ، عظیم و صاحب جلال و اکرام است.
۲۷. «علی»: کسی که بلندمقام است.
۲۸. «عالی»: کسی که پیروز و غالب و یا برتر از همه چیز است.
۲۹. «عظیم»: او آقا و بزرگ و قادر و قاهر است.
۳۰. «کبیر»: او بزرگ و آفاست.
۳۱. «حمید»: کسی که شایسته هرگونه حمد و ثناست.
۳۲. «بدیع»: کسی که اشیای جهان را بدون الگوی قبلی ابداع کرد.
۳۳. «ذاری»: او اظهارکننده است. نیز آنجا که آفرینش اشیا سبب ظهور آنها می‌شود، این واژه به معنای خالق نیز هست.
۳۴. «صانع»: او سازنده، خالق و آفریدگار همه اشیاست.
۳۵. «فالق»: خداوند دانه‌های گیاهان را در دل زمین می‌شکافتد و جنین را از شکم مادر بیرون می‌فرستد. نیز ظلمت شب را با نور سپیده صبح شکافته، پرده عدم را با آفرینش موجودات پاره می‌کند.
۳۶. «نور»: او روشنی‌بخش عالم هستی و فرمان‌دهنده و هدایت‌کننده آنهاست.
۳۷. «اله»: معبود کسی که شایستگی عبادت دارد و عبادت جز برای او شایسته نیست.
۳۸. «حفیظ»: او حافظ و نگهدارنده موجودات است.
۳۹. «حسیب»: او کسی است که همه اشیا را برشمرده، نسبت به همه آگاهی دارد و از سویی به حساب اعمال بندگان نیز رسیدگی می‌کند. این صفت به معنای بی‌نیازکننده نیز آمده است.
۴۰. «رازق»: خداوند همه بندگان را - اعم از خوب و بد - روزی می‌بخشد.
۴۱. «قیوم»: او قائم به ذات خویش است و همه موجودات به او قوام دارند.
۴۲. «قابض»: او ارواح را از بدن‌ها می‌گیرد و نور آفتاب را به هنگام غروب برمی‌گیرد. نیز برای جمعی روزی را قبض می‌کند و نور وجود را در آنجا که صلاح بدانند، جاری می‌سازد.
۴۳. «باسط»: نقطه مقابل «قابض»، یعنی فیض هستی را گسترش دادن، نعمت را به‌ارزانی به بندگان

- عطا کردن و آنها را مشمول فضل و احسان خویش نمودن.
۳۳. «مصور»: او به مخلوقات و از جمله به جنین در شکم مادر شکل بخشیده، دائماً در حال صورت‌گیری طبیعت و پدیده‌هاست.
۳۵. «کافی»: او بندگان را کفایت می‌کند و کسانی را که بر او توکل کنند، از دیگران بی‌نیاز می‌سازد.
۳۶. «هادی»: خداوند هدایت‌کننده بندگان به سوی حق و عدالت و بلکه هدایت‌کننده همه موجودات در عالم تکوین، و همه صاحبان عقل در عالم تشریح است.
۳۷. «وکیل»: او سرپرست، حافظ، ملجأ و پناه بندگان است.
۴۸. «وارث»: همه کسانی که چیزی را در مالکیت خود دارند، سرانجام می‌گیرند و آنچه دارند، باقی می‌گذارند به‌جز خداوند
۴۹. «باعث»: او کسی است که همه مردگان را در قیامت محشور می‌کند و باعث انبیا نیز از ناحیه اوست.
۵۰. «دیان»: او بندگان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد.
۵۱. «مولی»: او یاری‌دهنده و سرپرست مخلوقات است.
۵۲. «مهمین»: خداوند گواه، شاهد و حافظ همه چیز است.
۵۳. «محیط»: او به همه اشیا آگاهی و احاطه دارد.
۵۴. «قدیر»: کسی که بر همه چیز تواناست.
۵۵. «اکرم»: کسی که از همه کریم‌تر و بزرگوarter است.
۵۶. «حطیم»: او کسی است که در برابر گناه گنهکاران بردبار است و در مجازات آنها عجله نمی‌کند.
۵۷. «رحمن»: رحمت وی گسترده و شامل همگان است.
۵۸. «رحیم»: رحمت ویژه‌اش شامل حال مؤمنان است.
۵۹. «رئوف»: او رحیم و مهربان است.^۱
۶۰. «سلام»: او کسی است که سرچشمه سلامت و منبع آن است و هرگونه سلامت را افزایه می‌کند.

۱. برخی میان رئوف و رحیم فرق نهاده‌اند؛ بدین بیان که آنان رأفت را نسبت به مطیعان، و رحمت را نسبت به گنهکاران دانسته‌اند.

۶۱. «مؤمن»: او به وعده‌هایش عمل می‌کند و ایمان به ذاتش را از طریق آیات و نشانه‌ها، عجایب تدبیر و لطایف تقدیرش در دل‌ها ایجاد کرده، بندگان را از ظلم و جور در امان می‌دارد و مؤمنان را نیز از عذاب ایمنی می‌بخشد.
۶۲. «صادق»: او در گفته‌هایش راستگو و در وعده‌هایش تخلف‌ناپذیر است.
۶۳. «عفو»: پروردگار کسی است که گناهان بندگان را محو می‌کند.
۶۴. «غفور»: او کسی است که افزون بر آمرزش، راه بندگان به کمال را هموار می‌کند.
۶۵. «فتاح»: حاکم و گشاینده گره مشکلات است.
۶۶. «قریب»: او از همه به ما نزدیک‌تر است، سخنان ما را می‌شنود و دعای ما را مستجاب می‌کند.
۶۷. «متان»: او بخشنده انواع نعمت‌هاست.
۶۸. «کریم»: او عزیز، جواد و بخشنده است.
۶۹. «کاشف الضر»: کسی که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها و درد و رنج‌ها را برطرف می‌کند.
۷۰. «وهاب»: از ماده «هبه» به معنای بخشنده است.
۷۱. «ناصر»: او یاور دیگران است.
۷۲. «واسع»: او غنی و بی‌نیاز و از هر نظر گسترده است.
۷۳. «ودود»: او دوستدار دیگران و موجودی دوست‌داشتنی است.^۱
۷۴. «وفی»: کسی که به عهد و پیمانش وفا می‌کند.
۷۵. «بر»: به معنای راستگو و همچنین نیکوکاری و بخشنده است.
۷۶. «تواب»: او توبه بندگان را بسیار می‌پذیرد و الطافی را که از گناهکاران دریغ داشته بود، بعد از بازگشت و توبه به سوی آنان بازمی‌گرداند.
۷۷. «جواد»: او نیکوکار و بسیار بخشنده است.
۷۸. «خیر التاصرین»: او کسی است که یاری و نصرتش کاملاً گسترده و خالی از هرگونه نقص و عیب است.
۷۹. «شکور»: او اعمال نیک بندگان را ارج می‌نهد و به بهترین گونه پاداش می‌دهد.

۱. این واژه هم معنای فاعلی دارد و هم مفعولی.

۸۰. «لطیف»: او نسبت به بندگان لطف و محبت دارد و به آنها نیکی می‌کند. همچنین او خالق انبای لطیف است و تدبیرش نیز بسیار دقیق می‌باشد.
۸۱. «شافی»: او شفادهنده بیماری‌ها، آلام و دردهاست.
۸۲. «رقیب»: خداوند حافظ و نگهبان است.
۸۳. «حفی»: خداوند کسی است که عالم و آگاه است و یا به دیگران بسیار لطف و نیکی می‌کند.^۱

تفسیر برخی از صفات

در این بخش از میان صفات الهی، چهار صفت «خالقیت»، ربوبیت، علم گسترده و قدرت بی‌پایان» خداوند را بررسی‌رسیم. این صفات تأثیرات گوناگون معرفتی و تربیتی دارند؛ ضمن اینکه در سوره‌های آغازینی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده بر این صفات نیز تأکید شده^۲ که این خود گواه اهمیت شناخت این صفات است.

الف) خالقیت: یعنی بوجود آوردن خدا (خداوند عین هستی است و لغی توان بین خدا بودن او) ذات) و مطالعه عالم امکان نشان می‌دهد که تمام موجودات، هستی خود را وامدار دیگری هستند که در این هستی اجرایی باب برهان‌های ائی و لغی^۳ بسیاری اقامه شده است. انداخت.

نیروی عقل و اندیشه انسان بر این امر اذعان دارد که حقیقت نامحدود، پایدار، مطلق و غیرمشروط و بی‌نیازی که تکیه‌گاه تمام هستی‌هاست و در همه ظرف‌ها و زمان‌ها حضور دارد، موجود است. درواقع باید برای هستی خالق تصور کرد که همه صفات والا ویژه او باشد؛ صفاتی چون حی، قادر، علیم، مرید، رحیم، هادی، حکیم، غفور و عادل. این خالق پیش از دارا بودن این

۱. بگردید به: پیام قرآن- ج ۴، ص ۴۸-۵۵.

۲. مثلاً در سوره هلق- اولین سوره نازل‌شده در مکه- بر صفات «خالقیت، ربوبیت و علم الهی» تأکید شده (علق: ۹۶: ۱-۳ و ۱۴). و در سوره قلم- دومین سوره نازل‌شده در مکه- نیز بر صفت «علم و قدرت الهی» تأکید رفته است. (قلم: ۶۸: ۷، ۱۶ و ۲۲-۲۴).

۳. برهان «ئی» از معلول به علت رسیدن است در برابر برهان «لغی» که از علت به معلول رسیدن است. (مخطوط، ص ۳۵۳).

صفات کمال باید هستی او عاریه‌ای و موقت نباشد؛ بدین بیان که هستی از ذات او جدا نشود و یا به عبارت بهتر، خود هستی باشد که واقعیتی فناپذیر است و در آن نسبیتهای راه ندارد (نه در گذشته و حال و نه در آینده).

واژه «خلق» و مشتقاتش ۲۶۱ بار در قرآن به کار رفته که در پارهای موارد به توصیف آفرینش و بیان ابعاد آن پرداخته شده و در برخی موارد نیز «خالق» بودن خدا پایه معارف و اوامر الهی قرار گرفته

است. در اینجا به ذکر برخی آیات می‌پردازیم. خلقت خداوند و نسبت او با هم ارتباط مستقیم دارند. این صورت که خداوند بجز خلقت بشر برای رشد و تعالی او تمام لوازم مورد نیازش را در اختیار او قرار داده است تا انسان در چهار چوب قرآن تنظیم شده از طرف خداوند راه راست بی‌پایید و پل‌های ترقی و کمال را طی کند. خداوند آفریدگار هستی (ادامه یا من ع)

إِذْ أَنْشَأَ بَشَرًا مِنْ نَجْوَىٰ ۖ إِنَّ رَبَّهُ لَهُ بِهِ كَمَالٌ ۖ يَعْلَمُ ۚ

بخوان به نام پروردگارت که آفرید.

بررسی واژگان

«آقرء» صیغه امر از مصدر قرائت و به معنای ضمیمه کردن حروف و کلمات به یکدیگر است.^۲

«اسم» آن است که ذات یک چیز به آن شناخته می‌شود. انسان تا ذات یک شیء را نشناسد، اسم را نمی‌شناسد و به مسمای اسم معرفت نمی‌یابد.^۳

بنابراین وقتی این واژه به کار می‌رود منظور شناخت خواص و آثار و بلکه در مواردی نیز مراد ذات موجود است. مثلاً هنگامی که حضرت آدم تمام اسم‌ها را فراگرفت، تنها با نام موجودات آشنا نشد بلکه به خواص، آثار، صفات و ویژگی‌های آنها نیز معرفت یافت. بنابراین اسم عبارت است از برجستگی‌ها و نشانه‌هایی که دلیل بر رفعت و بزرگی مسمی هستند.

«رب» نیز به معنای اصلاح‌گر چیزی، تدبیرکننده و نگهدارنده نعمت‌بخش است.^۴

بنابراین پروردگار دو ^{ربوبیت} خصوصیت دارد: تکوینی و تشریحی. در ربوبیت تکوینی، لوازم رشد طبیعی موجود بشر را تولید می‌کند و در ربوبیت تشریحی، خواص و آثار را در اختیار او قرار داده است.

۱. خلق (۹۶): ۱.

۲. بنگرید به: مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۶۸.

۳. بنگرید به: همان، ص ۴۲۸.

۴. بنگرید به: معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۸۱ - ۳۸۴.

تحت تربیت فراهم می‌شود و مربی ابزار بالندگی لحظه به لحظه او را در عرصه حیات تقدیر کرده، سرانجام او را به شکوفایی می‌رساند. اما ^(۲) در ربوبیت تشریحی، قوانین و مقررات لازم برای تکامل موجود مختار در اختیارش نهاده می‌شود و او را تا رسیدن به شکوفایی راهبری می‌کند.

برای واژه «خلق» نیز دو معنا آورده‌اند: یکی ایجاد کردن چیزی بعد از معدوم بودن آن، و دیگری نظم دادن چیزی از ماده‌ای که پیش‌تر ایجاد شده است. در اینجا مراد معنای نخست است.

«آفرینش» در کلام عرب، یعنی به وجود آوردن شیء به گونه‌ای که نمونه سابقی نداشته باشد.

البته آغازش از تقدیر و اندازه‌گیری است؛ بدین معنا که در مرحله اول باید حدود هستی موجود

مشخص شود و سپس آفرینش صورت پذیرد. خداوند در ربوبیت کلویی اش عطا اراده می‌کند و بار باره می‌آورد
چیزی و مورد بیری می‌کند (البقره ۱۱۷) بِدَيْحِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَعْنِي أَمْرًا فَإِنَّا يَقُولُ لَوْ كُنْ عَيْكُونَ
او آفریننده می‌آید و سبب از زمین است و چون اراده آفرین چیزی کند به همین آنکه گوید: موجود باش
آفریدگاری، نقطه آغازین معرفت موجود خواهد بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آغاز رسالت مأمور شد تا پروردگارش را «هستی آفرین» بخواند. به نظر جمعی از مفسران امر به خواندن «آقرء» در این آیه، امر به خواندن بر مردم است. به سخن دیگر، خداوند از آن حضرت می‌خواهد تا صفات پروردگارش را بر مردم بخواند و معرفت را از شناخت او - به عنوان «آفریدگار» هستی و انسان - شروع نموده، از سویی بر خالقیتش نیز تکیه کند.

(قرآن بر انحصار «آفرینش» به خداوند متعال اصرار دارد و دیگران را با همه دانایی و توانایی‌شان قادر به آفرینش حتی کوچک‌ترین و کم‌ارزش‌ترین موجود نمی‌داند:

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ.^۱

کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند، هرچند برای [آفریدن] آن

اجتماع کنند!

از اطلاق آیه در مورد «بت‌ها و خدایان خوانده‌شده» و استثنای خدا از میان آنان استفاده می‌شود که هرکس اعم از دانشمندان، متفکران و مخترعان و همچنین بت‌ها و معبودهای خیالی - که برای رفع نیازها خوانده می‌شوند - از خلقت و آفرینش به معنایی که گفته شد، ناتوان‌اند از واژه «آن» در

۱. حج (۲۲): ۷۳. و در ربوبیت سوره می‌انج برای انسان قوانین قرار داده است که عطا فرزندها می‌باشد و می‌فرماید

أَلَمْ نَكُنْ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَرْبًا مَنُوعًا حَتَّىٰ نُنزِّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَنَزَلْنَا بِاللَّحْمِ طَوْرًا فَنَجَّيْنَاهُ مِنْ غَمِّهِ إِذْ يَتَخَفَتَانِ مِنَ اللَّهِ عِظِيمًا

عبارت «لَنْ يَخْلُقُوا» نیز دانسته می‌شود که همواره این ضعف و ناتوانی در غیر خدا وجود دارد.

پرداش، اندازه گیری و هدایت

صاحل خلقت

تسویه به «خلقت مساوی»
اندازه گیری (تقدیر)
هدایت

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى • الَّذِي خَلَقَ قُسْوَى • وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى.

نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای، همان که آفرید و هماهنگی بخشید و آنکه اندازه گیری کرد و راه نمود ۱- تسویه اجزای در یک موجود زنده ۲- تسویه بین موجودات (رازیت) رزبیر من صالح موجودات دیگر

این آیات آفرینش موجودات را توأم با «پرداش، اندازه گیری و راهنمایی» شمرده است. آفریننده هستی، اجزای هر موجود را در جایی قرار داده که بهتر از آن تصور نشود. مثلاً در مورد انسان چشم، گوش و هر عضو را در جایی نهاده که اگر در جایی دیگر می‌نشست، کارایی اش هرگز به این اندازه نبود.^۲ این عمل تسویه نام دارد همچنان که «تسویه» در آفرینش هریک از موجودات متصور است. نسبت به مجموعه تمام موجودات نیز صورت می‌پذیرد؛ به این معنا که خداوند همه موجودات هستی را در یک مجموعه کاملاً مرتبط و هماهنگ آفرید و پرداخت نمود، به گونه‌ای که هر یکی از موجودات - اعم از بسیط و مرکب - در مجموعه هستی نقش شایسته خود را ایفا کنند.^۳

عمل دیگر «تقدیر» است. تقدیر هر چیزی عبارت است از تدبیر مخصوص آن. هریک از موجودات خلقتی به‌خصوص، صورتی خاص و سیر زندگی و رشد تکاملی ویژه‌ای دارند. این ویژگی‌ها همان تقدیرها و اندازه گیری‌های هستی‌آفرین است که به مقتضای حکمت صورت گرفته است. این اندازه‌ها شامل مرزهای تکاملی هریک از پدیده‌ها می‌شود. آفریدگار متعال در هریک از امخلوقات حدود معین ذات، صفات و کارش را مشخص، و آنها را با اعضا و امکاناتی که با آن اندازه‌ها متناسب است تجهیز کرده؛ چنان که قرآن می‌فرماید:

خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ قَدْرًا تَخْدِيرًا^۴

و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه گیری کرده است.

۱. املی (۸۷): ۱- ۳. فتح آثار معرفت خداوند چیست؟ و شایسته آن در کتب بی‌خواب است.

۲. ترجمه المیزان ج ۲۰، ص ۲۲۱. فلفله آثار معرفت خداوند، شامتن و شاماندل خداوندان خالق کل.

۳. بنگرید به: من و منی المیزان ج ۲۲، ص ۲۲۱. هستی است و شاهد آن آیات ابتدای سوره ی و لوق است که در ابتدا رسالت پیامبر به حضرتش نازل شده صلاه از آن این است که به پیامبر (ص) عرض کرد:

۴. فرقان (۲۵): ۲. که دعوت مردم به اسلام نام را شاماندل خداوندان خالق شایسته کند.

عمل سوم «هدایت» است: یعنی نشان دادن راه گذر از وضع موجود تا رسیدن به وضع مطلوب. هر پدیده‌ای استمدادی دارد که باید شکوفا شود؛ نیازهایی که باید مرتفع گردد و خواست‌هایی که باید تأمین شود. تقدیر هر یک از پدیده‌ها تعیین کمالات و مطلوبات آن است. خدای هستی‌آفرین آنها را در رسیدن به کمالات و مطلوب‌هایشان راهنمایی و دستگیری می‌کند؛ زیرا آفریدگار هستی است که درباره ظرفیت‌ها، قابلیت‌ها، نیازها و نسبت پدیده‌ها با یکدیگر بیشترین دانش را دارد: «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ» - ما اسما نه نسبت به بقیه موجودات یک نیاز ویژه ای داریم و آن نیاز به پرشیدن است. این حقیقت در گفتگوی میان حضرت موسی علیه السلام و فرعون نیز بیان شده است. حضرت موسی علیه السلام در پاسخ به پرسش فرعون که «پروردگار، مالک و صاحب‌اختیار شما کیست؟»، چنین پاسخ داد:

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ.^۱

پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده سپس آن را هدایت فرموده است. نکته لذا هزارند که بشر را اثرن مخلوقات خلق کرده است خود را مقنن هدایت کرده است. نکته کمرن استمدادهای او نیازها و خواسته‌ها بشر را برآورده سازد.

منظور از «حَلْقَهُ» ظاهراً خلقت مخصوص هر چیز (جمادات، حیوانات و انسان) است. بنابراین خداوند به هر پدیده شکل و ترکیبی مخصوص به خود را داده و سپس در همان خلقت و مسیز او را هدایت کرده است.^۲

نکته‌ها

۱. از نظر قرآن، امکان شناخت آغاز هستی وجود دارد؛ آن هم با سیر در آفاق و مطالعه در زمین که گاهواره موجودات است:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ.^۳

در زمین بگردید و بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرده است.

۲. همه اقرار دارند که آفریدگار هستی خداوند است. قرآن بر این مطلب پای می‌فشارد که حتی

۱. طه (۲۰): ۵۰.

۲. بنگرید به: تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص ۴۰۷.

۳. عنکبوت (۲۹): ۲۰.

مشرکان در اصل «نیازمندی به خالق» که خود در حیثش نیازمند آفریدگاری دیگر نباشد»، متفق‌اند. در واقع جمله آدمیان - از هر کیش و آیینی - موجودات جهان را مخلوقاتی می‌دانند که به آفریدگاری نیازمندند تا هستی خود را از لو وام گیرند. به‌واقع تفاوت مشرک با دیگران در شرک پرستش و بندگی است. نه در اعتقاد به وجود خالق:

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ.^۱
و اگر از ایشان بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را [چنین] رام کرده است؟» حتماً خواهند گفت: «الله»؛ پس چگونه [از حق] بازگردانیده می‌شوند؟

۳. از آیات قرآن می‌توان دریافت که مطالعه در خلقت و نظامات حاکم بر جهان، انسان را به بیهوده نبودن آفرینش رهنمون می‌سازد؛ چه‌آنکه مطالعه جهان همراه با کشف نظاماتی است که بیانگر حکمت متعالیه و قواعد و سنن متقن در پدیده‌هاست. از این روی، اگر خداوند بیافریند، بمیراند، آباد کند و خراب نماید، بی‌آنکه مقصودی حکیمانه در نظر داشته باشد، چیزی جز لغو نخواهد بود:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِيبِينَ.^۲

و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم.

در جای دیگر نیز بر حق بودن آفرینش تأکید شده است:

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ.^۳

او کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفرید.

بدین رو، هستی با هدفی صحیح و در پرتو حکمتی بالغ خلق شده است.

«حق» عبارت است از وجود واقعیاتی در خارج از ذهن.^۴ حق در اصل به معنی مطابقت و هماهنگی است و این واژه موارد استعمال گوناگونی دارد؛ از جمله کاری که بر وفق مصلحت و از روی

۱. عنکبوت (۲۹): ۶۱.

۲. تیساه (۳۱): ۱۶.

۳. انعام (۶): ۷۳.

۴. بگردید به: من وحي القرآن، ج ۲۳، ص ۲۲۱.

حساب و نظم صورت گیرد^۱ در اینجا نیز مراد همین معناست.

ب) ربوبیت

قرآن کریم خداوند را تنها پروردگار انسان و تمام موجودات عالم می‌داند. واژه «رب» و مشتقاتش ۹۸۱

بار در قرآن آمده است. «رب» در لغت به معنای اصلاح شیء و اقدام به تأمین مصالح آن است. بر

همین پایه، مری نیز اصلاح‌گر شیء است؛ چه او موجود را در رشد تدریجی‌اش تا رسیدن به مرز

نهایی کمال یاری‌گر است.^۲ قرآن خداوند را صاحب‌اختیاری مطلق و اصلاح‌گر کاملی ترسیم می‌کند

که نه تنها انسان‌ها، بلکه تمام موجودات هستی را می‌پروراند.

صلی علی نبی و آله و تابعی رسول صری پروردگار در داستان حضرت ابراهیم به خوبی مشهود است و
مربی انسان کیست؟ نور تبیین حضرت ابراهیم در بیان ربوبیت خداوند هم بسیار جالب است که هر طلب‌دور از حرم ولی
فَلَمَّا جَاءَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ • فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي
فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ • فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا

أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ. ۱۳- اشرمنش باشد ۴. اشرمنش اوداشی باشد ۳- موجودات اشرمنش پروردگار باشند.
۴- تشر او بشتن تا غیر در سلسله و اسباب و دل باشد.
* این آیات تأملات حضرت ابراهیم علیه السلام در امر پروردگار را گزارش کرده است. آن حضرت با درکی که

از ملکوت آسمان‌ها و زمین یافت، به ابطال ربوبیت و الوهیت بت‌ها پرداخت.

وی درحالی که شب پرده سیاه خود را بر او افکنده بود، چشمش به ستاره‌ای افتاد که مورد

پرستش مردم بود. تعبیر «هنا ربی» به این مطلب اشاره دارد که تدبیر و اداره امور من به آن بستگی

دارد ابراهیم علیه السلام که در سن کودکی به تحقیق در امر پروردگار پرداخت.^۴ با دیگر مشرکانی که خداوند

را خالق هستی می‌دانستند، اما به «ربوبیت» دیگر موجودات معتقد بودند، همگام شد و اظهار داشت

۱. مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۴۶.

۲. بنگرید به: معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۸۱؛ مفردات الفاظ قرآن، ص ۲۳۶.

۳. پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید؛ گفت: «این پروردگار من است.» و آنگاه چون غروب کرد، گفت:

«غروب‌کنندگان را دوست ندارم.» و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: «این پروردگار من است.» آنگاه چون

نابدید شد، گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم.» پس چون خورشید را

برآمده دید، گفت: «این پروردگار من است. این بزرگتر است.» و هنگامی که افول کرد، گفت: «ای قوم من، من از

آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید بیزارم.» (انعام (۶): ۷۶-۷۸)

۴. بنگرید به: ترجمه المیزان، ج ۷، ص ۲۴۵؛ تفسیر احسن الحدیث، ذیل همین آیه.

«هنا ربی» اما پس از آنکه غروب کرد فرمود: این‌گونه موجودات نمی‌توانند مدبر امور عالم و مرئی ما باشند.

حال پرسیدنی است آیا حضرت ابراهیم علیه السلام به راستی فرمود «هنا ربی»؟ در برخی تفاسیر چنین می‌خوانیم: این جمله استقامتی بوده و به طور خبری گفته نشده است. این منابع احتجاجات وی با پدرخوانده‌اش «آزر» را دلیل بر اعتقاد موحدانه ابراهیم علیه السلام از همان کودکی دانسته‌اند.^۱ بنابراین او خود را یکی از آنان شمرد تا عقاید خرافی‌شان را اصلاح کند این شیوه احتجاج بهترین راهی است که انصاف مخالفان را برمی‌انگیزاند و از طغیان و تعصب آنان نیز جلوگیری کرده، آنها را برای شنیدن سخن حق آماده می‌سازد.

ایشان همچنین در عبارت «قَلَّمَا أَقَلَّ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفَلِينَ» اعتقاد به ربوبیت و خدایی کوچک را با غروب آن ابطال کرد؛ چنان‌که در آیه بعد نیز به همین‌سان به نفی «ربوبیت» ماه می‌پردازد، اما بی‌آنکه دوباره همان جمله «لا احب الافلین» را تکرار کند، می‌فرماید: اگر پروردگارم هدایت‌م نکند، از جمله گمراهان خواهم بود. این عبارت تأکیدی است بر آنکه وی می‌دانست پروردگاری دارد. درواقع ابراهیم علیه السلام تنها در صدد شناخت یا شناساندن او به دیگران بود.

آیه سوم به نفی پروردگاری خورشید می‌پردازد آن حضرت با طلوع خورشید اظهار داشت «هناری» و با جمله «هنا اکبر» نیز نشان می‌دهد که در میان ستاره، ماه و خورشید، تنها خورشید است که شایستگی پرستش دارد؛ زیرا از نظر حجم بزرگ‌تر از آن دو می‌باشد.

وی با دین غروب خورشید موضع صریح خود را در برائت از شریکان ادعائی خداوند در پروردگاری، ابراز می‌دارد: «یا قوم ائی بری، مما تشرکون».

با تأمل در آیات فوق از نظر ابراهیم علیه السلام پروردگار باید چهار صفت داشته باشد: ۱. اثربخش باشد؛ ۲. اثربخشی او دائمی باشد؛ ۳. موجودات اثرپذیر در محضرش باشند؛ ۴. تأثیراتش بیشتر و عمیق‌تر از دیگر مؤثران - در سلسله اسباب و علل - باشد.

در میان پدیده‌های مورد ادعا، پروردگاری با چنین ویژگی‌هایی وجود ندارد. از این رو باید مؤثری را یافت که بود و هستی تمام پدیده‌ها - از جمله ماه، ستاره و خورشید - از او باشد:

۱. بگردید به: ترجمه المیزان، ج ۷، ص ۲۴۹.

إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.^۱

من صورتم را متوجه کردم به کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده؛ موحدم و از مشرکان نیستم. توحید خالص آن است که به سوی آفریدگار و آغازگر هستی روی کنیم؛ او که همه آسمان‌ها و زمین را آفریده و از همه آنها بزرگ‌تر، اثربخش‌تر و دائمی‌تر است. نیز از آنجاکه آفرینش امری مستمر و بی‌پایان است و نیاز به افاضه هستی مستمر به مخلوق دارد، مخلوقات همیشه در محضر اویند و بلکه ظهور خود را از او دارند. بنابراین «پردازش، اندازه‌گیری و هدایت تکوینی و تشریحی» که همراه و ملازم با آفرینش‌اند، جلوه‌هایی از پروردگاری خداوند هستند)*

پروردگار انسان، همان پروردگار هستی

در آیات متعددی پروردگار انسان‌ها خالق و سپس مدیر و پروردگار هستی دانسته شده؛ چنان‌که در سوره اعراف آمده:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.^۲

در حقیقت، پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید؛ سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت. روز را به شب - که شتابان آن را می‌طلبید - می‌پوشاند، و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند [پدید آورد] آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان.

عبارت «ثم استوى على العرش» - که پس از موضوع خلقت آسمان‌ها و زمین ذکر شده - و

۱. انعام (۶): ۸۰.

۲. اعراف (۷): ۵۴.

همچنین عبارت «والشمس والقمر والنجوم مسخرات بأمره» جملگی به راز صاحب‌اختیاری و تدبیر و پروردگاری خداوند اشاره دارد از آن رو که او به آسمان‌ها و زمین هستی بخشیده، صاحب‌اختیار امر و تدبیر پروردگاری آنهاست.

جمله «الا له الخلق والأمر» تأکیدی مجدد بر این حقیقت است. با توجه به قرآینی که در آیه هست چنین بر می‌آید که منظور از «خلق» آفرینش نخستین، و مراد از «امر» قوانین و نظاماتی است که به فرمان پروردگار در عالم هستی حاکم است و آن را در مسیر خود رهبری می‌کند. این تعبیر می‌رساند کسی که آفرینندهٔ پدیده‌هاست، مدبر و پروردگار آنها نیز هست. بنابراین جهان همانطور که در حدوثش نیازمند به خداوند است، در تدبیر و اداره‌اش نیز وابسته به اوست.

برهان ابراهیم علیه السلام نمرود

یکی از مهم‌ترین مناظرهای پیامبران الهی با پادشاهان و مترفان معاصرشان بحث در صاحب‌اختیاری و ربوبیت بوده است. در این میان گزارش برخی مناظرها در قرآن آمده است:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ تَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^۱

ایا از [حال] آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود [و بدان می‌نازید، و] با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش محاجه [می] کرد، خبر نیافتی؟ آنگاه که ابراهیم گفت: «پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند» گفت: «من [هم] زنده می‌کنم و [هم] می‌میرانم.» ابراهیم گفت: «خدا [ی] من [خورشید] را از خاور برمی‌آورد، تو آن را از باختر برآورد.» پس آن کس که کفر

ورزیده بود مبهوت ماند و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

(من آواران)

البته مناظره‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود و حضرت موسی علیه السلام با فرعون هم بخوبی و بوجهی ربوبی خداوند را نشان می‌دهد که در تفسیر حدیث پروردگار از اول این مناظره است و می‌تواند که باین ترتیب است:

۱. بقره (۲): ۲۵۸-۱- او پرورش دهنده‌ی کوكبینی هستی است (امم از آسمان حاور من و موجودات این عالم)

۳. پرورش انسان‌ها را در گذشته ۳- پرورش شرق و غرب و آنچه پس از آن است.

نمرود گمان می‌کرد که اراده قتل و حفظ جان مردم همان «احیا» و «میراندن» حقیقی است، از این رو خود را - که گاه مباشر یا امر قتل یا رهایی افراد از مرگ بود - در قدرت، نظیر پروردگار مورد ادعای ابراهیم علیه السلام می‌دانست.

ابراهیم علیه السلام در این گفتگو، از ربوبیت تکوینی عالم سخن گفت تا ضعف نمرود را کاملاً آشکار سازد. نمرود در موضوع مرگ و حیات، با آزاد کردن محکوم به مرگی یا کشتن یکی از زندانیان متامله کرد اما در این عرصه مبهورت مانند حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: پروردگار من خورشید را از مشرق آشکار می‌کند و در مغرب پنهان می‌سازد؛ درحالی‌که به‌راستی اگر تو پروردگار انسان‌ها هستی و امر حیات و زندگی و اختیار مردم به‌دست توست و مانند پروردگار من در عالم تکوین دخالت داری، خورشید را از مغرب بیرون آور. در این احتجاج، پروردگار انسان کسی دانسته شده که پروردگار هستی و دیگر موجودات عالم نیز باشد.

مناظره موسی علیه السلام با فرعون

در سوره شعراء نیز مناظره موسی و هارون علیهم السلام با فرعون آمده است. فرعون مدعی بود که پروردگار و صاحب‌اختیار دیگران است، اما موسی و هارون علیهم السلام این ویژگی را خاص خداوند می‌دانستند:

فرعون گفت: «و پروردگار جهانیان چیست؟» گفت: «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر اهل یقین باشید» - [موسی دوباره] گفت: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما» - [موسی] گفت: «پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است، اگر تعقل کنید»^۱

در این مناظره، حضرت موسی علیه السلام از پروردگاری خداوند بر تمام هستی و صاحب‌اختیاری او یاد

۱. قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ • قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَلْمِذِينَ • ... قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ • ... قَالَ رَبُّ النَّاسِ أَذُنًا • وَمَا يَنْتَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَتَّبِعُونَ. (شعراء: ۲۴ - ۲۳ - ۲۸)

کرده و آن را دلیل نفی پروردگاری و صاحب‌اختیاری فرعون شمرده است. چنان‌که گفتیم، خدا پروردگار تمام هستی است؛ زیرا آفریننده آن است. آفریدگار بهترین راه‌های گذر از «هست»‌ها به «باید»‌ها را می‌داند و مخلوقاتش را تا رسیدن به مرحله نهایی شکوفایی، تدبیر و فرمانروایی می‌کند. همه موجودات نیز جزئی از کل نظام هستی‌اند؛ آن سان که راه تکامل آنان نیز از این نظام تأثیر می‌پذیرد. پس اینکه نظام تربیتی و رشد آنان در دو حوزه تکوین و تشریح - یا یکی از آن دو - به دیگری واگذار شده باشد، هیچ برهان و دلیلی بر این امر نداریم.

بر پایه این آیات و ویژگی پروردگار انسان عبارت است از: پرورش تکوینی تمام هستی (اعم از آسمان‌ها، زمین و موجودات بین آنها)، پرورش انسان‌های حال و گذشته، و پروردگاری مشرق و مغرب و آنچه بین آنهاست. x

ج) دانش مسترده اعلم خداوند در قرآن پایه و مبنای چیست؟

یکی دیگر از اوصاف خداوند علم و دانایی اوست. قرآن کریم خداوند را موجودی آگاه به جزئیات امور و پدیده‌ها، گذشته و حال و آینده، دنیا و آخرت، غیب و شهادت، ظاهر و باطن، نیات و گفتار و همچنین موجودی عالم به اسرار و مخفی‌تر از اسرار معرفی کرده است. x [در آیات نورانی قرآن کریم، علم خداوند پایه بسیاری از دستورها، تحولات و وقایع تکوینی و تشریحی، و فردی و اجتماعی قرار گرفته است. x

علم خداوند به افراد امور و پدیده‌ها، از هر کس و هر چیز حتی از خود موجودات به آنها بیشتر است. x هر چند خداوند برخی از دانش‌ها را به دیگران تعلیم می‌دهد، x در پارهای از موارد علم آنها را

۱. بنگرید به: بقره (۲): ۲۹، ۳۳، ۹۵، ۱۲۷ و ۱۵۵؛ حج (۲۲): ۷، مائده (۵): ۹۷؛ آل عمران (۳): ۱۲۹؛ نحل (۱۶): ۷۴؛ نور (۲۴): ۱۹؛ هود (۱۱): ۶؛ رعد (۱۳): ۸؛ انعام (۶): ۸۳؛ توبه (۹): ۹۴ و ۱۰۵؛ مؤمنون (۲۳): ۹۲؛ سجده (۳۲): ۶.
۲. بنگرید به: بقره (۲): ۱۳۷، ۱۶۹، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۴۶ و ۲۴۷؛ نحل (۱۶): ۱۹؛ توبه (۹): ۷۸؛ آل عمران (۳): ۱۶۷.

۳. بنگرید به: بقره (۲): ۱۴۰؛ آل عمران (۳): ۱۱۹؛ فاطر (۳۵): ۱۱؛ هود (۱۱): ۳۱؛ اسراء (۱۷): ۵۴؛ نجم (۵۳): ۳۲.
۴. بنگرید به: نساء (۴): ۱۱۳؛ هلق (۹۶): ۱۴؛ الرحمن (۵۵): ۳؛ بقره (۲): ۳۱ و ۲۲۸.

زرد خود نگاه می‌دارد؛ آن‌سان که حتی عالی‌ترین موجودات از آن بی‌اطلاع‌اند.^۱
 آیات قرآن علم الهی را بن‌مایه تربیت انسان دانسته و از سوی توجه به این صفت الهی را در
 خدمت تربیت آدمی به‌کار گرفته است.^۲ بیشتر صفات به‌کاررفته در قرآن - مانند رؤیت، سمیع، بصیر،
 حکیم، خبیر، لطیف، شاهد و مشتقات آنها - بیانگر علم الهی و ابعاد مختلف آن است.

عالم، محضر خداست

أَلَمْ يَتْلَمَ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ. (سوره اعلق اسی ۱۴)

مگر ندانسته که خدا می‌بیند؟

ابوجهل در آغاز رسالت پیامبر اکرم ﷺ نسبت به ایشان برخوردهای تنیدی داشت. از این رو خداوند
 برای تسلی‌دادن به پیامبر اسلام ﷺ و تهدید ابوجهل به‌خاطر آزارهایی که به آن حضرت روا می‌داشت،

این آیه را نازل فرمود.

حال ممکن است این سؤال پیش آید که چگونه فردی مانند ابوجهل باید بداند که خداوند
 می‌بیند؟ از آنجا که بت پرستان هم اعتقاد به وجود هستی برای این عالم هستند که حورش هستی اش را از جای
 دیگری نگرفته باشد لذا این خطاب سؤالی نسبت به ابوجهل کرده است.
 در پاسخ گفته‌اند این علم لازمه اعتقاد به هستی‌بخش مطلق است. بت پرستان و مشرکان نیز

اعتراف داشتند که جهان هستی‌بخش می‌خواهد؛ یعنی کسی که خود هستی را از جایی دیگر
 برنگرفته باشد اثبات اینکه هم بر منم خدا هستیم؟

خ [آفرینش امری مستمر است. به دیگر سخن، موجودات دوام افاضه وجود را از سوی واجب‌الوجود
 لازم دارند از این رو به‌طور مستمر در محضر خالق خود هستند و لحظه‌ای از او غایب نمی‌گردند.

لازمه پذیرش این ارتباط میان آفریدگار و آفریده‌شده، مشاهده دائمی آفریدگار است.
 و آفریدگار هم در حال مشاهده و ثبت احوال مخلوقین است.] x

۱. بنگرید به: طور (۵۲): ۵۲؛ الجزاب (۳۳): ۶۳؛ انعام (۶): ۱۲۳.

۲. بنگرید به: بقره (۲): ۱۶۹، ۱۹۷، ۲۳۵ و ۲۷۳؛ اعلق (۹۶): ۱۴؛ آل عمران (۳): ۹۲ و ۱۱۴۲؛ محمد (۲۷): ۳۰؛

انعام (۶): ۵۹؛ جمعه (۶۲): ۸؛ نساء (۴): ۲۵؛ مائده (۵): ۷؛ انفال (۸): ۵۳.

۳. اعلق (۹۶): ۱۴.

۴. بنگرید به: ترجمه میزان، ج ۲۰، ص ۵۴۶.

گسترده‌ی علم الهی نیز از این حقیقت ریشه می‌گیرد، هرگاه آفریدگار هستی حیات را افاضه کند و این حیات را استمرار بخشد، تمام بخش‌ها و لایه‌های وجودی موجودات در محضر و حوزه دانش او خواهند بود؛ چنان‌که در برخی از آیات این ابعاد گسترده دانش الهی بیان شده است: «إِنَّهُ يَتْلُمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى: ^۱ که او آشکار و آنچه را که نهان است می‌داند.» چرا خداوند «إِنَّا بِمَا ظَاهِرُ بَاطِنِ اسْت؟» خداوند از آن‌رو که هم ظاهر و هم باطن پدیده‌ها را آفریده و هم دائماً به آنها حیات و هستی می‌بخشد بر ظاهر و مخفی پدیده‌ها آگاه است. «جَهْر» به ظهور کامل یک پدیده در برابر چشم یا گوش اطلاق می‌شود و آیه «إِنَّهُ يَتْلُمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ» ^۲ اشاره به آن است که خداوند سخنان آشکار را می‌شنود.

عبارت «و ما یخفی» نیز به دانش خداوند به پدیده‌های مخفی از چشم و گوش اشارت دارد. از این‌رو، موجودات مادی و غیرمادی و گفتار پنهان و آشکار در حوزه علم الهی گنجانده می‌شود. از همین رو، قرآن به مطالب پنهان‌شده در سینه‌های کفار و مشرکان اشاره کرده، خداوند را عالم‌ترین موجود به آنها می‌شمرد: «وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ» ^۳ و خداوند به آنچه در سینه دارند، داناتر است.»

در جایی دیگر نیز رابطه علم خداوند با صفت آفریدگاری او به‌صراحت آمده است:

أَلَا يَتْلُمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. ^۴

آیا کسی که آفریده است نمی‌داند؟ با اینکه او خود باریک‌بین آگاه است.

همان‌گونه که گذشت، درک این حقیقت در گرو آن است که آفرینش را امری مستمر و دائمی بدانیم که هر لحظه فیض وجود از ناحیه او به مخلوقات می‌رسد و چنان نیست که آنها را بیافریند و به حال خود واگذارد؛ زیرا ممکنات در هستی و همه شئون خود، به ذات واجب تعالی فقر دائمی دارند.

خداوند ذاتی به ظاهر و باطن است: به فرموده قرآن: خداوند دانای به ظاهر و باطن مخلوقات است (إِنَّهُ يَتْلُمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى) (اعلی/۷)

۱. اعلی (۸۷): ۷. او است که آشکارا و پنهان را می‌داند.
۲. تیساب (۳۱): ۱۱۰.
۳. تیشاق (۸۴): ۳۳. زیرا او است که هم ظاهر و باطن پدیده‌ها را آفریده است و دانای به آنها حیات و هستی می‌داند.
۴. ملک (۶۷): ۱۴.

توجه به این پیوند دائمی و آفرینش مستمر بهترین دلیل بر علم خداوند به اسرار همه موجودات در هر زمان و مکان است.^۱

در راستای همین برهان، لطیف بودن خداوند نیز اشاره دارد به علم او به اسرار دقیق و ظریف آفرینش؛ چه آنکه خلقت اجسام لطیف و کوچک و بسیار خرد و از دیگر سو لطایف و ظرایفی که در آفرینش تمام موجودات وجود دارد، ملازم با علم خداوند به اسرار دقیق و ظریف آفرینش است.

برای مطالعه بیشتر

دانش الهی در برهان‌های قرآنی

این صفت خداوند در موارد بسیاری پایه برهان و استدلال‌های قرآن قرار گرفته است. در اینجا تنها برخی از آنها را بازمی‌گوییم:

۱. علم الهی به توطئه‌ها و گفتار سزی: «و [همین یهودیان] چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: «ما ایمان آورده‌ایم.» و وقتی با همدیگر خلوت می‌کنند، می‌گویند: «چرا از آنچه خداوند بر شما گشوده است، برای آنان حکایت می‌کنید تا آنان به [استاد] آن، پیش پروردگارتان بر ضد شما استدلال کنند؟ آیا فکر نمی‌کنید؟» آیا نمی‌دانند که خداوند آنچه را پوشیده می‌دارند، و آنچه را آشکار می‌کنند، می‌داند؟^۲

۲. علم پروردگار به مصالح و مفاسد و ظرفیت‌های انسان‌ها در صدور احکام: «بر شما کارزار واجب شده است، در حالی که برای شما ناگوار است. و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»^۳

۳. گزینش‌های حکیمانه الهی: «و پیامبرشان به آنان گفت: «در حقیقت، خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است.» گفتند: «چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟»

۱. بگردید به: تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۳۴؛ ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص ۵۴۶.

۲. بقره (۲): ۷۶-۷۷.

۳. بقره (۲): ۲۱۶.

پیامبرشان گفت: «در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده، و او را در دانش و [نیروی] بدن بر شما برتری بخشیده است، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد، و خدا گشایشگر دانات^۱»

۴. جهان، محضر خدا؛ و در هیچ کاری نباشی و از سوی او [خدا] هیچ [آیه‌ای] از قرآن نخوتی و هیچ کاری نکند، مگر اینکه ما بر شما گواه باشیم آنگاه که بدان مبادرت می‌ورزید و هم‌وزن فرمای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست، و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیزی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن [درج شده] است^۲

۵. دلیل عدم هدایت خاص برخی افراد: قطعاً بدترین چندگان نزد خدا کران و لالائی‌اند که نمی‌اندیشند و اگر خدا در آنان خیری می‌یافت قطعاً شنوایشان می‌ساخت؛ و اگر آنان را شنوای می‌کرد، حتماً باز به حال اعراض، روی برمی‌تاftند^۳

۶. دلیل تغییر برخی احکام: اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست. پس اگر از [میان] شما یکصد تن شکیبیا باشند بر دویت تن پیروز گردند، و اگر از شما هزار تن باشند، به توفیق الهی بر دو هزار تن غلبه کنند، و خدا با شکیبایان است^۴

۷. دلیل عنایت ویژه و الطاف خاص الهی: «به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد، و آنچه در دل‌هایشان بود باز شناخت بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد و [تیزی] غنیمت‌های فراوانی خواهند گرفت، و خدا همواره نیرومند سنجیده کار است^۵»

۸. پرهیزگاری از خلل‌وند: «و بلیتید که خداوند آنچه را در دل دارید می‌داند. پس، از [مخالفت] او بترسید، و بلیتید که خداوند آمرزنده و بردبار است^۶»

۱. بقره (۲): ۲۲۷.

۲. یونس (۱۰): ۶۱.

۳. انفال (۸): ۲۲-۲۳.

۴. انفال (۸): ۶۶.

۵. فتح (۲۸): ۱۸-۱۹.

۶. بقره (۲): ۲۳۵.

د) قدرت بی‌پایان پروردگار

یکی از مهم‌ترین مباحث صفات کمال و جمال خداوند، مسئله «قدرت» است. آیات بسیاری خداوند را بدین صفت توصیف کرده‌اند. واژه‌هایی چون «قادر، قوی، عزیز، بطش، قهر و غالب» هر یک به‌گونه‌ای توانایی بی‌پایان خداوند را باز نموده است.^۱

اثبات توانایی مطلق و فراگیر خداوند کار دشواری نیست. لازمه آفرینش هستی و همچنین تدبیر و ثبات امور انسان و سایر موجودات عالم، وجود قدرت و توانایی خالق و مدبر موجودات را به اثبات می‌رساند. از همین رو در سوره حج پس از آنکه خلقت و تدبیر انسان و گیاه را ذکر کرده، آن را فعل خداوند می‌شمرد، قدرت او را نیز متذکر می‌گردد:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مَّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتَّقَىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدِّ إِلَىٰ أَزْدَلِ الْعُمُرِ لِيَكَيِّلَا يَعْلَمَ مِمَّن بَعْدَ عِلْمٍ شَيْنًا وَ تَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ رَوْحٍ يَهْبِجُ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ سَلَىٰ كُلَّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۲

در آیه اخیر، کلمه «ذلك» به آفرینش انسان و گیاه و تدبیر امور آنها اشاره دارد که این خود چند مطلب را به اثبات می‌رساند: اول آنکه «الله» حق است و امری موهوم، باطل و خیالی نیست؛ زیرا وجود حقیقی و غیرخیالی پدیده‌ها و نظام متقن و ثابتی که بر آنها جاری است، پدیدآورنده و مدبر

۱. مثلاً واژه «عزیز» ۱۱۹ بار، «قدرت» ۱۲۲ بار، «غلب» ۱۲۲ بار، «قوی» ۱۳۲ بار، «قهر» ۱۳۲ بار و «بطش» ۱۳۲ بار در قرآن آمده که در اغلب موارد به خداوند اشاره دارد.

۲. «ای مردم، اگر در باره برانگیخته شدن در شکید، پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آنگاه از مضغه، دارای خلقت کامل و [احیاناً] خلقت ناقص، تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم. آنچه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین در رحمها قرار می‌دهیم، آنگاه شما را [به صورت] کودک برون می‌آوریم، سپس [حیات شما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید، و برخی از شما [زودرس] می‌میرد، و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد به گونه‌ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی‌داند. و زمین را خشکیده می‌بینی و [ای] چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستنیهای] نیکومی رویاند. این [قدرت نمایها] بدان سبب است که خدا خود حق است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند و [هم] اوست که بر هر چیزی تواناست.» (حج (۲۲): ۵-۶)

حقیقی را کشف کرده، ثابت می‌کند که خداوند امری موهوم نیست. دوم آنکه، انتقال خاک مرده از وضعی به وضعی دیگر و رساندنش به مرحله انسانی و نیز انتقال زمین مرده - به وسیله آب - به صورت نباتی که به کزرات روی می‌دهد ثابت می‌کند همین موجودی که در تدبیرش چنین بعثت‌های بی‌دری و مستمری دارد، توان زنده کردن مردگان و بعثت انسان‌ها را نیز دارد.

سوم آنکه: «ایجاد و تدبیر انسان و نبات، در کنار دیگر موجودات هستی شکل می‌گیرد و کسی می‌تواند انسان و گیاهان را هستی دهد و امر آن دو را انتظام بخشد که کل هستی را آفریده و آن را تدبیر نموده باشد. پس اگر کسی قدرت بر آفرینش و تدبیر این دو (انسان و گیاهان) را داشته باشد، قدرت بر هر چیزی خواهد داشت؛ همان‌گونه که هستی‌بخش و مدبر همه چیز خواهد بود.»^۱

قرآن ضمن بیان آفرینش آسمان‌ها و زمین هفتگانه، امر خدا را در میان این پدیده‌های عظیم یاد کرده، آن را دلیل و راهنمای اثبات قدرت مطلق خداوند و دانش گسترده او شمرده است:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا.^۲

خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید. فرمان [خدا] در میان آنها فرود می‌آید تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست، و به راستی دانش وی هر چیزی را دربر گرفته است.

این آیه به عظمت قدرت خداوند در آفرینش آسمان‌ها و زمین و نیز هدف نهایی آفرینش اشارتی بر معنا دارد. جمله «و من الارض مثلهن» یعنی همان‌گونه که آسمان‌ها هفتگانه‌اند، زمین نیز هفتگانه است.^۳ در عظمت آسمان‌های هفتگانه همین بس که خداوند می‌فرماید:

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ.^۴

ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم.

۱. بنگرید به: ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۴۸۸؛ تفسیر کتزالدلائق، ج ۹، ص ۴۹.

۲. طلاق (۶۵): ۱۲.

۳. مفسران در زمینه هفتگانه بودن زمین نظریات مختلفی دارند. در این باره بنگرید به تفاسیر: ترجمه المیزان ج ۱۹، ص ۵۲۹؛ نمونه، ج ۲۴، ص ۲۶۰؛ کتزالدلائق، ج ۱۳، ص ۳۱۸؛ احسن الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۱۸.

۴. صافات (۳۷): ۶.

از این آیه بر می‌آید که آنچه ما می‌بینیم و علم و دانش بشر به آن احاطه دارد، همه مربوط به آسمان اول است و ماورای این ثوابت و سیارات، شش عالم دیگر وجود دارد که فعلاً از دسترس علم ما بیرون است.

اگر عدد هفت در مورد آسمان‌ها و زمین علامت تکثیر باشد و مراد از آن عدد هفت ریاضی نباشد (آن‌گونه که در تعابیر فارسی و عربی نیز رواج دارد)، در این صورت عظمت فوق تصور آسمان‌ها و زمین‌های متعدد در عالم هستی، تصویر روشن‌تری می‌یابد^۱. یکی از ثمرات تدبیر در امر آفرینش آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه با نظام متقن و استواری که در آنها جریان دارد، درک قدرت خداوند بر همه موجودات و احاطه علمی او بر جمله مخلوقات و پدیده‌هاست. هیچ متفکری در مسئله آفرینش غور نکرد، مگر آنکه بی‌تردید قدرت گسترده و بی‌پایان آفریدگار و علم فراگیر او را به مخلوقات دریافت.

فَلَكٌ وَبِأَدْسَاهِي نَامَحْدُودٌ، دَلِيلُ قَدْرَتِ خَدَاوَنْد

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ • الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ.^۲

بزرگوار [و خجسته] است آنکه فرمانروایی به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست. همانکه مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید، و اوست ارجمند آمرزنده.

این دو آیه با بیان مالکیت مطلق خداوند آغاز می‌شود. درحقیقت پادشاهی گسترده و بلامنازع خداوند دربرگیرنده تمام ملک‌هاست. واژه «ید» استعاره از قدرت است و احاطه خداوند بر ملک را می‌رساند به دیگر بیان، «ملکیت هستی همچون موم در دست اوست»^۳ لازمه نامحدود و مطلق بودن این‌گونه پادشاهی و صاحب‌اختیاری، توانایی نامحدود و نامتناهی خداوند است.^۴ آفرینش مرگ و زندگی که در آیه دوم به آن پرداخته شده، آن هم با واژه «الذی»، بیانگر آن است

۱. بنگرید به: تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۶۰.

۲. ملك (۶۷): ۱-۲.

۳. بنگرید به: ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۵۸۴.

۴. بنگرید به: ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۵۸۴؛ تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۱۶.

که قدرت نامحدود و گسترده خداوند، از راه آفرینش مرگ و زندگی شناخته می‌شود. شایان ذکر است که مرگ در فرهنگ قرآن عدم‌حیات نیست، بلکه انتقال از جهانی به جهان دیگر است. به تعبیری نیکوتر، همان‌گونه که تولد نوزاد مرگ از رحم و انتقال به جهان خارج است، مرگ انسان نیز مردن از دنیا و انتقال به جهان دیگر دانسته شده و در نتیجه هستی‌بخش عالم، هم زنده‌کننده است و هم میراننده و تعلق قدرت او به مرگ نیز تعلق قدرت به امری وجودی است.^۱ از این‌رو، آفرینش مرگ و زندگی دلیل بر قدرت نامحدود خداوند است؛ همان‌سان که آفرینش هفت طبقه آسمان - بی‌هیچ تناقض و عیب - و زینت‌بخشی آسمان اول به چراغ‌های پرفروغ و شهاب سنگ‌ها، آیتی دیگر بر این امر است.^۲

غلبه قدرت الهی

وَهُوَ الظَّاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ.^۳

و اوست که بر بندگان خویش چیره است، و اوست حکیم آگاه.

قهر به معنای غلبه و دلیل کردن است، از این‌رو قاهر یعنی غالب. در برخی از منابع قهر و غلبه را متفاوت دانسته‌اند از نگاه اینان، «قهر» نوعی غلبه و پیروزی است، آن‌سان که طرف مقابل نتواند هیچ‌گونه مقاومتی از خود نشان دهد اما در «غلبه» این مفهوم وجود ندارد و ممکن است شخص غالب بعد از مقاومت‌هایی، بر طرف مقابل پیروز گردد.

از تعبیر «فوق عباده» در این آیه نیز می‌توان این مطلب را دریافت که گویا همه موجودات عالم هستی بندگان ضعیف و ناتوانی هستند که مهار امر و نهی آنها کاملاً در دست مولای قادر و غالب است. علامه طباطبایی در این زمینه چنین می‌نویسد:

از آنجایی که تمام اسباب عالم هستی را خدای تعالی ایجاد کرده تا وسایلی برای حدوث حوادثی باشند - و اوست که مسببات را از آثار اسباب متأثر می‌سازد و این اسباب و مسببات هرچه باشند،

۱. همان.

۲. بگردید به: ملك (۶۷): ۴ - ۶.

۳. انعام (۶): ۱۸.

مجبور به قبول آثاری هستند که خداوند فعل آن را از یکی، و انفعال از آن را از دیگری خواسته است - از این جهت می‌توان گفت تمامی آنها مقهور خدای سبحان‌اند و خدای سبحان قاهر بر همه آنهاست.^۱

بنابراین اگر سخن از قهر و غلبه است و این واژه بیانگر وجود عامل نیرومندی در برابر اراده و قدرت خداوند است، به دلیل پندار اولیه ماست، در غیر این صورت هیچ موجودی توان مقاومت در برابر قدرت خداوند را نداشته و بلکه هرچه دارند، جمله از او و به مشیت اوست.^۲

در همین باب، در سوره کهف مذاکره دو رفیق باغدار آمده است:

... به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و پیرامون آن دو [باغ] را با درختان خرما پوشاندیم و میان آن دو را کشتزاری قرار دادیم ... و میان آن دو [باغ] نهری روان کرده بودیم. و برای او میوه فراوان بود. پس به رفیقش - درحالی که با او گفتگو می‌کرد - گفت: «مال من از تو بیشتر است و از جهت افراد از تو نیرومندترم.» و درحالی که او به خویشان ستمکار بود، داخل باغ شد [و] گفت: «گمان نمی‌کنم که رستاخیز برپا شود و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانده شوم، قطعاً بهتر از این را در بازگشت خواهم یافت.» رفیقش - درحالی که با او گفتگو می‌کرد - به او گفت: «آیا به آن کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آن‌گاه تو را [به صورت] مردی درآورد، کافر شدی؟ اما من [می‌گویم]: اوست خدا، پروردگار من، و هیچ کس را با پروردگارم شریک نمی‌سازم. و چون داخل باغ شدی، چرا نگفتی «ما شاء الله، نیرویی جز به [قدرت] خدا نیست»؟ اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی، امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من عطا فرماید و بر آن [باغ تو] آفتی از آسمان بفرستد تا به زمینی هموار و لغزنده تبدیل گردد، یا آب آن [در زمین] فروکش کند تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری. [تا به او رسید آنچه باید برسد] و [آفت آسمانی] میوه‌هایش را فروگرفت. پس برای [از کف دادن] آنچه در آن باغ هزینه کرده بود، دست‌هایش را برهم می‌زد درحالی که داریست‌های آن فروریخته بود و [به حسرت] می‌گفت: «ای کاش هیچ‌کس را شریک پروردگارم نمی‌ساختم!» و او را در برابر خدا گروهی نبود تا یاری‌اش کنند و توانی نداشت که خود را یاری کند. در آنجا [آشکار شد که] یاری به خدای حق تعلق دارد. اوست

۱. ترجمه المیزان، ج ۷، ص ۲۷.

۲. بنگرید به: همان.

بهترین پادش و [اوست] بهترین فرجام.^۱

این آیات بیانگر قهر و غلبه قدرت خداوند بر نظام اسباب و مسببات است و اینکه هر نیرویی در انحصار خدا و قائم به اوست. بنابراین آنچه در زمین روی می‌دهد، همه در پرتو قدرت الهی است، بی‌آنکه ما از خود چیزی داشته باشیم.

۶- رابطه انسان و خدا

- قرآن کریم در آیه ۲۸ از سوره رعد می فرماید: «الذین امنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله»؛ آنان که ایمان آوردند و کشتی دلشان با یاد خدا آرامش پیدا می‌کند. تا این جمله، همین قدر می گوید آنها که دلشان با یاد خدا آرامش پیدا می کند.

در ادامه فوراً می‌گوید «الا بذكر الله تطمئن القلوب» (یعنی اما این را بدانید تنها با همین یک چیز است که دل ها آرامش پیدا می کند. "بذكر الله" چون مقدم بر "تطمئن القلوب" است، مفید حصر است: یعنی تنها با یاد خداست که دل ها آرامش پیدا می کند یعنی بشر به هر مطلوبی که برسد باز مضطرب است، باز ناراحت و ناراضی است و به آرامش نمی رسد و تنها چیزی که برای او موجب آرامش است یاد خداست.

چون مادیات، محدود است، هیچ وقت جز خدا انسان را سیر نمی کند. یعنی اگر همه کره زمین را هم بدهند به کسی، باز می خواهد آسمان را داشته باشد، خدا انسان را اینطور خلق کرده که بی نهایت طلب است. یعنی آدمی که بی نهایت طلب است، چیزهای نهایت دار، محدودیت دار انسان را سیر نمی کند. ظرف انسان بزرگ است و این ظرف بزرگ با این چیزهای کوچک سیر نمی شود.

تفسیر المیزان: خدای تعالی به عنوان یک قاعده کلی می‌فرماید: "ألا بذكر الله تطمئن القلوب". با یاد خدا دلها آرام می‌گیرد" و این خود قاعده‌ای عمومی است کلمه شامل همه انحاء ذکر می‌باشد، چه اینکه لفظی باشد، و چه غیر آن، و چه اینکه قرآن باشد و یا غیر قرآن و بلکه مقصود از آن مطلق انتقال ذهن و خطور قلب است، چه اینکه به مشاهده آیتی و برخوردن به حجتی باشد، و یا به شنیدن کلمه‌ای صورت گیرد.

پس تنها چیزی که در ارتباطهای انسانی موجب آرامش واقعی و ماندگار برای انسان است، ایمان به خدا و همواره داشتن یاد اوست.

- آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره فجر نیز پیرامون رابطه انسان با خداست «يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ائِ إِلَى رَّبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»؛ بازگرد به سوی پروردگارت در حالی که راضی و خشنودی و مرضی هستی و خدا هم از تو خشنود است.

آیه اشاره به نزدیکی و پیوند رابطه خدا و بنده دارد به گونه ای که این از آن خشنود است و آن از این خشنود.

«فَادْخُلِي فِي عِبَادِي»؛ پس وارد شو در جرگه بندگان من»

المیزان: وقتی کسی مطمئن به پروردگار خود شد، و از ادعای استقلال منقطع گردید، و بدانچه از ناحیه پروردگارش می‌رسد به دلیل اینکه حق است راضی شد، قهرا ذات و صفات و افعال خود را ملك طلق پروردگارش می‌داند، پس در آنچه او مقدر می‌کند و قضایی که او می‌راند و امر و نهی که او می‌کند هیچ خواستی از خود نشان نمی‌دهد، مگر آنچه را که پروردگارش خواسته

باشد، و این همان ظهور عبودیت تامه در بنده است، پس اینکه فرمود: "فَادْخُلِي فِي عِبَادِي" در حقیقت امضای عبودیت وی است و جمله "وَ ادْخُلِي جَنَّتِي" منزلگاه او را معین می‌کند، و منظور از اینکه کلمه "جنت" را بر ضمیر تکلم اضافه کرد و فرمود: داخل جنت من شو این بوده است که او را به تشریف خاصی مشرف کند، و در کلام خدای تعالی هیچ جا غیر این آیه جنت را به خود نسبت نداده است.

«وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» در بهشت من وارد شو .

- سوره روم آیه ۳۰:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» این دیگر از صریح ترین بیانات در این زمینه است.

«پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند»

"وجه" به معنی "صورت" است، و در اینجا منظور صورت باطنی و روی دل می‌باشد، بنا بر این منظور تنها توجه با صورت نیست، بلکه توجه با تمام وجود است، زیرا وجه و صورت مهمترین عضو بدن و سنبل آن است.

بر اساس این آیه گرایش انسان به خدا تعالی و به تعبیری دیگر میل به ارتباط با او در فطرت و سرشت انسان نهاده شده است.

در روانشناسی این مسئله مطرح است که یکی از ابعاد روح بشر، خداخواهی و حس تقدیس است یعنی در غریزه بشر حس تعالی و اینکه در مقابل یک مقام متعالی خضوع کند و او را پرستش نماید، هست و اگر خدای یگانه را پیدا نکند موجود دیگری را به جای او می‌نشانند و پرستش می‌کند.

رابطه فقیر و غنی

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. فاطر (۱۵)

ای مردم ، شما (همگی) نیازمند به خدایید . تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است.

رابطه خالق و مخلوق

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱) بقره

ای مردم، پروردگارتان را که شما، و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده است، پرستش کنید باشد که به تقوا گرایید.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳) فاطر

ای مردم ! به یاد آورید نعمت خدا را بر شما ؛ آیا آفریننده های جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟! هیچ معبودی جز او نیست ؛ با این حال چگونه به سوی باطل منحرف میشوید؟

رابطه رازق و مرزوق

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فَرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲) بقره

آن کس که زمین را بستر شما ، و آسمان [جو زمین] را همچون سقفی بالای سر شما قرار داد ؛ و از آسمان آبی فرو فرستاد ؛ و به وسیله ی آن میوه ها را پرورش داد ؛ تا روزی شما باشد . بنابراین ، برای خدا همتیانی قرار ندهید ، در حالی که می دانید (هیچ يك از آنها، نه شما را آفریده، و نه روزی به شما میدهند)

رابطه عابد و معبود

از زبان پیامبران میفرماید:

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۵۱) آل عمران

خداوند پروردگار من و پروردگار شماست؛ او را بپرستید (نه من و نه چیز دیگر را)

رابطه گرفتار و رهایی بخش

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷)

اگر خداوند زیانی به تو برساند ، هیچ کس جز او ن میتواند آن را بر طرف سازد ، و اگر خیری به تو برساند ، او بر همه چیز تواناست ؛ (و از قدرت او ، هر گونه نیکی ساخته است)

رابطه عالم و معلوم

وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (۳) انعام

اوست خداوند در آسمان ها و در زمین ؛ پنهان و آشکار شما را میداند؛ و از آنچه به دست می آورید، با خبر است

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۷۸) توبه

آیا نمیدانستند که خداوند ، اسرار و سخنان در گوشی آنها را میداند؛ و خداوند دانای همه غیبها (و امور پنهانی) است؟

أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (۱۴) علق

آیا (مگر) ندانست که خداوند می بیند؟

رابطه محب و محبوب

خداوند انسان را به بهره گیری از پرتو محبت خود فرا میخواند و دوستی خود را به او اعلام میکند و تأکید میکند که انسان بیش از يك قلب ندارد و آن قلب باید مخزن مهر خداوندی باشد.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ (۴) احزاب

خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده [است] .

و یادآوری میکند که نتیجه ی کم لطفی و بی توجهی به رابطه ی مهرآمیز خداوند و ناسپاسی نسبت به این ارزش عظیم ، موجب مسخ شخصیت و تباهی هویت شماست .
به عبارت دیگر ، انسانی که خدا را فراموش کند ، از اصالت خود فاصله گرفته است و اسیر سراب گشته است

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹) حشر

و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به (خود فراموشی) گرفتار کرد؛ آنها فاسقاند

در برخی آیات نیز یاد آوری میکند که انسان در عمق ضمیر خویش نیازمند به یک دوستی راستین و خالصانه است ، اما در شناخت خود به خطا می‌رود و مهر خود را به پای کسانی میریزد که از پاسخ لازم و کامل به آن عاجزند

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (۱۶۵) بقره

بعضی از مردم ، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب میکنند ؛ و آنها را همچون خدا دوست میدارند. اما آنها که ایمان آرند ، عشقشان به خدا ، شدیدتر است . و آنها را که ستم کردند (و معبودی غیر خدا برگزیدند) هنگامی که عذاب را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت از آن خداست ؛ و خدا دارای مجازات شدید است ؛ (نه معبودهای خیالی)

رابطه وکیل و متوکل

مهمترین نیاز انسان در انجام کارهای م هم و سرنوشت ساز ، تکیه بر جایگاهی قابل اتکا و شکست ناپذیر است ، تکیه بر عناصر سست و لرزان و فنا پذیر ، ن میتواند به انسان آرامش بخشد . بنابر این در آیات قرآن ، توکل به خدا یک شاخصه ی ارزشی و مهم برای انسان به شمار می‌آید.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۳) تنگابن

خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست و مؤمنان باید فقط بر او توکل کنند

آل عمران/۱۶۰: إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

رابطه دستگیر و پناهنده

انسان مؤمن در پرتو نیروی تشخیص الهی ، از گزند تباهی ، پلیدی ، فساد و ... ایمن می‌گردد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَقْوُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹) انفال

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید ، برای شما وسیله‌ای جهت جدا ساختن حق از باطل قرار میدهد

۷- روابط اجتماعی

روابط خانوادگی

روم/۲۱:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

و از نشانه های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید . و در میانتان مودت و رحمت قرار داد ؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر میکنند .

از آنجا که ادامه این پیوند در میان همسران خصوصاً، و در میان همه انسانها عموماً، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد به دنبال آن اضافه می‌کند: " و در میان شما مودت و رحمت آفرید" (وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً)

جالب اینکه قرآن در این آیه هدف ازدواج را سکونت و آرامش قرار داده است

تفاوت و تفاهم اجتماعی

حجرات/۱۳

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ای مردم ، ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید ؛ (اینها ملاک امتیاز نیست) گرامیترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است.

به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده، و اصالت و واقعیت را به مساله تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می‌دهد، و می‌گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست

رابطه ایمانی و برادری

حجرات/۱۰

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

مؤمنان برادر یکدیگرند ؛ پس میان دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید.

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش می‌کنید باید در میان مؤمنان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید.

و از آنجا که در بسیاری از اوقات " روابط" در این گونه مسائل جانشین " ضوابط" می‌شود، بار دیگر هشدار داده و در پایان آیه می‌افزاید: " تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید" (وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ).

و به این ترتیب یکی از مهمترین مسئولیتهای اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با تمام ابعادش بیان می‌شود.

همدلی و اتحاد

آل عمران/۱۰۳

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام و هرگونه وسیله هی وحدت] چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل های شما ، الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او ، برادر شدید ! و شما بر لب حفر های از آتش بودید ، خدا شما را از آن نجات داد ؛ این چنین ، خداوند آیات خود را برای شما آشکار میسازد؛ شاید پذیرای هدایت شوید

در کتاب " معانی الاخبار" از امام سجاد ع نقل شده که فرمودند: " بحَبْلِ اللَّهِ" قرآن است، و در تفسیر " عیاشی" از امام باقر ع که فرمود: ریسمان الهی" آل محمد ص می‌باشند، که مردم مامور به تمسک به آن هستند.

ولی نه این احادیث و نه آن تفسیرها، هیچ کدام با یکدیگر اختلاف ندارند، زیرا منظور از ریسمان الهی هر گونه وسیله ارتباط با ذات پاک خداوند است، خواه این وسیله، اسلام باشد، یا قرآن، یا پیامبر و اهل بیت او، و به عبارت دیگر تمام آنچه گفته شد، در مفهوم وسیع" ارتباط با خدا" که از معنی" بحَبْلِ اللَّهِ" استفاده می‌شود، جمع است.

بنا بر آنچه بیان شد تمسک به ریسمان الهی د جامعه موجب اتحاد و همدلی افراد جامعه بایکدیگر خواهدبود.

خوش خلقی

بقره/۸۳ - نساء/۸۶ -

۲. خوش خلقی و خوش رویی

قرآن به مناسبت‌های مختلف در باره ارزش حسن خلق سخن گفته است؛ نظیر این آیات:

وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا.^۱

و بامردم [به زبان] خوش سخن بگویید.

وَإِذَا حُيِّتُمْ بِحَسَنَةٍ فَأَحْسِنُوا بِأَحْسَنٍ مِنْهَا أَوْ رُدُّهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا.^۲

و چون به شما درود گفته شد، شما به [صورتی] بهتر از آن درود گوید، یا همان را [در پاسخ]

برگردانید که خدا همواره به هر چیزی حسابرس است.

یکی از مصادیق نیکی به دیگران (وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ)^۳ و نیکی به والدین که به کزات به

روابط اجتماعی عادلانه

خداوند، انسان را به اتخاذ رابطه‌ی صحیح اجتماعی و قسط دعوت می‌کند و تأکید میکند که انسان باید هشیار باشد که ما همه جزئیات امور را به دقت مورد توجه قرار می‌دهیم.

انبیا/۴۷:

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ

ما ترازوهای عدل را در روز قیامت بر پا میکنیم؛ پس به هیچ کس کمترین ستمی نمیشود! و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل (کار نیک و بدی) باشد، ما آن را حاضر میکنیم و کافی است که ما حساب‌کننده باشیم.

با این هشدار، مؤمنان را به روابط صحیح اقتصادی و اخلاقی با مردم دعوت میکند.

نساء/۲۹:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را به باطل (واز طرق نامشروع) نخورید؛ مگر اینکه تجارتي با رضایت طرفین شما انجام گیرد. و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است

نساء/۳۰:

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عَدُوًّا وَظَلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا

و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت؛ و این کار برای خدا آسان است

نحل/۹۰:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد؛ و از فحشا و منکر و ستم، نهی میکند. خداوند به شما اندرز میدهد، شاید متذکر شوید.

آیه به شش اصل مهم که سه اصل، جنبه مثبت و مامور به، و سه اصل جنبه منفی و منهی عنه دارد، دیده می‌شود.

هر گونه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران بر خلاف اصل عدل است. اما از آنجا که عدالت با همه قدرت و شکوه و تاثیر عمیقش در مواقع بحرانی و استثنایی به تنهایی کارساز نیست، بلافاصله دستور به احسان را پشت سر آن می‌آورد.

به تعبیر روشنتر در طول زندگی انسانها مواقع حساسی پیش می‌آید که حل مشکلات به کمک اصل عدالت به تنهایی امکان پذیر نیست، بلکه نیاز به ایثار و گذشت و فداکاری دارد، که با استفاده از اصل " احسان" باید تحقق یابد.

در حدیثی از علی ع می‌خوانیم

العدل الانصاف، و الاحسان التفضل:

" عدل آنست که حق مردم را به آنها برسانی، و احسان آن است که بر آنها تفضل کنی".

بعضی گفته‌اند عدل، اداء واجبات و احسان انجام مستحبات است

(وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ).

پیرامون این تعبيرات سه گانه " فحشاء" منکر" و "بغی" نیز مفسران سخن بسیار گفته‌اند، اما آنچه مناسبتر با معنی لغوی و قرینه مقابله این صفات با یکدیگر به نظر می‌رسد آنست که " فحشاء" اشاره به گناهان پنهانی " منکر" اشاره به گناهان آشکار، و بغی، هر گونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خود برتری بینی نسبت به دیگران است.

اعتدال و میانه روی در زندگی

اسلام آیین میانه روی و تعادل است. از آنجا که آیین یهود در خط افراط و خشونت و آیین مسیحیت در خط تقریط و محبت غیر معقول، سیر کرده است. خداوند اسلام را دین کامل و به دور از افراط و تقریط معرفی کرده است و به انسان توصیه نموده است که نسبت به ظاهر و باطن، دنیا و آخرت، امور مادی و معنوی و ... حد متوسط را مورد توجه قرار دهد

قصص/۷۷:

وَ اتَّبِعْ فِي مَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ

و در آنچه خدا به تو داده، سراي آخرت را بطلب و بهر هات را از دنیا فراموش مکن؛ و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد

اسرا/۲۹:

وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا

هرگز دستت را بر گردنت، زنجیر مکن (و ترك بخشش و انفاق منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشایی، که مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی.

این تعبیر کنایه لطیفی است از اینکه دست دهنده داشته باش، و همچون بخیلان که گویی دستهایشان به گردنشان با غل و زنجیر بسته‌اند و قادر به کمک و انفاق نیستند مباش.

از سویی دیگر " دست خود را فوق العاده گشاده مدار، و بذل و بخشش بی حساب مکن که سبب شود از کار بمانی، و مورد ملامت این و آن قرار گیری، و از مردم جدا شوی.

فرقان/۶۷:

وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانُوا بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا

و کسانی که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف مینمایند و نه سخت گیری؛ بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند

وفای به عهد

اسرا/۳۴: وَ لَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا

و به مال یتیم- جز به بهترین وجه- نزدیک مشوید تا به رشد برسد، و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا که از پیمان پریش خواهد شد

مومنون/۸: وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ

و آنان که امانتها و پیمان خود را رعایت می‌کنند

خای تعالی در سوره بقره آیه ۱۷۷ در ضمن ذکر اوصاف مومنان پنجمین ویژگی آنها را وفای به عهد می‌شمرد و می‌گوید: "کسانی هستند که به عهد خویش به هنگامی که پیمان می‌بندند وفا می‌کنند" (وَ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا).

چرا که سرمایه زندگی اجتماعی اعتماد متقابل افراد جامعه است، و از جمله گناهای که رشته اطمینان و اعتماد را پاره می‌کند و زیربنای روابط اجتماعی را سست می‌نماید ترک وفای به عهد است، به همین دلیل در روایات اسلامی چنین می‌خوانیم که مسلمانان موظفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل، مسلمان باشد یا کافر، نیکوکار باشد یا بدکار، و آن سه عبارتند از: وفای به عهد، ادای امانت و احترام به پدر و مادر.

امر به معروف و نهی از منکر

آل عمران/۱۰۴: وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُقْلِحُونَ

و باید از میان شما، گروهی، [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند، و آنان همان رستگار اند.

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقَرَّبُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵)

و چون کسانی مباشید که پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند، و برای آنان عذابی سهمگین است

ازدواج و پیوند

نور/۳۲: وَ اتَّخَذُوا الْأَيْمَانَ مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْطِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

بی‌همسران خود، و غلامان و کنیزان درستیگارتان را همسر دهید. اگر تنگدستند، خداوند آنان را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد، و خدا گشایشگر داناست

حجاب راهکاری است پیشگیرانه که رعایت آن برای مردان و زنان امری ضروری است که البته ضوابط و مقدار آن به تناسب جنسیت آنان متفاوت است. در برخی آیات قرآن چنین دستور داده شده:

قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ.^۲

به مردان با ایمان بگو: «دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند، که این برای آنان پاکیزه‌تر است، زیرا خدا به آنچه می‌کنند آگاه است.»

در جای دیگر نیز به پیامبر ﷺ چنین می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.^۳

ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: «پوششهای خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیکتر است، و خدا آمرزنده مهربان است.»

۱. بتکرید به: نور (۲۴): ۳۲.

۲. نور (۲۴): ۳۰.

۳. احزاب (۳۳): ۵۹.

از این آیهت چنین برمی‌آید که حجاب در زندگی انسان سه ره‌آورد مهم دارد:

۱. پاک‌کننده و رشد‌آور است؛

۲. نشانه افراد باعفاف است و آنها را به جامعه معرفی می‌کند؛

۳. از آزارهای افراد شهوتران جلوگیری می‌کند. به سخن دیگر حجاب برای بانوان نوعی مصونیت اجتماعی به‌وجود می‌آورد و موجب می‌شود که حریم آنان حفظ شده و بهداشت روانی و اجتماعی آنان تأمین گردد.

هنگامی که بانوان باحجاب باشند زمینه رشد مفاسد اجتماعی کمتر می‌شود و زن‌آزاری در اجتماع کاهش می‌یابد درواقع بدین رو خانمها خاطری آسوده‌تر خواهند داشت.

۸- سنت‌های الهی در قرآن

سنت در لغت و اصطلاح

«سنت» در لغت به معنای سیره، شیوه و روش است.^۱ گرچه برخی این واژه را مختص به شیوه نیکو و درست دانسته‌اند،^۲ از نظر عموم واژه‌شناسان این کلمه می‌تواند شیوه نیکو و نادرست را نیز دربرگیرد؛^۳ چنان‌که در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا.^۴

هرکس سنت نیکو پایه‌گذاری کند، برای او و برای کسی که بدان عمل کند، تا روز قیامت پاداش نیکو خواهد بود و هرکس سنت نادرستی را بنیان نهد، وزر و وبال آن برعهده او و کسی که بدان عمل کند، خواهد بود.

برخی دیگر از واژه‌شناسان سنت را به معنای دوام و عادت دانسته‌اند^۵ که در این معنا به کاری که یک یا دو بار انجام گیرد، سنت اطلاق نمی‌شود. براین اساس، در مفهوم واژگانی سنت، دو عنصر

۱. لسان العرب، ج ۶ ص ۳۹۹.

۲. تاج العروس، ج ۹، ص ۲۴۴.

۳. لسان العرب، ج ۶ ص ۳۹۹؛ نیز: تاج العروس، ج ۹، ص ۲۴۴.

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۰۴.

۵. التعریفات، ص ۵۴.

معنایی لحاظ شده است: ۱. راه و طریق. ۲. دوام و استمرار. از این رو به راه و روشی که دوام و استمرار ندارد، نمی‌توان «سنت» گفته بدین جهت میان مفهوم «سنت» و «قانون» از نظر استمرار و دوام، همسانی و بلکه تطابق وجود دارد؛ زیرا قانون نیز منشی است که از استمرار و دوام برخوردار است. با این توضیح، «سنت الهی» به معنای شیوه و منش مستمر خداوند یا قانون الهی خواهد بود. اما با این همه «سنت الهی» را به گونه‌هایی مختلف تعریف کرده‌اند:

۱. احکام، فرمان‌ها و نواهی خداوند؛^۱

۲. منش استوار الهی؛^۲

۳. منش حکیمانه و شیوه اطاعت الهی؛^۳

۴. روش الهی که - همانند ریزش پیاپی آب از آسمان - در اجتماع بشری جاری است؛^۴

۵. آن بخش از تدبیر و سازماندهی خداوند که استمرار و تکرار داشته و از سویی غیر قابل تبدیل و تحول است.^۵

با عنایت به کارکردهای واژه سنت در قرآن - که ۱۶ بار به صورت مفرد (سنة) و جمع (سنن) به کار رفته - می‌توان سنت الهی را این چنین تعریف کرد: قوانین ثابت و هدفمند خداوند که به گونه‌های مختلف در نظام تکوین و حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها جاری است.

تقسیم‌بندی سنت‌های الهی

در نگاهی جامع می‌توان سنت‌های الهی را به سه دسته اساسی بخش‌بندی کرد:

۱. سنت‌های ناظر به هستی و نظام تکوین مانند قانون هدایت تکوینی؛

۲. سنت‌های مربوط به انسان و نظام انسانی نظیر سنت امتحان و امداد؛

۳. سنت‌های حاکم بر نظام تکوین و نظام انسانی مانند سنت تدریج و قانون علیت.

۱. لسان العرب، ج ۶، ص ۳۹۹.

۲. همان.

۳. مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۲۹.

۴. قرآن و سنن الهی در اجتماع بشری، ص ۵۱.

۵. درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی، ص ۳۹۰، به نقل از: سنت‌های اجتماعی در قرآن کریم، ص ۱۲.

سنت‌های مربوط به انسان و نظام انسانی را نیز می‌توان سه دسته دانست:
 یک. سنت‌های الهی که منحصر به مؤمنان صالح است، نظیر سنت هدایت خاص؛
 دو. سنت‌های الهی که به کافران و فاسقان اختصاص دارد، مانند سنت مکر، املا و استدراج؛
 سه سنت‌های عام و فراگیر که هر دو دسته مؤمنان صالح و کافران فاسق را دربرمی‌گیرد، نظیر
 سنت امتحان.

برای مطالعه بیشتر

- پاره‌ای از سنت‌های الهی در قرآن بدین شرح است:^۱
۱. سنت ارسال پیامبران: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»^۲ و هیچ امتی نبوده، مگر اینکه در آن هشداردهنده‌ای گذشته است.
 ۲. سنت امداد و حمایت از صالحان: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^۳ و یَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛^۴ و هر کس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند.
 ۳. سنت هدایت خاص نسبت به صالحان: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ»^۴ و [الی] آنان که به هدایت گراییدند، [خدا] آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید و [توفیق] پرهیزگاری‌شان داد.
 ۴. سنت تدریج: «إِنَّ رِيبَكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»^۵ در حقیقت، پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید.
 ۵. سنت حیات و مرگ امت‌ها: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً»

۱. موارد یاد شده، سنت‌هایی است که در این فصل به اجمال یا تفصیل از آنها سخن به میان آمده است.
 ۲. فاطر (۳۵): ۲۴.
 ۳. طلاق (۶۵): ۲-۳.
 ۴. محمد (۴۷): ۱۷.
 ۵. اعراف (۷): ۵۴. آفرینش آسمان و زمین در شش روز - به رغم فرمان‌های آنی خداوند - بیانگر سنت تدریج است.

وَلَا يَسْتَدِينُونَ: ^۱ و برای هر امتی اجلی است؛ پس چون اجلشان فرارسد، نه [می توانند]

ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.

۶ سنت تغییر امت‌ها به دلیل تغییر اراده آنان: **وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا**

بِأَنْفُسِهِمْ: ^۲ درحقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را

تغییر دهند.

نیز این آیه: **وَذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ**

سَمِيعٌ عَلِيمٌ: ^۳ این [کیفر] بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته

تغییر نمی دهد، مگر آنکه آنان آنچه را در دل دارند تغییر دهند، و خدا شنوای

داناست.

۷. سنت تدافع: **هَلْوَ لَا دَفْعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمُ بِبَعْضٍ لَهْذُمَّتْ صَوَامِعُ وَبِتَعٍ وَصَلَوَاتٍ وَ**

مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا: ^۴ و اگر خدا بعضی از مردم را با بعض دیگر دفع

نمی کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده

می شود، سخت ویران می شد.

۸. سنت استدراج و املا: **وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمَلِي**

لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ: ^۵ و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که

نمی دانند، گریبانشان را خواهیم گرفت و به آنان مهلت می دهیم، که تدبیر من

استوار است.

۹. سنت مکر: **هَ أَقَامُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْتُرُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ:** ^۶ آیا از مکر

۱. اعراف (۷): ۳۴.

۲. رعد (۱۳): ۱۱.

۳. انفال (۸): ۵۳.

۴. حج (۲۲): ۴۰. براساس این سنت، خداوند با درگیر کردن ستمکاران با یکدیگر امنیت و آرامش مردم و مراکز مذهبی را تأمین می کند.

۵. اعراف (۷): ۱۸۲ - ۱۸۳.

۶. اعراف (۷): ۹۹.

خدا خود را ایمن دانستند، [با آنکه] جز مردم زیانکار [کسی] خود را از مکر خدا ایمن
نمی‌داند؟^۱

۱۰. سنت آشکار شدن مکر و دروغ: «أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ»^۱ و خدا نیرنگ
خائنان را به جایی نمی‌رساند.

۱۱. سنت بازگشت نیرنگ به مکرکننده: «وَلَا يَجِئُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ»^۲ و نیرنگ
زشت جز [دامن] صاحبش را نگیرد.

آنچه در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد، سنت هدایت تکوینی، سنت امتحان و سنت امداد
است که در دو حوزه نظام تکوین و نظام انسانی، گسترده‌اند.

ویژگی‌های سنت‌های الهی

برای سنت‌های الهی ویژگی‌های متعددی می‌توان برشمرد که آگاهی از آنها ما را با اهمیتشان بیشتر
آشنا می‌سازد این ویژگی‌ها در باره تمام تقسیمات پیش‌گفته صادق است.

۱. هدفمندی

مهمترین ویژگی سنت‌های الهی هدفمند بودن آنهاست. به عبارت روشن‌تر، سنت‌های الهی بسان
برخی از قوانین بشری نیستند که برخاسته از سلیق اشخاص و گروه‌ها است و بدون در نظر گرفتن
هدفی خاص یا معقول تنظیم می‌شوند. هدفمندی سنت‌ها هم از رهگذر برخورداری خداوند از صفت
حکمت (برهان لم) و هم با در نظر گرفتن حکیمانه بودن هر یک از سنت‌های الهی (برهان این)
اثبات می‌شود.

تفاوت دیگر سنت‌های الهی با قوانین بشری در این است که گاه قوانین بشری به منظور تأمین
نیازهای قانونگذار تدوین می‌شود، یا دست‌کم قانونگذار بسان سایر شهروندان به وضع آن قانون

۱. یوسف (۱۲): ۵۲.

۲. قاطر (۳۵): ۳۳.

نیازمند است. قانون حفظ اسرار حکومت و یا ممنوعیت دخالت در حریم شخصی اشخاص از این دست است.

اما در سنت‌ها یا قوانین الهی تمام اهداف و دستاوردهای سنت‌ها به نظام هستی یا انسان‌ها بازمی‌گردد؛ زیرا خداوند - در مقام بنیانگذار و مجری این سنت‌ها - غنی مطلق و بالذات است و هرگز گرد نیاز بر دامنش نمی‌نشیند^۱ برای مثال، هدف از سنت امتحان^۲ رشد و تکامل آدمیان و جدا شدن انسان‌های مؤمن و خالص از انسان‌های منافق و ناخالص است^۳ و هدف از سنت کیفر دنیوی ستمکاران نیز اجرای عدالت و ستاندن داد ستمدیدگان از آنهاست، نه به خاطر تشفی خشم الهی. سنت تدافع^۴ نیز از جمله سنت‌هایی است که رعایت اصل مصلحت و خیر انسان‌ها در آن کاملاً آشکار است. با این توضیح، اهدافی را می‌توان برای سنت‌های خداوند برشمرد:

یک. صلاح خواهی

خداوند کانون خیر و صلاح است و اصالتاً هرگز برای بندگان خود شر و بدی را اراده نکرده است. این نکته بارها در آیات قرآن مورد تأکید قرار گرفته که خداوند نسبت به همه بندگان مهربان و صاحب فضل و نیکی است^۴ و حتی در تشریح و تنظیم برنامه‌های عبادی، دشواری و سختی بندگان را نخواست است^۵ و هرگز به اندازه نخ باریک هسته خرما به آنان ستم روانمی‌دارد.^۶

۱. این آیه بیانگر غنای ذاتی خداوند و نیازمندی انسان‌هاست: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ ای مردم! شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی‌نیاز ستوده است.» (فاطر (۳۵): ۱۵).

۲. «مَوْئِمِّنٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَيَنْفَعُ الْكَافِرِينَ؛ و تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند، خالص گرداند و کافران را [به تدریج] نابود سازد.» (آل عمران (۳): ۱۴۱).

۳. حج (۲۲): ۴۰.

۴. نظیر این آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَنَوْ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ؛ آری، خدا بر مردم بسیار صاحب تفضل است، ولی بیشتر مردم سپاس نمی‌دارند.» (غافر (۴۰): ۶۱).

۵. «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ؛ خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد.» (بقره (۲): ۱۸۵).

۶. «فَقَضَىٰ أَوْتِينَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأَوْتَلَتْهُ أَقْرَبُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُلَظُّوْنَ فِتْيَلًا؛ پس هر کس کارنامه‌اش را به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می‌خوانند و به قدر نخک هسته خرما می‌به آنها ستم نمی‌شود.» (اسراء (۱۷): ۷۱). گفتنی است قبیل رسته مانند سفید رنگی است که در شکاف هسته خرماست. (بنگرید به: فرهنگ لاروس، ج ۲، ص ۱۵۵۷).

بنابراین اگر گفته می‌شود که مثلاً از جمله سنت‌ها و قوانین الهی امتحان و آزمایش بندگان است، نه بدین معناست که خداوند از رهگذر این امتحان‌ها خواهان شکست پندگانش است و بسان معلمی نامهربان می‌خواهد بر ناکامی و مردودی شاگردان خود لبخند بزند. در واقع باید به یقین باور داشت که خداوند از رهگذر امتحان، خیر و صلاح آنها را خواسته و حتی سنت‌هایی همچون مکر،^۱ استدراج، املاء^۲ و کیف‌های دنیوی^۳ گرچه ممکن است با محاسبه خصوص آنها مهر و خیرخواهی به نظر نرسد، با ملاحظه مجموعه هستی و نظام انسانی، چیزی جز خیر و صلاح نیست؛ زیرا اگر قرار باشد کافران و بدکاران رها و لجام‌گسیخته به سلامت و امنیت اجتماعی مردم صدمه بزنند، کیفر و عقوبت آنان برای مجموعه پیکره یک اجتماع سراسر خیر و صلاح خواهد بود.

دو. کمال‌خواهی

خداوند رشد و کمال انسان‌ها در سایه عبودیت و قرب به خود را هدف آفرینش معرفی کرده^۴ و از آنجا که خداوند کاملی است مطلق، طبیعتاً برای انسانی که خلیفه اوست،^۵ در مجموع برنامه‌ها و قوانین خود کمال او را لحاظ کرده است. سنت‌های خداوند نیز مشمول همین قاعده است. سنت ارسال پیامبران،^۶ امداد و حمایت الهی از مؤمنان صالح^۷ و هدایت خاص آنان^۸ و ... با در نظر گرفتن زمینه‌های رشد و کمال انسان‌های شایسته پیش‌بینی شده است.

۱. بنگرید به: اعراف (۷): ۹۹.

۲. بنگرید به: اعراف (۷): ۱۸۲ - ۱۸۳.

۳. برخی آیات از امکان عذاب‌های دنیوی در اثر ظلم و گناه حکایت می‌کند؛ نظیر این آیه: «أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ: آیا ساکنان شهرها ایمن شده‌اند از اینکه عذاب ما شامگاهان - در حالی که به خواب فرو رفته‌اند - به آنان برسد؟» (اعراف (۷): ۹۷).

۴. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: و جن و انس را نیافریدم، جز برای آنکه مرا بپرستند.» (ذاریات (۵۱): ۵۶).

۵. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً: و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.» (بقره (۲): ۳۰).

۶. بنگرید به: فاطر (۳۵): ۲۴.

۷. بنگرید به: طلاق (۶۵): ۲ - ۳.

۲. سازواری

مقصود از سازواری آن است که سنت‌های الهی را نباید با قوانین حکومت‌ها در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مقایسه کرد که در بسیاری از موارد به دلیل ناسازواری و گاه تناقض با یکدیگر بسان جزایر پراکنده‌اند که به‌سختی می‌توان با کشیدن پل میان ساکنانشان تعامل برقرار کرد.

باری، سنت‌های الهی بسان اندام‌های مختلف انسانی‌اند که هر یک بنا به مصلحتی و برای هدفی خاص پیش‌بینی شده است و اگر به هریک از آنها به صورت جزئی نگریسته شود، جزایری پراکنده خواهند بود اما در نگاه کلی با سازواری و هماهنگی کامل، پیکره زیبا و معتدل انسانی را تشکیل می‌دهند. از باب مثال، اگر در سنت تدریج، سبب‌مداری (نظام علت و معلولی) در نظام هستی به صورت جزئی نگریسته شود هیچ ارتباطی میان این سنت‌ها با سنت‌هایی همچون هدایت تشریحی،^۱ امداد الهی، امتحان و استدراج نخواهیم یافت. اما وقتی همه سنت‌ها در کنار یکدیگر و با عقل جمعی بنگریم، درخواست خواهیم یافت که همه آنها بسان همان اندام‌های انسانی‌اند که پیکره بی‌بدیلی را به تصویر می‌کشند. براین اساس، سنت‌های ناظر به نظام انسانی همچون هدایت تشریحی یا امداد الهی یا امتحان و استدراج با سنت‌های ناظر به نظام هستی همچون سنت تدریج و سبب‌مداری کاملاً سازوار و هماهنگ‌اند؛ چه خداوند براساس سنت تدریج هیچ‌گاه با رخدادی ناگهانی و بدون پیش‌زمینه مؤمنی را امداد نمی‌رساند، یا کافران را دچار استدراج نمی‌کند یا انسان‌ها را به محک امتحان نمی‌آزماید؛ چنان‌که سنت سبب‌مداری و نظام علت و معلول، تحقق سنت‌های پیش‌گفته در نظام انسانی را در بستری طبیعی توجیه می‌کند.

۳. فراگیری

از جمله ضعف‌های قوانین بشری آن است که عموماً منطقه‌ای بوده و براساس جغرافیای فکری و انسانی خاصی تنظیم شده‌اند. شاید در اینجا مهم‌ترین عامل محدودیت آن باشد که پدیدآورندگان این قوانین، خود به محیط و منطقه‌ای خاص تعلق داشته و هرگز نخواسته و نتوانسته‌اند خویش را از حصر جغرافیایی مکانی خارج سازند. از همین روست که قوانین بسیاری از کشورها و ملت‌ها با یکدیگر

۱- روایت ثانی که آن مجری الأشیاء بأسباب، (الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳) ناظر به این قانون است. برای آگاهی بیشتر بگردید به: ملاصدرا، شرح اصول الکافی، ج ۱، ص ۵۳۰.

متفاوت است و بسیاری از آنان به دلیل ناظر بودن به شرایط خاص محیطی و جغرافیایی، در سایر مناطق قابل تسری و اجرا نیستند، اما سنت‌های خداوند از این محدودیتها آزادند و درحقیقت تمام انسان‌ها - با هر زبان، رنگ، نژاد و ملیت - را دربرمی‌گیرد. مثلاً وقتی خداوند در باره امت‌ها می‌فرماید که آنان را در اثر کفر و ستم به عذاب استیصال یا عقوبت دنیوی گرفتار، و یا به دلیل کفران و ناسپاسی، نعمت‌ها را از آنان سلب خواهد نمود و یا همچنین اعلام کرده است که رحمت خاص و ولایت و حمایت الهی شامل حال مؤمنان خواهد شد و هیچ پرهیزگاری در بن‌بست زندگی گرفتار نخواهد ماند، یا فاسقان بی‌خبر دچار مکر الهی خواهند شد و ... تمام این سنت‌ها در سرتاسر گیتی بدون هیچ تفاوت و کم و کاستی تحقق خواهد یافت؛ اعم از آنکه مخاطب این سنت‌ها سفیدپوستان باشند یا سیاه‌پوستان، شمال‌نشین باشند یا جنوب‌نشین و یا به کشورهای ثروتمند تعلق داشته باشند یا جهان‌سوم. این امر از فرامکانی بودن و نیز عدالت خداوند و عدم تبعیض میان بندگان حکایت دارد.

لقد خلقناهم من طين طيبة

۴. ثبات و ماندگاری

سنت‌های خداوند بسان قوانین بشری نیست که هر از چندگاهی با تغییر اوضاع و احوال مردم و مقتضیات هر عصر و برخورد با ضعف‌ها و اشکالات برنامه‌ها و قوانین پیشین تغییر کنند، یا دست‌کم تغییر آن در یک سده تنها یک‌بار اتفاق افتد، بلکه به عکس، به تصریح قرآن سنت‌های خداوند از آغاز آفرینش تا فرجام هستی - که معلوم نیست چقدر به طول خواهد انجامید - بدون هیچ تغییر و دگرگونی اجرا شده و خواهد شد.

در آیاتی چند پس از پای‌فشاری بر سنت خداوند در باره امت‌های پیشین، بر ماندگاری و عدم تغییر آن تأکید رفته است: در سوره احزاب پس از تأکید بر سنت هلاک ساختن منافقان دین‌نما در میان امت‌های پیشین اعلام شده است که این سنت در باره دین‌نمایان دروغین در امت اسلامی نیز جاری خواهد بود:

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا^۱

در باره کسانی که پیش‌تر بوده‌اند، [همین] سنت خدا [جاری بوده] است، و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

در سوره فاطر نیز با تأکید بر این نکته که مشرکان در اندیشه نیرنگ به مؤمنان اند، این سنت الهی گوشزد شده که نیرنگ سوء تنها به مکرکننده باز خواهد گشت. در ادامه نیز دو بار بر عدم تغییر و تحول این سنت الهی پای فشرده شده است:

اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرُ السُّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السُّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ
فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا^۱

[انگیزه] این کارشان فقط گردنکشی در [روی] زمین و نیرنگ زشت بود و نیرنگ زشت جز [دامن] صاحبش را نگیرد. پس آیا جز سنت [و سرنوشت شوم] پیشینیان را انتظار می‌برند؟ و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت.

نتایج بررسی سنت‌ها

سنت‌ها و قوانینی که در نظام تکوین به صورت عام‌اند (نظیر سنت و قانون ارتباط متقابل میان علت‌ها و معلول‌ها) و نیز سنت‌هایی که در حیات فردی و اجتماعی به صورت خاص جاری هستند (مانند سنت امتحان)، همگی حکایت‌گر دست‌کم چهار امرند:

۱. با عنایت به فراگیری و تخلف‌ناپذیری سنت‌های الهی می‌توان به این نتیجه رسید که در سرتاسر گیتی و در فراختای تاریخ تنها یک اراده حکمفرماست و آن اراده خداوندی است؛ خداوندی قاهر، قادر و عادل که در اجرای سنت‌های خود میان گذشتگان و مردم این روزگار، اغنیا و مستمندان، پیامبران و توده مردم تفاوت نمی‌نهد.

۲. از هم‌سویی و سازواری این سنت‌ها و هدفمندی آنها که در یک‌یکشان مشهود است، می‌توان به حکیمانه بودن آنها و حکمت مطلق خداوند که مجری این سنت‌هاست، پی‌برد. باری، قانون‌مندی و قانون‌گرایی پیکره هستی هرگز با پوچ‌گرایی و لغومندی جمع‌پذیر نیست.

۳. سریان سنت‌های الهی در نظام تکوین، مبین نظم گسترده و شگفت‌آوری است که بر اجزای عالم حاکم است؛ نظمی حیرت‌انگیز که بنیاد عالم براساس آن استوار و پابرجاست. مثلاً اگر نظام علت و معلول - که براساس اراده خداوند مبنی بر انجام امور منطبق بر اسباب شکل گرفته - کنار نهاده

شود. پژوهش‌های علمی در عرصه‌های مختلف علوم - که از پیش‌زمینه‌های اصلی و بنیادین آنها سرچشمه نظام علت و معلول در تمام اجزای هستی است - هرگز به نتیجه نخواهد رسید.

۴. وجود و حتمیت سنت‌های خداوند در عرصه حیات انسانی - به‌ویژه سنت‌هایی همچون هدایت خاص که ویژه مؤمنان است و سنت مکر که مختص کافران و فاسقان است - بر معنادار بودن هستی و رویکرد آن به سوی خیر و نیکی و حمایت از صالحان و مؤمنان تأکید دارد. این امر ضمن آنکه مؤمنان صالح را در راهشان پایدارتر می‌کند، برای فاسقان نیز هشدار می‌دهد تا به راهی که سازگار با سنت‌های حاکم بر هستی است، بازگردند.

تفسیر پاره‌ای از سنت‌ها

در این بخش به معرفی سه سنت هدایت عام تکوینی، سنت امتحان و سنت امداد می‌پردازیم:

۱. سنت هدایت عام تکوینی

مقصود از هدایت عام آن است که تمام اجزای عالم - اعم از جمادات، نباتات، حیوانات و نیز انسان‌ها - در نظام تکوین به سوی کمال درخور خود رهسپار و روانه‌اند که به آن در اصطلاح «ایصال و رساندن به مطلوب»^۱ می‌گویند. دانه گندمی که در دل زمین کاشته می‌شود، به جای آنکه ره به اعماق زمین ببرد، به سمت بالا حرکت می‌کند و آن‌گاه که ساقه و سپس خوشه‌دار می‌شود به جای یک دانه هفتصد دانه به ثمر می‌نشانند - تا غذای اصلی میلیون‌ها انسان را فراهم آورد - همه اینها براساس همین هدایت تکوینی است. آنچه دهقان در مراحل کاشت، داشت و برداشت انجام می‌دهد، تنها معنات و زمینه‌هایی است که باز خداوند برای تحقق سنت هدایت عام تکوینی، آنها را لازم دانسته تا چنان نباشد که مردم اصل تلاش و کوشش را به کناری وانهند. براین اساس، قرآن می‌فرماید:

أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ۚ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ۗ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا ۚ

آیا شما آن را [بی‌یاری ما] زراعت می‌کنید، یا ماییم که زراعت می‌کنیم؟ اگر بخواهیم، قطعاً

خاشاکش می‌گردانیم.

۱. هدایت تکوینی ایصال الی المطلوب، و هدایت تشریحی به معنای ارائه طریق است. (بنگرید به: شرح

الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۳۷؛ المیزان، ج ۱، ص ۳۴ و ج ۱۲، ص ۱۶۶ - ۱۶۷.)

۲. وقعه (۲۶): ۶۳ - ۶۴. برای آگاهی از تفسیر این آیه بنگرید به: المیزان، ج ۱۹، ص ۱۳۵.

براساس همین هدایت عام تکوینی است که زنبور عسل فرمان گرفته است تا خانه شگرف خود را از میان کوه‌ها، درختان و داربست‌ها برگزیند و با طی مسیرهای مشخص از شهد گل‌ها بهره جوید و عسل ناب را - که مایه شفای مردم است - تحویل جهانیان دهد:

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كَلَّمِي مِنْ كُلِّ اثْمَرَاتٍ فَاَسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ.^۱

و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [= الهام غریزی] کرد که از پاره‌ای کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته‌سازی] می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن، سپس از همه میوه‌ها بخور و راه‌های پروردگارت را فرمانبردارانه بیوی. [آن‌گاه] از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگ‌های گوناگون است، بیرون می‌آید [که] در آن برای مردم درمانی است.

هدایت تکوینی براساس صفت رحمانیت خداوند شامل انسان‌ها نیز شده است.^۲ خداوند براساس همین هدایت عام به همه انسان‌ها ابزار شناخت و معرفت ارزانی داشته:

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.^۳

همچنین خوبی و بدی را در نهاد و سرشتشان به آنان الهام کرد: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا». ^۴، إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.^۵

هدایت عام تکوینی شامل همه اقسام پیش‌گفته، از زبان موسی عليه السلام بازگو شده است؛ آنجا که موسی و هارون عليهما السلام برای دعوت فرعون و همراهانش به یکتاپرستی نزد آنان رفتند و فرعون پرسید:

۱. نحل (۱۶): ۶۸-۶۹.

۲. عموم مفسران تفاوت رحمن با رحیم را در فراگیری رحمت الهی نسبت به همه اجزای عالم دانسته‌اند. در این باره بنگرید به: المیزان، ج ۱، ص ۱۸؛ البیان فی تفسیر القرآن، ص ۴۲۹ - ۴۳۱.

۳. و خدا شما را از شکم مادرانتان - درحالی‌که چیزی نمی‌دانستید - بیرون آورد و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید. (نحل (۱۶): ۷۸).

۴. سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد. (شمس (۹۱): ۸). بر همین اساس اعلام شده که راه رشد و سعادت یا راه قهقرا و شقاوت به انسان تعلیم شده است.

۵. «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد [و پذیرا گردد] یا ناسپاس. (انسان (۷۶): ۳).

فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى؛^۱ پروردگار شما کیست؟ موسی علیه السلام در پاسخ گفت:

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى.^۲

پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است.

علامه طباطبایی در ذیل این آیه چنین آورده است:

هدایت به این معناست که راه رسیدن شیء به آن نمایانده شود، یا آن به مطلوبش رسانده شود، [که] هر دو معنا به یک حقیقت بازمی‌گردد و آن نوعی از ایصال در رساندن شیء به مطلوب و هدف آن است ... براین اساس، معنای آیه این است که خداوند میان هر چیز با تجهیز قوا و ابزارها در آن، با آثاری که به هدف نهایی‌اش منتهی گردد، رابطه برقرار می‌سازد؛ نظیر چنین انسانی که در آغاز به صورت اولیه خود مصور و ذاتاً دارای قوا و اعضایی است که با افعال و آثار آن چنان تناسب دارد که آن را در روح و بدن به انسان کامل می‌رساند ... از آنچه گفته شد، به دست می‌آید که مقصود از این هدایت، هدایت عامی است که هر چیز را دربرمی‌گیرد، نه هدایت خاص انسان‌ها.^۳

حکیم سخنور فارسی، سعدی شیرازی هدایت عام الهی را چه زیبا به نظم کشیده است:

دهد نطفه را صورتی چون پری	که کردست بر آب صورتگری
نهد لعل و پیروزه در صلب سنگ	گل و لعل در شاخ پیروزه رنگ
ز ابر افکند قطره‌ای سوی یم	ز صلب اوفتد نطفه‌ای در شکم
از آن قطره لؤلؤی لالا کنند	وزین صورتی سرو بالا کنند ^۴

نیز در جایی دیگر گفته است:

از در بخشندگی و بـخـشندگی و بـنـده‌نوازی
مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

۱. طه (۲۰): ۴۹.

۲. طه (۲۰): ۵۰.

۳. المیزان، ج ۱۴، ص ۱۶۶ - ۱۶۷.

۴. بوستان سعدی، ص ۹.

روزی خود می‌برند پشه و عنقا
برگ تر از چوب خشک و چشمه زخارا
نخل تناور کند ز دانه خرماس^۱

سخت خود می‌خورند منعم و درویش
حانور از نطفه می‌کند شکر از نی
شربت نوش آفرید از مگس نحل

۲. سنت امتحان و ابتلا

یکی از سنت‌های ثابت الهی در نظام انسانی، امتحان انسان‌هاست. این سنت در قرآن در قالب واژه‌های «امتحان»، «ابتلا»، «فتنه» و «تمحیص» آمده است.

برای مطالعه بیشتر

امتحان از ریشه «محن» به معنای گداختن شیء برای خالص کردن آن است. وقتی گفته می‌شود «محن الذهب و الفضة»، بدین معناست که طلا و نقره را در آتش گداختیم و با جدا کردن شائبه‌ها آنها را صاف و خالص کردم.^۲

«فتنه» نیز به معنای ابتلا و امتحان آمده است. ابن منظور همان معنایی که برای امتحان آورده، برای «فتن» نیز ذکر کرده است: «فتت الفضة و الذهب»؛^۳ یعنی گداختن نقره و طلا در آتش برای پیراستن آنها از ناخالصی.

«ابتلا» از ریشه «بلو» یا «بلی» نیز به معنای امتحان و اختیار آمده،^۴ از این رو عنصر معنایی آزمون برای جداسازی خوب از بد نیز در مفهوم آن لحاظ شده است.

«تمحیص» نیز از ریشه «محص» به معنای تخلیص و پاک‌سازی به کار رفته است. راغب اصفهانی واژه «محص» را به معنای پاک‌سازی طلا برای جداسازی ناخالصی‌های آن دانسته است.^۵

۱. گزیده‌ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی، ص ۲۷.

۲. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۲.

۳. همان، ج ۱۰، ص ۱۷۸.

۴. بگردید به: همان، ج ۱، ص ۲۹۷.

۵. مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۶۱.

به رغم تفاوت اندک میان کارکرد این چهار واژه، همه آنها مشترکاً در یک معنا به کار رفته‌اند و آن آزمودن همراه با سختی و دشواری است که برای جدا کردن ناخالصی‌ها از یک شیء انجام می‌گیرد. نیز وقتی این واژه‌ها در باره انسان‌ها به کار می‌رود، بدین معناست که خداوند آدمیان را نیز بسان طلا و نقره در تنور تکالیف و آزمون‌های مختلف چنان می‌گذارد تا خالص‌ها از ناخالصی‌ها جدا گردد.

فراگیری سنت امتحان

خداوند در سوره عنکبوت پندار عدم امتحان مؤمنان با صرف ادعای دین‌باوری را باطل دانسته و اعلام کرده است این سنت که برای گذشتگان اعمال شده، همچنان برای همه مؤمنان نیز استمرار خواهد یافت:

أَحْسِبُ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ^۱

آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند، آزمودیم.

در جایی دیگر نیز بر این نکته پای فشرده شده که همه انسان‌ها در رهگذر بیم و ترس، گرسنگی، کاستی اموال، جان‌ها و دستاوردها امتحان خواهند شد:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالتَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ^۲

و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی، و کاهش در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم، و مژده ده شکیبایان را.

در سوره توبه نیز درباره منافقان و بیماردلان اعلام شده که آنان در هر سال یک یا دو بار امتحان می‌شوند: «أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ^۳ آیا نمی‌بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار آزموده می‌شوند.»

۱. عنکبوت (۲۹): ۲-۳.

۲. بقره (۲): ۱۵۵. برای آگاهی از تفسیر این آیه بنگرید به: المیزان، ج ۱، ص ۳۵۲-۳۵۴.

۳. توبه (۹): ۱۲۶.

سنت امتحان نه تنها همه انسان‌ها و دین‌باوران در پهنه تاریخ را دربرمی‌گیرد، بلکه انبیا و اولیای الهی را نیز شامل می‌شود. بر این اساس، خداوند از امتحان ابراهیم علیه السلام^۱، موسی علیه السلام^۲، داود علیه السلام^۳، سلیمان علیه السلام^۴ و ... سخن به میان آورده که این خود گویای عدالت فراگیر الهی است؛ بدین بیان که خداوند حتی پیامبران اولوالعزم را در کوره امتحان‌هایی بس سخت‌تر از امتحان‌های عموم مردم، آزموده است.

حکمت امتحان

هنگامی که از امتحان انسان‌ها سخن به میان می‌آید، بی‌درنگ این پرسش به ذهن می‌رسد که مگر خداوند از حقیقت جان انسان‌ها و میزان خالصی و ناخالصی آنان خبر ندارد که در پی آزمونشان برآمده است؟ از نظر این دست از پرسشگران، امتحان الهی بسان امتحان‌های متداول بشری است که مثلاً دانشجویان برای ارزیابی میزان توان علمی خود باید از سد کتکور عبور کنند، یا برای ارزیابی میزان احاطه به مباحث طرح‌شده در کلاس‌ها می‌باید آزموده شوند. باری، این آزمون‌ها مسبوق به جهل و ناآگاهی از سطح علمی مخاطب است، اما چنین جهلی در ساحت حضرت باری که علم او مطلق، حضوری و فراتر از حصار زمان و مکان است، معنا ندارد بنابراین آزمون و امتحان انسان‌ها به چه منظور انجام می‌گیرد؟ با درنگریستن در آیات قرآن در زمینه امتحان انسان‌ها می‌توان به این پرسش دو پاسخ داد که بدان‌ها می‌پردازیم:

۱. **مَنْ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتْتَمَّتْ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. (بقره (۲): ۱۲۴)
۲. **مَنْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَجَاهِلًا مِنْ قَتْلِكُمْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَتُونَ**؛ و [بس] شخصی را کشتی و [ما] تو را از اندوه رها نیدیم و تو را بارها آزمودیم، (طه (۲۰): ۴۰)
۳. **مَنْ هُوَ ذُو ظُنُورٍ مَكْرُودٍ أُنْزِلَتْ عَلَيْنَا مَائِدَاتُهَا فَاسْتَخِرْ رَبَّهُمْ وَ خِرُوا لَهَا وَأَنْبِئُوا بِهَا** و داوود دانست که ما او را آزمایش کرده‌ایم؛ پس، از پروردگارش آمرزش خواست و به رو درافنداد و توبه کرد. (ص (۳۸): ۲۴)
۴. **مَنْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا سَلْبَةً وَأَعْيْنَا عَلَىٰ كَرْبِيبَةٍ جَسَدًا ثُمَّ أَنْبِئُوا بِهَا** و قطعاً سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بیفکندیم؛ پس به توبه باز آمد. (ص (۳۸): ۳۴)

تفاوت اساسی امتحان‌های واقعی بشری و امتحان‌های الهی آن است که در امتحان‌های بشری هدف اساسی، در ورای امتحان دنبال شده و آن هدف در پایان امتحان تحقق می‌یابد. از این منظر، امتحان تنها مقدمه و رهگذاری برای رسیدن به آن هدف است و خود اصالتاً هیچ نقشی ندارد. اما در امتحان الهی افزون بر هدف، رشد و تعالی انسان‌ها نیز مطرح نظر است؛ درست نظیر طلا و نقره در کوره انداختن که تنها برای دانستن میزان خالصی آنها نیست، بلکه در کنار این هدف بر آن‌اند تا آنها را از ناخالصی‌ها نیز بیبرایند از این جهت باید انتخاب چهار واژه پیش‌گفته، یعنی امتحان، ابتلا، فتنه و تمحیص را برای تبیین سنت آزمایش، بسیار حکیمانه دانست. باری، چنان‌که در روایتی آمده است، «انسان‌ها بسان معدن‌های طلا و نقره هستند»^۱ که ظهور طلا و نقره وجودشان در سایه گذاختن در تنور آزمایش‌های الهی میسر است. بدین رو خداوند پس از اعلام سنت امتحان با شیوه‌های مختلف، فرموده است:

وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ • الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ.^۲
 و مژده ده شکیبایان را! [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می‌گویند: «ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم»

این امر در سوره اعراف به صورت روشن‌تری بازتابانده شده؛ آنجا که خداوند فرموده است:

وَبَلَّوْنَاَهُم بِالْأَحْسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.^۳
 و آنها را به خوشی‌ها و ناخوشی‌ها آزمودیم، باشد که ایشان بازگردند.

براساس این آیه، هدف از آزمایش مردم - با نیکی‌ها و بدی‌ها، و شادی‌ها و تلخی‌ها - آن است که مردم به سوی خداوند بازگردند بازگشتی که به معنای رشد و کمال‌یابی است. همچنین در سوره انعام هدف از ارسال پیامبران و سختی‌ها و دشواری‌هایی که مردم بدانها دچار شده‌اند، خاشع شدن

۱. «انسان‌ها بسان معدن‌های طلا و نقره هستند» (الکافی، ج ۸، ص ۱۱۷۷، گفتار حضرت امیر علیه السلام در خطبه نخست نهج البلاغه در تبیین فلسفه رسالت (و يُخبروا لهم دلائل القول) نیز بیانگر وجود چنین سرمایه‌هایی عظیم در جان انسان‌هاست.

۲. بقره (۲): ۱۵۵ - ۱۵۶.

۳. اعراف (۷): ۱۶۸.

در های مردم در برابر خداوند اعلام شده است:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَا هُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ.^۱

و به یقین، ما به سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند، [پیامبرانی] فرستادیم و آنان را به تنگی
معیشت و بیماری دچار ساختیم تا به زاری و خاکساری درآیند.

تضرع به معنای تذلل و کرنش در برابر خداوند است. علامه طباطبایی معتقد است این آیه بیانگر
سنت الهی در میان امت‌های گذشته است؛ بدین‌گونه که خداوند در کنار ارسال پیامبران و دعوت
مردم به توحید، آنان را به انواع سختی‌ها و محنت‌ها مبتلا می‌کرد، تا جایی که خود به اختیار خویش
به خداوند روی آورند، هرچند عموماً به قساوت قلبی بیشتر مبتلا می‌شدند.^۲

۲. جداسازی راستگویان از مدعیان دروغین

بسیاری از مردم مدعی‌اند که انسان‌هایی دین‌باور و درست‌کارند، اما اگر همینان را در جایی گردآورند،
یا به صورت غیرحضور از آنان پرسش کنند که در عرصه ایمان و عمل صالح برای خود چه نمره‌ای
قائل هستید، بسیار اندک‌اند کسانی که واقع‌بینانه و به‌دور از ادعاهای کاذب و بزرگنمایی‌ها نمره کمی
به خود بدهند و یوسف‌وار بگویند که من نفس را از بدی تبرئه نمی‌کنم: «وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ
لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»^۳ و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند.

ریشه این امر را باید در انانیت، خودخواهی و خودپسندی انسان‌ها جستجو کرد. خداوند از این
حقیقت با آیه «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ قَرِ حُونَ»^۴ پرده برداشته است. حال اگر قرار باشد امتحان و آزمونی
در کار نباشد تا صف مدعیان راستین از مدعیان دروغین جدا شود، چگونه ممکن است کیفر و پاداش
انسان‌ها منطبق بر عدالت و براساس شایستگی‌های افراد به آنها داده شود. به تعبیر حافظ:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد^۵

۱. انعام (۶): ۴۲.

۲. بنگرید به: المیزان، ج ۷، ص ۸۹.

۳. یوسف (۱۲): ۵۳.

۴. هجر حزبی بدلتجه پیش آنهاست، دلخوش شدند، (روم (۳۰): ۳۲).

۵. دیوان حافظ، ص ۱۰۶.

برای مطالعه بیشتر

همان‌گونه که نمره دادن یک استاد به دانشجویان به صرف ادعای آنان مبنی بر مطالعه درس، کاری ناروا و غیرعادلانه است، این امر در باره نوع تعامل خداوند با انسان‌ها نیز صادق است. اشکال پیش‌گفته در باره علم و آگاهی پیشین خداوند نیز مانع از اجرای چنین امتحانی نخواهد بود. برای مثال، خداوند از آغاز می‌داند که شماری اندک از یاران امام حسین علیه السلام در امتحان سخت و دشوار همراهی با امام تا مرز شهادت، پیروز و سربلند خواهند ماند و در برابر، شماری اتبوه از مردم به دلیل دنیاپرستی و چشم فرو بستن بر حقیقت نه تنها ایمان، که انسانیت خود را خواهند باخت. اما آیا اگر صحنه کربلا به وقوع نمی‌پیوست و مجرمان این رخداد تنها براساس علم الهی در آتش دوزخ فرومی‌افتادند، آیا زبان به اعتراض و گلایه نمی‌گشودند که خدایا چرا پیش از جنایت قصاصمان کردی؟ ما شاید با تحقق رخداد کربلا نمره بهتری می‌گرفتیم!

اشکار شدن چهره حقیقی انسان‌ها برای خود آنان و برای دیگران به‌منظور بستن راه هرگونه عذر و بهانه‌ای را می‌باید از اهداف اصلی آزمایش انسان‌ها برشمرد. این امر در آیات چندی است:

در آغاز سوره عنکبوت پس از تأکید بر استمرار سنت امتحان چنین می‌خوانیم:

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ.^۱

و به‌یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند، آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند، معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.

گرچه به‌ظاهر هدف از امتحان علم الهی دانسته شده، مفهوم آیه تحقق علم الهی به معلوم در مرحله تحقق خارجی است که به آن اصطلاحاً «علم فعلی» گفته می‌شود.^۲ در جایی دیگر، هدف از

۱. عنکبوت (۲۹): ۳.

۲. بگردید به: المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۰؛ نیز تفسیر کبیر، ج ۱۳، ص ۳۰.

امتحان آشکار شدن صف مجاهدان و صابران اعلام شده است:

وَتَبْلُؤُنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ.^۱

و البته شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را بازشناسانیم.

براساس همین هدف، یعنی جداسازی پاکان از ناپاکان و از سویی بر پایهٔ واژه‌های پیش‌گفته در باره امتحان، گاه در آیات قرآن از واژه «تمحیص» (جداسازی سکه‌های تقلبی طلا و نقره از سکه‌های سره) استفاده شده که ذکرش رفت.

در سوره آل عمران با اشاره به ماجرای جنگ احد و برخورد منافقانه گروهی به ظاهر مسلمان و گله از رخدادهای تلخ این جنگ، یکی از اهداف جنگ احد آزمودن دل‌های مسلمانان و جداسازی صف مؤمنان راستین از مدعیان دروغین معرفی شده است:

وَيَبْلِيَّ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَيُخَيِّضُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.^۲

و [اینها] برای این است که خداوند آنچه در دل‌های شماست، [در عمل] بیازماید و آنچه در قلب‌های شماست، پاک گرداند، و خدا به راز سینه‌ها آگاه است.

عبارت اخیر در این آیه، در پاسخ به شبهه پیشین است که خداوند نه تنها از دل‌ها، که از ذات و نهانخانه دل‌ها نیز آگاهی دارد و از این جهت امتحان برای تحقق علم خداوند نیست، بلکه به منظور ظهور عینی و خارجی هویت واقعی انسان‌ها انجام می‌گیرد.

۳. سنت امداد

یکی از سنت‌های الهی که در باره مؤمنان به یک شکل، و برای کافران نیز به شکلی دیگر جاری است، سنت امداد می‌باشد.

۱. محمد (۴۷): ۳۱.

۲. آل عمران (۳): ۱۵۴.

برای مطالعه بیشتر

امداد از ریشه «مد» به معنای کشیدن است و «مدت» را به دلیل زمان طولانی بدین نام می خوانند.^۱ بر همین اساس، مد به معنای امهال و فرصت دادن آمده^۲ زیرا با فرصت دادن گویا زمان کشیده شده است.

مد در مفهوم مثبت و منفی به کار می رود.^۳ مثلاً خداوند برای بازگو کردن نعمت خداوند، در کشاندن سایه از واژه «مد» استفاده کرده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ؟»^۴ چنان که در تبیین کشاندن منافقان در طغیان و سرکشی نیز از همین واژه بهره جسته است: «وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۵ اما واژه «مد» در باب «افعال» در معنای مثبت، یعنی کشاندن مطلوب به کار می رود؛ همان که در فارسی به آن یاری رساندن می گوئیم، نظیر آیه: «يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ»^۶ که بازگوکننده حمایت خداوند از مسلمانان در جنگ بدر - با فرستادن پنج هزار فرشته - است. به نظر می رسد که کارکرد واژه «مد» برای مؤمنان و کافران از این جهت که معنای «امتداد و کشاندن» در هر دو به کار رفته، یکی باشد؛ با این تفاوت که در باره مؤمنان کشاندن آنان به اوج و تعالی است، اما کافران به حضيض حیوانی و پلشتی کشانده می شوند.

سنت امداد را می توان چنین تعریف نمود: «خداوند براساس شایستگی ها و خواسته ها مسیر انسان ها را هموار ساخته، بی آنکه مانع آرمان های آنان شود، راه رسیدن به مقصد را برایشان تسریع می کند» به استناد این قانون، خداوند مؤمنان و آخرت خواهان را برای رسیدن به کمال مطلوب یاری

۱. مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۶۳.

۲. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۰.

۳. مفردات الفاظ القرآن، ص ۷۶۳.

۴. آیات نذیماى که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟ (فرقان (۲۵): ۴۵).

۵. هو آنان را در طغیانشان فرومی گذارد تا سرگردان شوند. (بقره (۲): ۱۵).

۶. همان گاه پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری خواهد کرد. (آل عمران (۳): ۱۲۵).

می‌رساند و در مقابل بی‌آنکه مانع شود، راه رسیدن کافران و فاسقان را به مقاصدشان - که خود بر رسیدن به آن تأکید دارند - تسریع می‌بخشد. این قانون فراشمول در این آیه شریفه آمده است:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا *
وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا * كَلَّا نُمِدُّ هُوَلاءِ وَ
هُوَلاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا.^۱

هر کس خواهان [دنیای] زودگذر است، به زودی هر که را خواهیم [نصیبی] از آن می‌دهیم؛ آن‌گاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد، برای او مقرر می‌داریم، و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد، آنان‌اند که تلاش آنها مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد هر دو [دسته، یعنی] اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می‌بخشیم، و عطای پروردگارت [از کسی] منع نشده است.

از این آیه چند نکته مهم برمی‌آید:

۱. مردم دو دسته هستند: گروهی دنیاطلب و گروهی دیگر آخرت‌خواه‌اند.
۲. از دنیا به عنوان «عاجله»، یعنی پدیده‌ای شتاب‌آمیز، و از جهان پس از مرگ نیز با عنوان رایج آخرت به معنای فردایی پس از امروز یاد کرده است تا نشان دهد که دنیاپرستان براساس غریزه شتاب‌خواهی خواهان آن‌اند تا از لذاذ نقد دنیا به هر قیمتی بهره‌برند، اما در برابر، مؤمنان عاقبت‌اندیش به فردایی بهتر می‌اندیشند؛ نکته‌ای که در آیه‌ای دیگر با صراحت بیشتری آمده است:

إِنَّ هُوَلاءِ يَجِبُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلاً.^۲

اینان دنیای زودگذر را دوست دارند و روزی گرانبار را [به‌غفلت] پشت سر می‌افکنند.

۳. از آنجاکه دنیاطلبی حرکت به سمت سقوط انسانی است، هیچ شرطی نمی‌خواهد، اما چون آخرت‌طلبی حرکت به سوی کمال است و پاداش به همراه دارد، برای آن دو شرط ذکر شده:
 ۱. تلاش بایسته؛ ۲. ایمان و دین‌باوری.

۱. سوره (۱۶): ۱۸-۲۰.

۲. سوره (۱۶): ۳۷.

۴. خداوند براساس عطابخشی، عطا و جود خود را از هیچ‌یک از دو گروه نه‌تنها دریغ نمی‌کند، بلکه آنان را در رسیدن به مقصودشان یاری می‌رساند، هرچند این مدد رساندن بی‌حد و فراگیر نیست (عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ) زیرا ممکن است به مقصود رسیدن آنها برخلاف مصلحتشان باشد، از همین رو گاه این همراهی به صورت محدود انجام می‌گیرد.

۵. دنیاخواهان در انتخاب دنیاخواهی خود مختارند، اما پیامد چنین انتخابی دیگر از دست ایشان خارج است. از این رو، پس از مرگ تنها آتش جهنم در انتظار آنان خواهد بود؛ زیرا وقتی تمام همیشان دنیا و دنیاخواهی باشد، افزون بر ارتکاب گناهان و تضییع حقوق بندگان خدا، برگ عیشی برای فردای خود پیش‌نفرستاده‌اند. بدین ترتیب پیامد دنیاخواهی فروغلتیدن در عذاب خواهد بود. گذشته از برخی دیگر از آیات مانند: «وَيُؤَدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۱ که در باره منافقان است، عموم آیاتی که در باره پدیده امداد سخن گفته، از یاری رساندن خداوند به مؤمنان نیز مطالبی به میان آورده است.

امداد الهی به مؤمنان و صالحان

از آموزه‌هایی که قرآن به کرات بدان تأکید کرده، حمایت ویژه خداوند از بندگان دین‌باور و صالح است. چنان‌که پیش از این نیز گفتیم، به اذعان عموم مفسران دو صفت رحمن و رحیم پس از اسم جلاله «الله» - که ۱۱۴ بار در قرآن آمده - برای تبیین این نکته است که خداوند در کنار صفت رحمانیت و مهرگستری نسبت به همه انسان‌ها که به آن رحمت عام می‌گویند^۲ دارای رحمت ویژه نسبت به مؤمنان نیز هست که واژه رحیم بدان ناظر است. براساس همین رحمت خاص، بارها در قرآن

۱. «و آنان را در طغیانشان فرومی‌گذارد تا سرگردان شوند.» (بقره (۲): ۱۵).

۲. این آیات سعدی ناظر به فراگیری رحمت خداوند است:

اگر با پدر جنگ جوید کسی	پدر بی‌گمان خشم گیرد بسی
وگر خویش راضی نباشد ز خویش	چو بیگانگانش براند ز پیش
وگر ترک خدمت کند لشکری	شود شاه لشکرکش از وی بری
ولیکن خداوند بالا و پست	به عصیان در رزق بر کس نسبت
ادبیم زمین سفره عام اوست	برین خوان بغما چه دشمن چه دوست

بوستان سعدی، ص ۶.

تأکید شده که خداوند دوستدار، حامی و یار مؤمنان است:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ.^۱

خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنائی به‌درمی‌برد.

همچنین بارها در کنار یادکرد قصه‌های پیامبران و امت‌های پیشین، از سنت یاری کردن پیامبران و مؤمنان نیز یاد کرده است، هرچند که آنان در ظاهر ضعیف و اندک بوده‌اند. در واقع بر همین مبناست که غلبه بر کافران سنت تغییرناپذیر خداوند اعلام شده است: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي: ۲ خدا مقرر کرده است که حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید.»

این درحالی است که خداوند یاری کردن مؤمنان را به‌عنوان حقی تخلف‌ناپذیر بر عهده گرفته است: «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ.»^۳

باز براساس همین سنت امداد است که خداوند سرانجام جهان را از آن صالحان می‌داند که با پیروزی بر کافران، فاسقان و ستمکاران، وارث زمین خواهند شد:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذُّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.^۴

و درحقیقت، در زبور پس از ذکور آن نوشته شد که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

نیز برپایه همین سنت یاری رساندن به مؤمنان صالح است که خداوند بارها مسلمانان را در تنگناها و جنگ‌ها یاری رساند؛ نظیر این آیه:

أَلَمْ يَكْفَيْكُمْ أَنْ يُبَدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ.^۵

آیا شما را بس نیست که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرودآمده یاری کند؟

دو چندان کردن شمار مسلمانان در چشم دشمنان، و کاستن شمار آنان در چشم مؤمنان نیز در

۱. بقره (۲): ۲۵۷؛ نیز این آیه: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» و خدا یار پرهیزگاران است. (جاثیه (۴۵): ۱۹).

۲. مجادله (۵۸): ۲۱.

۳. روم (۳۰): ۴۷.

۴. تیساه (۲۱): ۱۰۵.

۵. آل عمران (۳): ۱۲۴.

قرآن آمده است:

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَمَيْتُمْ فِي آعُنِيكُمْ قَلِيلًا وَ يُقَالُ لَكُمْ فِي آعُنِيكُمْ لِيُقَضَىٰ إِلَيْكُمْ أَمْرًا كَانَتْ مَفْعُولًا.^۱

و آن‌گاه که چون با هم برخورد کردید، آنان را در دیدگان شما اندک جلوه داد و شما را [نیز] در دیدگان آنان کم نمودار ساخت تا خداوند کاری را که انجام‌شدنی بود، تحقق بخشد.

خداوند گاه به صورت علنی با فرستادن سه یا پنج هزار فرشته به یاری مؤمنان شتافته و به قلب آنان آرامش و اطمینان بخشیده است.^۲

افزون بر امت اسلامی که با فرض ایمان و عمل صالح همواره از سنت امداد و یاری خداوند بهره‌مندند پرهیزکاران با بهره‌یافتن از نیروی تشخیص حق از باطل (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا)^۳ یا روزی‌های خاص - بی‌آنکه انتظارش را داشته باشند - و خارج شدن از تنگناها، یکسره مشمول امداد الهی‌اند. (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ).^۴

باری، همه اجزای هستی لشکر خدایند و هرکس با خدا باشد، همانا او اجزای هستی را به خدمت و یاری‌اش گسیل می‌دارد.

برای مطالعه بیشتر

شهید مطهری معتقد است که بسیاری از اکتشافات بشری ریشه در امدادهای غیبی دارد. او از ژاک هادامار این سخن را نقل کرده است:

وقتی ما به شرایط اکتشافات و اختراعات می‌اندیشیم، محال است بتوانیم اثر ادراکات ناگهانی درونی را نادیده بگیریم. هر دانشمند محقق کم‌وبیش این احساس را کرده

۱. انفال (۸): ۴۴.

۲. آل‌عمران (۳): ۱۲۳ - ۱۲۶. برای آگاهی بیشتر در این باره بنگرید به: المیزان، ج ۹، ص ۲۰ - ۲۳؛ نیز تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۷۸ و ج ۷، ص ۹۸ - ۱۰۳.

۳. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد.» (انفال (۸): ۲۹).

۴. «و هرکس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند» (طلاق (۶۵): ۲ - ۳).

است که زندگی و مطالب علمی او از یک رشته فعالیت‌های متناوب - که در عده‌ای از آنها اراده و شعور وی مؤثر بوده و بقیه حاصل یک سلسله الهامات درونی می‌باشد - تشکیل شده است.

نیز در ادامه افزوده است:

دانشمند بزرگ عصر ما اینستاین نیز چنین عقیده‌ای در باره فرضیه‌های بزرگ داشته و مدعی بوده است که مبدأ پیدایش فرضیه‌های بزرگ نوعی الهام و اشراق است.^۱

۹- بینش و اندیشه

۱- وان یکاد: قلم/۵۱-۵۲

وَ اِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (۵۱) وَ مَا هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ وَ اَنَّهُمْ كَافِرٌ شَدِيدٌ، چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند، و می‌گفتند: «او واقعاً دیوانه‌ای است.» و حال آنکه [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست.

۲- آیات حجاب

احزاب/۵۹

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو جلابیها (روسری‌های بلند) خود را بر خویش فرو افکنند، این کار برای اینکه (از کنیزان و آلودگان) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است و (اگر تا کنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده) خداوند همواره غفور و رحیم است. و منظور از "دندین" (نزدیک کنند) این است که زنان "جلباب" را به بدن خویش نزدیک سازند تا درست آنها را محفوظ دارد، نه اینکه آن را آزاد بگذارند به طوری که گاه و بیگاه کنار رود و بدن آشکار گردد، و به تعبیر ساده خودمان لباس خود را جمع و جور کنند

نور/۳۰

قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ اَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ اَزْكٰى لَهُمْ اِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَ قُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ اِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ اِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ اَوْ اَبَائِهِنَّ اَوْ اَبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اَبْنَائِهِنَّ اَوْ اَبْنَاءِ

۳- آیات ولایت

مانده/۵۵: اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ اٰمَنُوا الَّذِيْنَ يُعِيْمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ

سرپرست و رهبر شما تنها خدا است، و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

خداوند! من محمد پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی ع را وزیر من گردان تا بوسیله او، پشتم قوی و محکم گردد.

ابو ذر می‌گوید: هنوز دعای پیامبر ص پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر ص گفت: بخوان، پیامبر ص فرمود: چه بخوانم، گفت بخوان اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ اٰمَنُوا ...

امامت: بقره/۱۲۴

وَ اِذْ اٰتٰى اِبْرٰهِيْمَ رُبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَمَّهِنَّ قَالَ اِنِّيْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ قَالَ لَا يَبَالُ عَهْدِيْ الظَّالِمِيْنَ (به خاطر بیابورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود، و او بخوبی از عهده آزمایش بر آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند).

لیلت المبیته: بقره/۲۰۷

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ رَّحِيمٌ

و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است

"وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ، خدا نسبت به بندگان رؤوف است"؟ چون وجود چنین فردی در میان انسانها خود رأفتی است از خدای سبحان به بندگانش آری اگر مردانی دارای این صفات بین مردم و در مقابل آن دسته دیگر از مردان منافق و مفسدمجو وجود نداشتند، ارکان دین منهدم می‌شد، و در بنای صلاح رشاد سنگی روی سنگ قرار نمی‌گرفت.

احزاب/۶

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان، سزاوارتر است

انفس مؤمنین"، یعنی خود مؤمنین، و بنا بر این، معنای "أولى بودن رسول خدا (ص) به مؤمنین از خود مؤمنین" این است که آن جناب اختیاردارتر نسبت به مؤمنین است از خود مؤمنین، و معنای اولویت این است که فرد مسلمان هر جا امر را دائر دید بین حفظ منافع رسول خدا (ص) و حفظ منافع خودش، باید منافع رسول خدا (ص) را مقدم بدارد. و بنا بر این معنای آیه این می‌شود که مؤمن هر حق و منافعی که برای خودش قائل است، اگر حفظ جان خویش است و اگر دوست داشتن خودش است، و اگر برای خود حرمتی قائل است، و اگر استجابیت دعوت است، و اگر به کار بردن اراده خویش است، هر چه باشد، رسول خدا (ص) مقدم بر او است، یعنی هر جا که امر دائر شد بین حفظ جان رسول خدا (ص)، یا جان خودش، یا بین دوست داشتن رسول خدا (ص)، یا دوست داشتن خودش، و همچنین سایر موارد دیگر، جانب رسول خدا (ص) را بر جانب خود ترجیح دهد.

در نتیجه، اگر در هنگام خطر، جان رسول خدا (ص) در مخاطره قرار گیرد، يك فرد مسلمان موظف است که با جان خود سپر بلای آن جناب شود و خود را فدایش کند.

۴- آخر حدید

۵- آیه سخره

۶- آیات نماز غفيله

۷- آیه ام من یجیب- نمل/۶۲

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْتَسِفُ السُّوءَ

یا [کیست] آن کس که در مانده را- چون وی را بخواند- اجابت می‌کند، و گرفتاری را برطرف می‌گرداند پس از آنکه دانستیم که دعا در مورد نارساییهای قدرت ما است، نه در مورد توانایی و قدرت، و به عبارت دیگر دعای مستجاب دعائی است که به مضمون "أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْتَسِفُ السُّوءَ" به هنگام اضطرار و عقیق ماندن تمام تلاشها و کوششها انجام گیرد، روشن می‌شود که مفهوم دعا درخواست فراهم شدن اسباب و عواملی است که از دائره قدرت انسان بیرون باشد آن هم از کسی که قدرتش بی‌پایان و هر امری برای او آسان است.

۸- آیات مربوط به پدر مادر اسراء/۲۳

وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳) وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلَّةِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (۲۴)

و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] «اوف» مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی.

(۲۳) و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو: «پروردگارا، آن دو را رحمت کن چنان که مرا در خردی پروردند.»

عنکبوت/۸:

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند، و [لی] اگر آنها با تو درکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی، از ایشان اطاعت مکن

۱۱-نور علما

کسب دانش یکی از امتیازاتی است که خداوند انسان ها را به آن تشویق فرموده است. البته اساس تعالیم دینی آن است که در همه امور، پروای الهی را مورد توجه قرار دهیم

بقره/۲۸۲:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ يَكُلُّ شَيْءًا عَليمٌ

از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و خداوند به شما تعلیم میدهد؛ خداوند به همه چیز داناست.

حدید/۲۸:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَعْفَرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
اي کسانی که ایمان آورد هاید! تقوای الهی پیشه کنید و به رسولش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید و گناهان شما را ببخشد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۹- عدم تفاوت زن و مرد

غافر/ ۴۰

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمَلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ

هر کس بدی کند، جز به مانند آن کیفر داده نمی شود؛ ولی هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد - خواه مرد یا زن - در حالی که مؤمن باشد آنها وارد بهشت میشوند و در آن روزی بی حسابی به آنها داده خواهد شد

۱۰- برتری اهل ایمان آل عمران/۱۳۹

و اگر مؤمنید، سستی مکنید و غمگین مشوید، که شما برترید و لا تهنؤا و لا تحزنؤا و انتم الاعلؤن ان كنتم مؤمنين

بقره/۱۲۰

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
و هرگز یهودیان و ترسایان از تو راضی نمی‌شوند، مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی. بگو: «در حقیقت، تنها هدایت خداست که هدایت [واقعی] است.» و چنانچه پس از آن علمی که تو را حاصل شد، باز از هوسهای آنان پیروی کنی، در برابر خدا سرور و یاوری نخواهی داشت

۱۱- بکارگیری ابزار ارزشی

کهف/۵۱

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰) مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ مُتَخِدِينَ عَضُدًا

[ابلیس و فرزنداناش] را به هنگام آفرینش آسمان‌ها و زمین و نه به هنگام آفرینش خودشان، حاضر نساختم! و من هیچ گاه گمراه کنندگان را دستیار خود قرار نمیدهم
خداوند عزیز میفرماید: من که خالق شما هستم از ابزار منفی و ضد ارزشی بهره نگرفته‌ام، پس شما نیز در انجام مسئولیت‌های خویش، از امور و شیوه‌های غیر صحیح، بپرهیزید

هود / ۱۱۲-۱۱۳

فَأَسْقُمْ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطَّعُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۲) وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَيَمْسِكُوا النَّارَ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ
و بر ظالمان تکیه ننمایید که موجب میشود آتش شما را فرا گیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت؛ و یاری نمیشوید

فصلت/۳۰:

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْتَهِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ
به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل میشوند که: «نترسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!»

۱۲- خد دوستی

توبه/۲۴

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه‌ی شما، و اموالی که به دست آورد هاید و تجارتي که از کساد شدنش میترسید و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند! و خداوند جمعیت‌نا فرمانبردار را هدایت نمیکند!

طه/۱۲۴:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى (۱۲۶)

و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت، او را نابینا محسور میکنیم!»!

آل عمران/۳۱

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲)

بگو: «اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد، و خداوند آمرزنده مهربان است.» (۳۱) بگو: «خدا و پیامبر [او] را اطاعت کنید.» پس اگر رویگردان شدند، قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد. (۳۲)

۱۳- مسابقه در خوبی‌ها

هر طایف‌هایی، قبل‌هایی دارد که خداوند آن را تعیین کرده است؛ در نیکی‌ها و اعمال خیر، بر یکدیگر سبقت بجوید! هر جا باشید، خداوند همه شما را (در روز رستاخیز) حاضر میکند؛ زیرا او بر هر کاری تواناست

۱۴- توسل

نساء/۶۴

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَعْفَرُوا لِهَمَّ الرَّسُولَ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند. و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [تو] را برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند

یوسف/۹۷

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷) قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۹۸) گفتند: «ای پدر، برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم.» گفت: «به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌خواهم، که او همانا آمرزنده مهربان است.

توبه/۱۱۴

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَاهَا لِيَأْتِيَ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده‌ای که به او داده بود، نبود. و [لی] هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست. راستی، ابراهیم، دلسوزی بردبار بود.

بقره/۱۵۴

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نخوانید، بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌دانید.

۱۵- دنیا

آل عمران/۱۴

زِينٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالبَنِينَ وَالقَنَاطِيرِ الْمُعْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ وَ الخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الأنعامِ وَ الحَرْتِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ

محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛

ولي (اینها (در صورتی که هدف نهایی آد میرا تشکیل دهند (سرمایه زندگی پست (مادی) است و سرانجام نیک (و زندگی و الا و جاودان)، نزد خداست
رعد/۲۶

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ فَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ
ولي آنان [کافران] به زندگی دنیا، شاد و خوشحال شدند ؛ در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت،
متاع ناچیزی است

۱۶- سنت امتحان

عنکبوت/۲ و ۳

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُبْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ (۲) وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ
الْكَاذِبِينَ (۳)

آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ (۲) و به یقین، کسانی را که
پیش از اینان بودند آزمودیم، تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را [تنبی] معلوم دارد.

بقره/۱۵۵

وَ لَتَبْلُوَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ
مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ (۱۵۶) أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)
و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی، و کاهش در اموال و جانها و محصولات می‌آزماییم و مزده ده
شکیبایان را: (۱۵۵) [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می‌گویند: «ما از آن خدا هستیم، و به سوی او باز
می‌گردیم.» (۱۵۶) بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان [باد] و رابافتگان [هم] خود ایشانند. (۱۵۷)